

زنان

سال پنجم • بهمن ۷۵ • ۶۸ صفحه • ۲۰۰ تومان

۳۲



کمیسیون زنان در گفت و گو با مرضیه صدیقی

جریان دانشگاه آزاد واقعاً چه بود؟!

کجه

به روایت بازیگر اول فیلم



6 268000 335142

ISSN 1021-4024

بهمن کارت

بهمن کارت چیست؟

بهمن کارت، کارت ویژه ای است که بوسیله آن می توان هنگام خرید، از تخفیف ثابت و قابل ملاحظه ای برخوردار شد و بدین طریق می توان بین خریداران و فروشندگان کالا و خدمات ارتباطی صحیح، منظم و منطقی بوجود آورد. شایان ذکر است که این نوآوری در کشورهای توسعه یافته بسیار موفقیت آمیز بوده و با توجه به جایگاه و اهمیت خرید و فروش در تجارت جهانی امروز، شرکت بهمین کارت در نظر دارد که این خدمات را در شهر تهران بزرگ و در آینده ای نزدیک به کل کشور اسلامیان تعمیم دهد. هد اکنون مفتخریم با دستیابی به این خدمات، اهداف بهمین کارت را معرفی نماییم.

نحوه عملکرد بهمین کارت

همراه با کارت بهمین، کتابچه اطلاعاتی به شما مشتری گرامی ارائه خواهد شد که اسامی کلیه فروشگاه ها و موسسات خدماتی تحت پوشش کارت در آن قید شده است، که در هر یک از این موسسات خدماتی یا فروشگاه ها با نشان دادن بهمین کارت از تخفیف ثابت و تضمین شده ای که تا ۳۰ درصد از خرید شما را شامل می شود برخوردار خواهید شد. بدین ترتیب بهمین کارت ارتباطی صحیح و اصولی بین درآمد، هزینه و پس اندازهای شما بوجود خواهد آورد.

تخفیف بیشتر، بدون چانه زدن
صرفه جوئی در وقت و هزینه
تسهیل در امر خرید
خدمات برتر



کارت طلایی



کارت نقره ای

فرم درخواست

لطفا جهت تهیه بهمین کارت با نشانی زیر مکاتبه نمایند تا فرم درخواست به نشانی شما ارسال گردد.
نام و نام خانوادگی: _____
نشانی کامل با کد پستی: _____
تلفن منزل: _____
تلفن محل کار: _____

امضای درخواست کننده

تهران، خیابان ملاصدرا، بعد از شیخ بهایی، شماره ۱۳۰، برج ونوس، طبقه ۱۳، واحد ۲۶، کد پستی ۱۳۳۵۹

تلفن: ۸۰۳۳۳۵۱ - ۸۰۳۳۳۵۲ فاکس: ۸۰۳۳۳۸۳ صندوق پستی: ۳۵۱ - ۱۹۶۱۵

زنان

سال پنجم شماره ۳۲ بهمن ۷۵
زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یکبار در ماه منتشر می‌شود

گزارش و خبر

- ۲ تشکیل کمیسیون زنان، جوانان و خانواده تصویب شد: زهرا ابراهیمی
۳ کمیسیون زنان در گفت‌وگو با مرضیه صدیقی:
۶ جریان دانشگاه آزاد واقعا چه بود؟! آفرین شهریاری
۱۳ موقعیت سیاسی زنان در کشورهای عربی خلیج فارس: ترجمه آزاده کیان
۱۶ این کار اصلاً نمایشی نیست: نازنین شاه‌رکنی

ادبیات

- ۱۸ دادوستد (داستان): خوان خوزه آرثولا، ترجمه مرجان صاحبی
۱۹ و باز حیرت بود (شعر): روشنگر بیگناه
۲۰ گفت‌وگو با فرخنده آقائی: یوسف علی‌خانی
۲۳ سفر سبز (داستان): فرخنده آقائی
۳۸ بادبادکی تازه (شعر): منصوره صابری

اندیشه

- ۲۶ خواهری جهانی، در چیست و جوی استراتژی: روحی شفیع
۲۹ بدون شرح:
۳۰ چهار مبحث اساسی فمینیسم: اندرو هیوود، ترجمه رزا اختاری
۳۳ قلبها زن نبود؟: مسعود بهنود

حقوق

- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت
مدیر داخلی: رزا اختاری
ویراستار فنی: لیلا صمدی
طراح گرافیک: لیلی شرکت
حروفچین: معصومه رحیمی

هنر

- ۳۰ کبه، زوزه‌گرگ و آواز قناری: الهام خاکسار
۳۲ روح زنانه کبه: بهرام عظیم‌پور
۳۳ باید بودید، باید می‌دیدید: شقایق جودت
۳۴ جان بی جمال جانان میل جهان ندارد: جواد طوسی
۳۶ نگاهی به سمینار زن در دومین جشنواره سیمیا: همراه بیان
۳۷ زنان بدون مردان: امید بنکدار
۳۸ زنان نقش‌آفرین ایل در آثار تازه پرویز کلانتری: شراره صالحی
- چاپ: چاپ گستر، تلفن: ۶۰۲۶۸۷۱
چاپ رنگی: آبان، تلفن: ۳۱۱۳۳۲۴
صندوق پستی: ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ تلفن: ۸۸۳۳۲۴۹
فکس: ۸۸۳۹۶۷۴
شماره سریال بین‌المللی: ۴۰۵۴ - ۱۰۲۱

علم

- ۵۰ این علایم خیر از حمله قلبی می‌دهند: ترجمه دکتر لیلا اخوان
۵۱ بدشانسی!: ترجمه فرخنده ابراهیمی
۵۲ بچه‌ها مرا مسخره می‌کنند!: ترجمه شهین دخت مقاره عابد
۵۶ کتابخانه زنان: کلی امامی
۵۸ هرچه از دوست رسد...
۶۲ خبر:
- زنان در زمینه فعالیت‌های هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.
زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.
مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.
حقوق چاپ و انتشار، نقل مطالب، طرح‌ها و عکس‌ها برای مجله زنان محفوظ است.

License Holder & Editorial Director:

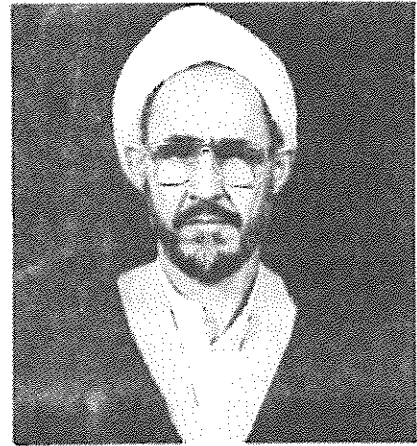
Shahla Sherkat

Zanan is a Persian - language Journal
published monthly

Each issue contains articles and reports
related to the women's issues.



● عباس عباسی، نماینده بندرعباس: «قرآن گفته است: مرد دو برابر زن!»



عباس عباسی

● عنایت‌الله تورنگ، نماینده آمل: «به دلیل بعضی از موارد شعاری و

تبلیغی پا را از گلیم اسلام فراتر نگذاریم. مثلاً در وادی هنر و

موسیقی از هول حلیم توی دیگ افتاده‌ایم و در بسیاری موارد

از حکم اسلامی عدول می‌کنیم.»

پس از چهار بار طرح در مجلس،

تشکیل کمیسیون زنان، جوانان و

«زن جز مسئله اشتغال، قضایی، آموزش و پرورش و آموزش عالی مسئله دیگری نخواهد داشت و این مسائل در کمیسیون‌های مربوطه مطرح و مطابق احکام اسلام عمل خواهد شد.»

خباز، نماینده کاشمر، در مخالفت با پیشنهاد تورنگ گفت: «با حذف کلمه جوانان و زنان، کمیسیون در واقع شیر بی‌مال و دم و اشکم خواهد شد.» به این ترتیب، پیشنهاد حذف کلمه زنان نیز رأی نیاورد.

پیشنهاد سوم از سوی عباس عباسی، نماینده بندرعباس، مطرح شد. وی با قید «حداقل نصف اعضای کمیسیون باید از زنان باشند.» مخالفت کرد و گفت: «این قید برای هیچ کمیسویی وجود ندارد. مثلاً این که کمیسیون بهداری حداقل نصف آن پزشک باشند.» عباسی گفت: «قرآن گفته است که مرد دو برابر زن» وی افزود: «اگر این قید برداشته نشود، با توجه به این که عضویت در این کمیسیون مانع از عضویت در سایر کمیسیون‌ها نخواهد بود، کمیسیون زنان کمیسویی سمبلیک، بی‌کار، بی‌حال و زینت‌المجالس خواهد بود.»

فائزه هاشمی در مخالفت با پیشنهاد عباسی گفت: آنچه مورد نظر آقای عباسی است، با آن پیشنهادی که ارائه داده‌اند، کاملاً متناقض است چرا که منظور آقای عباسی این است که قیدی برای جنسیت نمایندگان در تشکیل کمیسیون نباشد درحالی که اگر قید «حداقل نصف» را از متن طرح حذف کنیم، طرح این گونه می‌شود که همه اعضای کمیسیون باید زن باشند.» وی افزود: «به دلیل عدم

طراحی طرح هر بار نام کمیسیون را تغییر می‌دادند؛ بار اول عنوان کمیسیون بانوان، بار دوم کمیسیون خانواده، بار سوم کمیسیون زنان و خانواده و بار چهارم کمیسیون زنان، جوانان و خانواده پیشنهاد شد.

در شور دوم دری نجف‌آبادی خواستار حذف کلمه جوانان از متن طرح شد. استدلال وی این بود که کمیسیون برای بررسی مسائل خاص بانوان است و اعضای آن در کمیسیون‌های دیگر نیز حضور دارند و لذا وقت زیادی برای آنها نمی‌ماند که به مسئله جوانان نیز رسیدگی کنند. پیشنهاد دری نجف‌آبادی طرفداران زیادی در مجلس داشت، طوری که بسیاری از نمایندگان، از جمله همه اعضای هیئت رئیسه و سه تن از زنان نماینده، به آن رأی مثبت دادند ولی چون حد نصاب آرا به دو سوم نرسید، تصویب نشد.

پس از آن عنایت‌الله تورنگ، نماینده آمل، پیشنهاد حذف کلمه زنان را داد. وی گفت: «خانواده مسائل زن و مرد و کودکان را دربرمی‌گیرد و لذا این نام کافی است.» او افزود: «به دلیل بعضی از موارد شعاری و تبلیغی پا را از گلیم اسلام فراتر نگذاریم، مثلاً در وادی هنر و موسیقی از هول حلیم توی دیگ افتاده‌ایم و برای این که بگوییم اسلام با موسیقی موافق است، در بسیاری از موارد از حکم اسلامی عدول می‌کنیم.» او مشخص نکرد که آیا بودن نام زنان بر روی کمیسیون عدول از احکام اسلامی و تندروی است یا پرداختن به مسائل زنان از هول حلیم در دیگ افتادن است؟! تورنگ گفت:

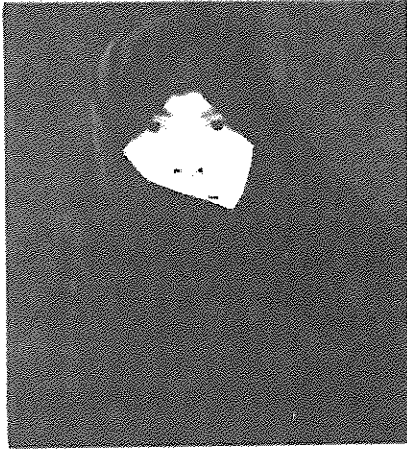
طرح تشکیل کمیسیون زنان برای چهارمین بار در مجلس شورای اسلامی مطرح شد. این طرح سه بار در مجلس چهارم مطرح شده ولی رأی لازم را کسب نکرده بود. پس از تشکیل مجلس پنجم و با طی مراحل مقدماتی شروع کار مجلس، طرح تشکیل کمیسیون زنان از سوی زنان نماینده تقدیم هیئت رئیسه مجلس شد.

پیش از این مخالفان طرح استدلال می‌کردند که مجلس چندین کمیسیون دارد و مسائل مربوط به زنان به‌مناسبت موضوع می‌تواند در هر یک از این کمیسیون‌ها بررسی شود.

آنها همچنین متذکر می‌شدند که تشکیل کمیسیون جدید جز افزودن بر بار تشکیلاتی و اداری مجلس ثمر دیگری ندارد. نمایندگان مجلس همیشه نسبت به مسائل زنان حساس بوده و این مسائل را مورد موشکافی قرار می‌دهند اما عده‌ای از نمایندگان با تفکر سستی کاملاً مخالف حضور زن در جامعه هستند و با هر طرحی برای رفع مشکلات زنان مخالفت می‌کنند درحالی که آنها بدون رأی زنان امکان ورود به مجلس را نداشته‌اند.

طرح تشکیل کمیسیون زنان، جوانان و خانواده که تغییر در آیین‌نامه داخلی مجلس بود، در کمیسیون تدوین آیین‌نامه داخلی بررسی شد. برای تغییر آیین‌نامه داخلی مجلس دو سوم آرای نمایندگان لازم است درحالی که برای طرح‌ها و لوایح عادی تنها نصف آرا به‌علاوه یک کافی است. یکی از علل طولانی شدن تصویب طرح نیز همین میزان آرای مورد نیاز بود. از این رو، برای جلب‌نظر مخالفان،





مرضیه وحیددستجردی

● مرضیه وحیددستجردی، نماینده تهران: «با تشکیل این کمیسیون، از این به بعد مسائل زنان با کمال آسایش و آرامش در کمیسیون خاص آنها بررسی می شود.»

● شهربانو امانی، نماینده تهران: «با توجه به عرق ملی و منطقه‌ای، با حقوق زن برخوردهای سلیقه‌ای نیز صورت می‌گیرد و در جنوب کشور این عرصه برای خانم‌ها تنگ‌تر است.»

خانواده تصویب شد

زهرا ابراهیمی

وی نیز داوطلبی خود را برای عضویت در کمیسیون اعلام کرد

مرضیه صدیقی در مورد علت اضافه شدن کلمه جوانان به کمیسیون گفت: «ما نمی‌خواستیم به اسم زنان مشکلی را حل کنیم و مشکلات دیگر را روی زمین بگذاریم. چندسال طول کشید تا با پیگیری‌های فراوان بالاخره کمیسیون زنان به این‌نامه داخلی مجلس اضافه شد. اضافه کردن یک کمیسیون دیگر برای جوانان در این وضعیت واقعاً دور از ذهن بود. در هر حال فکر کردیم حرکت برای بهبود وضع زنان و خانواده خیرش به جوانان هم برسد.»

صدیقی نیز داوطلبی خود را برای عضویت در کمیسیون اعلام کرد.

سنیوره نویخت نیز خواست که افرادی با تخصص‌های لازم و تجربه کاری داوطلب عضویت در این کمیسیون شوند. وی در مورد لزوم ارتباط نزدیک با حوزه‌های علمیه گفت: «هم‌اکنون در مجلس مجتهدانی هستند که نظرات خوبی هم دارند. یکی از مصداق‌های تخصص همین اجتهاد است تا قوانین با ملاحظات اسلامی طرح و تصویب شود.»

نویخت در مورد داوطلب شدن برای عضویت در کمیسیون گفت: من هم داوطلب عضویت ریاست کمیسیون خواهم بود.

مسئله اشتغال زنان، بازنشستگی پیش از موعد، پرداخت حق عائله‌مندی و تقلیل ساعات کار است.

دستجردی داوطلبی خود را برای حضور در کمیسیون زنان اعلام و پیشنهاد کرد که هیت رنسه نیز از میان زنان باشد.

فائزه هاشمی نیز گفت که امیدوار است هیت رنسه کمیسیون از میان زنان نماینده باشد. وی در مورد علت مخالفت همیشگی بعضی از نمایندگان با مسائل زنان گفت: «این مخالفت تنها از سوی پنج - شش نفر بود که بعضی از آنها اساساً با فعالیت‌های اجتماعی زنان مخالفتند و اعتقاد ندارند که زنان در این سطح مطرح باشند.»

شهربانو امانی، نماینده ارومیه، که با حذف کلمه جوانان موافق بود، گفت: «موضوع جوانان مقوله بسیار حساس و پرکاری است و در نتیجه ممکن است کمیسیون زنان را که هدف اصلی بود، تحت‌الشعاع قرار دهد، ضمن این‌که اضافه کردن جوانان ممکن است اصل کمیسیون را زیر سؤال ببرد.» وی اظهار امیدواری کرد که کارشناسان مسائل زنان با این کمیسیون همکاری نزدیک داشته باشند. امانی در مورد مخالفت همیشگی بعضی از نمایندگان با مسئله زنان گفت: «با توجه به عرق ملی و منطقه‌ای، با حقوق زن برخوردهای سلیقه‌ای نیز صورت می‌گیرد و در جنوب کشور این عرصه برای خانم‌ها تنگ‌تر است.»

اشراف مردان به مسائل زنان، نبودن تعصب لازم در مردان برای حل مشکل زنان و وجود فرهنگ مردسالاری در جامعه، وجود عبارت «حداقل نصف اعضای کمیسیون باید زن باشد» لازم است. در پایان جلسه‌ای که کمیسیون زنان تصویب شد، زنان نماینده در گفت‌وگو با خبرنگار پارلمانی «زنان» اظهاراتی کردند: مرضیه وحیددستجردی در مورد تأثیر تشکیل این کمیسیون بر مسائل زنان جامعه گفت: «تشکیل این کمیسیون بیانگر جایگاه خاصی است که زنان در قوه مقننه پیدا کرده‌اند. لذا از این به بعد مسائل زنان با کمال آسایش و آرامش در کمیسیون خاص آنها بررسی می‌شود.»

وی مهم‌ترین مسئله زنان را که کمیسیون مزبور باید به آنها بپردازد، به چهار دسته تقسیم کرد و گفت: اولویت اول مشکلات زنان در دادگاه‌ها و مسائل حقوقی آنهاست، از جمله: طلاق، نفقه، مهریه، حضانت کودک، ازدواج مجدد و سوقت. اولویت دوم برخوردهای اجتماعی خاص با زنان است، مثل نداشتن حق برداشت مادر از حساب فرزندان در بانک‌های کشور، منع مسافرت زنان بدون همراهی شوهر و... اولویت سوم مسائل فرهنگی و وجود برخی خرده فرهنگ‌های موجود در شهرهای حاشیای کشور و در میان اقلیت‌های قومی و مذهبی است، مثل ازدواج‌های زود هنگام دختران، اعمال تبعیض بین دختران و پسران، قرار دادن امکانات بیشتر در اختیار مردان درحالی‌که زنان ۷۰ درصد کارها را انجام می‌دهند، طلاق دادن زنان بدون تشکیل دادگاه و... اولویت چهارم

کمیسیون زنان در گفت‌وگو با مرضیه صدیقی

می‌خواستیم در مورد کم و کیف تصویب کمیسیون زنان، جوانان و خانواده با یکی از زنان نماینده مجلس گفت‌وگویی داشته باشیم. قرعه به نام مرضیه صدیقی، نماینده مشهد، افتاد. فوق‌لیسانس مهندسی راه و ساختمان دارد و تحصیل در دوره دکتری را به‌خاطر نمایندگی مجلس رها کرده است. فعال و پراترزی است. با تفکری که مسائل زنان را دست‌دوم می‌داند، مبارزه می‌کند و به سنت‌ها وفادار است. از ازدواج زودهنگام و البته مناسب و زندگی در خانواده گسترده دفاع می‌کند. گفت‌وگو با او را از اخبار مجلس شروع می‌کنیم:

● خانم صدیقی، چه خبر از مجلس؟

○ چه خبرهایی می‌خواهید؟

● اول بگوید جریان این مسابقه دفاع از حقوق زنان در مجلس چیست؟

○ ببینید معمولاً طرح‌ها و لوایح زیادی به مجلس می‌آید. الان شاید بالغ بر ۱۸۰ مورد طرح و لایحه در دستور کار داریم که حدود هفت سورد بیشتر مربوط به خانم‌ها نیست. یعنی ما از نظر کتی تعداد خیلی قابل توجهی از موضوعات خاص زنان را مطرح نکرده‌ایم.

● نسبت به دوره‌های قبل چه‌طور؟

○ شاید الان شرایط و موقعیت مناسب‌تر است. گوییم که ما بخش مهمی از موفقیت خود را مدیون مجلس چهارم هستیم.

● فکر می‌کنید چه تغییری در ترکیب مجلس چنین زمینه‌ای را فراهم کرده است؟

○ به نظر می‌رسد در مجلس پنجم آقایان نماینده‌ای که روی رفع موانع و مشکلات زنان نظر مثبت دارند و باور دارند که این مشکلات باید به‌صورت قانونی حل شود، تعدادشان بیشتر است.

● به نظرتان چه اتفاقی افتاده که مردم چنین نماینده‌هایی به مجلس می‌فرستند؟

○ مقدار زیادی به افزایش آگاهی‌های جامعه و خود خانم‌ها برمی‌گردد. آنها نسبت به انتخاب‌هایشان حساس‌تر شده‌اند، چون فهمیده‌اند



که انتخابشان در سرنوشت آینده‌شان تأثیر دارد.

● اتحاد زنان را در مجلس چه‌طور می‌بینید؟

○ اتحاد و انسجام خیلی خوبی بین خانم‌ها برقرار است و من هیچ مشکلی در این رابطه ندیده‌ام. تمام طرح‌های مربوط به خانم‌ها که ارائه می‌شود، بدون استثنا امضای ده خانم نماینده را دارد. این نشان می‌دهد که همفکری و همکاری هست و حتی اگر اختلاف‌نظرهای جزئی هم باشد، خیلی خوب مطرح می‌شود و خیلی خوب هم به نتیجه می‌رسد.

● پشت پرده تصویب دو طرح اخیر چه خبر بود؟

○ سر طرح مهریه خیلی‌ها موافق مسائل زنان بودند ولی به مسئله شرعی‌اش شک داشتند. یکی از آقایان بعد از این‌که مسئله مهریه مطرح شد، رفته بودند قم. بعد که آمده بودند، گفتند: «من باید بروم استغفار کنم، برای این‌که رأی منفی دادم ولی بعد که رفتم قم و از آقایان علما پرسیدم، گفتند مجلس رأی درست داده.» این واقعاً نشانگر صداقت و سلامت فکر ایشان بود. یک نکته جالب دیگر این‌که از نقلیه مجلس شنیدیم در آن چند روزی که موضوع مهریه مطرح بود، میزان سفرهای قم به مراتب بیشتر شده بود. نقلیه می‌گفت چه شده که امروز همه دارند می‌روند قم؟

● یعنی زنان مجلس در نقلیه هم نیروی نفوذی دارند؟

○ نه نیروی نفوذی نداریم، درد دل‌کن داریم. برای این‌که راننده‌ها خسته شده بودند از بس رفته بودند قم.

● شما در جریان تصویب طرح چه تلاش‌هایی کردید؟

○ تلاش‌هایی که ما کردیم، صحبت‌های تک‌تک با آقایان بود. البته خیلی‌ها ممکن است قانع هم بشوند ولی زمان رأی‌گیری تحت تأثیر صحبت‌های منفی قرار می‌گیرند و مردد می‌شوند. زمان رأی‌گیری خیلی حساس بود. ما بخش شدیم و حتی امضای آقایان را چک کردیم. البته این شاید گفتش خیلی خوب نباشد ولی به دلیل احساس مسئولیت شدید، تک تک، سراغ آقایان می‌رفتیم و جای خوشحالی

● ما با آقای عباسی و نوع فکر ایشان بحثی نداریم.

● البته برای ایشان احترام قائلیم؛ یعنی اگر قائل نباشیم، نمی‌توانیم کار کنیم.

○ فکر می‌کنید در دور بعدی زنان بندرعباس به ایشان رأی بدهند؟

● زن‌ها را می‌دانم که رأی نخواهند داد. حالا زن‌ها در بندرعباس تا چه حد امکان رأی دادن داشته باشند، این هم جای سؤال دارد.

است که آقایان معتقد به طرح هم در مجلس راه افتاده بودند و دوستانشان را تشویق می کردند که حتماً رأی مثبت بدهند. ما بدون کمک آقایان در مجلس کارمان را از پیش نمی بریم. وقتی آقایانی که روابط عمومی شان قوی است، قانع می شوند، مطمئناً یک طیف وسیعی را قانع می کنند.

● بعد از کنترل امضاها، مخالفان ممکن است از ناحیه خانمها توییح شوند؟

○ (می خندد) نه، ما برای تمام آنها احترام قائل هستیم. به اعتقاد ما حتی رأی های منفی هم نمودی از آرای این ملت است ولی باید روی بعضی طرز تفکرها کار بشود. هم روی نماینده ها و هم روی مردم. ما رأی ها را چک می کردیم به خاطر این که عده ای تردید داشتند. ما می بایستی نگذاریم در لحظه های آخر تردیدشان تبدیل به رأی منفی شود.

● جدی ترین مخالف در جریان طرح کمیسیون زنان که بود؟

○ فکر کنم دیگر تقریباً همه این را می دانند که آقای عباسی یک مقدار با مسائل مربوط به زنان مخالفت می کنند و نظر ایشان این بود که اگر برای خانمها کمیسیون تشکیل شود، برای تمام اقشار و گروه های سنی و جنسی مختلف نیاز به کمیسیون خواهد بود.

● آقای عباسی با همه چیز مخالفت می کنند یا با مسائلی که مربوط به زنان است؟

○ البته ایشان همیشه هم موافق هستند و هم مخالف. در بعضی از طرح ها و لوایح نمی شود گفت با همه چیز مخالفت می کنند ولی در رابطه با مسائلی که مربوط به زنان است، تا جایی که ما دیدیم، همیشه اسم ایشان در لیست مخالفان بوده است.

● هیچ وقت سعی نکردید که به درون جبهه مخالف راه پیدا کنید و ببینید مسائلمان واقعا چیست؟

○ البته ما به صورت دوستانه با ایشان صحبت می کنیم. هیچ مشکلی هم در برقراری ارتباط نداریم. مثلاً بارها و بارها با آقای عباسی صحبت کردیم ولی ایشان یک دیدگاه مشخص دارند که بعید می دانم با صحبت های ما یا با ارائه آمار و ادله این طرز نگارش و تفکر تغییر کند.

● یعنی فکر می کنید این جریان تریبی است؟

○ فکر می کنم یک جریان اعتقادی است. یعنی اعتقاد و باور دارند که زن جایش تعریف شده است، یک جای مشخص دارد و بیشتر از آن هم نباید به مسائل زنان پرداخت. ما احساس می کنیم انرژی مان را باید روی افرادی بگذاریم که وسط هستند. افرادی که با صحبت و بحث قابل تغییرند، نه کسانی که این باور و اعتقاد در خونشان است که مسائل زنان یک مسئله دست اول نیست.

● ایشان محکم استناد می کنند به قرآن و به نظر فقها. شما چه می گوید؟

○ اعتقاد من این است که اسلام دینی پویاست. وقتی ما می گویم فقه جعفری برترین مذهب است، فقط به خاطر پویایی اش است. یعنی نیامده یک

کلیشه ای را تعریف کند و بگوید تا هزار سال دیگر هم همین کلیشه را باید اجرا کنید. برای این که شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی روز ایجاب می کند که روی دستورات فکر کنیم. یعنی وقتی می گویند زن ها باغ های شما هستند، چرا این را از دید مثبت نبینیم؟ به محاسن یک باغ نگاه کنیم. زن ها چه قدر ثمره یک اجتماع هستند؟ چرا با این دید نگاه نکنیم؟

● خبرنگارها با ایشان زیاد بحث کردند. شما با ایشان چه بحث هایی می کنید؟

○ ما بحث فردی با آقای عباسی نداریم، جز این که همیشه از ایشان گله کنیم.

● فکر می کنید در دور بعدی، زنان بندرعباس به ایشان رأی بدهند؟

○ فکر نمی کنم. برای این که هر چه زمان جلوتر می رود، بالاخره آگاهی ها و روشنگری ها بیشتر می شود. زن ها را می دانم که رأی نخواهند داد، حالا زن ها در بندرعباس تا چه حد امکان رأی دادن داشته باشند، این هم جای سؤال دارد.

● کار کمیسیون به کجا رسید؟ عضوگیری کرده؟

○ بعد از شور دوم همه مصوبات مجلس باید برود شورای نگهبان، تأیید بشود، برگردد و بعد اجرا شود. طرح کمیسیون هنوز از شورای نگهبان برنگشته است ولی هر روز ممکن است بیاید.

● شما با شورای نگهبان هم رایزنی می کنید؟

○ بله، وقتی طرح های حساسی مثل مهریه را داشته باشیم، با شورای نگهبان هم صحبت می کنیم.

● خانمها به طور متوسط روزانه چه قدر وقت برای مجلس می گذارند؟

○ فرق دارد. هر خانمی برای خودش برنامه ریزی می کند، برحسب کار کمیسیون خود. چون ما برنامه هایمان مستقل است. فرضاً من در دفتر خودم ممکن است جلسات خودم را برنامه ریزی کنم یا بروم در دستگاه اجرایی.

● شما چند ساعت برای مجلس وقت می گذارید؟

○ منتهای تقریباً چهار ساعت که شب می خوابم و آخر شب که برای بچه ها یک وقتی می گذارم، بقیه در اختیار مجلس است. من دانشجوی دکترای راه و ساختمان علم و صنعت بودم. ترم اولم مصادف شد با شروع کار مجلس و ناچار ترک تحصیل کردم. فکر کردم اگر بخوام چهار سال تمام وقتم را بدهم به مجلس و درس هم بخوانم، امکان پذیر نیست.

● چند فرزند دارید؟

○ چهار تا بچه دارم، یک دخترم ازدواج کرده و دو پسر و یک دختر دیگر در خانه هستند.

● شنیده ام دخترتان را ۱۴ سالگی شوهر داده اید!

○ بله، دختر من در ۱۴ سالگی پایش را جای پای مادرش گذاشت. من خودم ۱۳ سالگی ازدواج کردم.

● چند سال پیش؟

○ الان ۳۹ سالم است. از ۲۶ سال پیش با

همسرم زندگی کرده ام.

● چه طوری شما در این شرایط دختر ۱۴ ساله را شوهر دادید؟

○ من در این شرایط هم اعتقاد دارم که ازدواج زود و به موقع و مناسب بهترین راه تضمین مسیر آینده زندگی است.

● دخترتان مدرسه می رفت؟

○ دبیرستان می رفت که الان تمام شده.

● مدرسه اجازه می داد که دختر ازدواج کرده در آنجا درس بخواند؟

○ نه خیر. مخفیانه ازدواج کرده بودند، همان کاری که خودمان آن زمان کردیم. در شناسنامه اش ننوشتیم. متأسفانه این هم یکی از مشکلات نظام جمهوری اسلامی است. من به این مسئله اعتقاد دارم و درباره آن با آقایان وزارت آموزش و پرورش بحث کردم ولی همیشه از مشکلات و تبعاتش می ترسند. البته بعد از انقلاب این مسئله آزاد شد. یعنی ازدواج در دبیرستان برای دختران آزاد شد اما ظاهراً نتوانستند کنترل کنند و تبعاتی داشت.

● خوب، واقعا اگر همه دخترها بخواهند ۱۴ سالگی ازدواج کنند، چه اتفاقی می افتد؟

○ خوب فرق می کنند. دختر دوم من الان ۱۵ سالش است ولی احساس می کنم الان برای ازدواجش زود است. دختر اولم خیلی زود به بلوغ فکری رسید و احساس می کردم مسیر زندگی اش مشخص است. بعد هم قسمتش شد. ازدواج یک مقدار زیادی هم قسمت است. احساس هم کردیم شوهرش آدم مؤمن و خوب و مناسبی است. کما این که الان چهار سال است ازدواج کرده اند و خیلی هم با هم خوب هستند.

● داماد چند سالش بود؟

○ ده سال اختلاف سن داشتند. ۲۴ سالش بود.

● الان پشیمان نیستند؟

○ نه، خیلی هم همبگیر را دوست دارند. دخترم تمام این چهار سال هم شاگرد اول شده بود.

● حضور یک عروس و داماد کوچولو در خانه شما باعث به وجود آمدن مشکلی برای بچه های دیگر نمی شد؟

○ نه، برای این که به هر حال هر دوی آنها مشغول تحصیل بودند و کار داشتند و قسمت اعظم وقتشان را خارج از خانه بودند. در خانه هم سعی می کردند ارتباطات اجتماعی و فرهنگی را حفظ کنند. بچه های ما هم خیلی خوب درک کرده بودند و اصلاً کل فضای خانه این آمادگی را داشت. من خودم هم با پدرشوهر و مادرشوهرم زندگی می کنم. قبلاً هم با مادریزرگ و پدریزرگشان زندگی می کردیم. یعنی در خانه ما چند نسل با هم زندگی می کنند.

● یعنی هنوز یک خانواده گسترده هستید؟

○ بله، ما به صورت گسترده زندگی می کنیم. الحمدلله، محاسنش را هم داشته ایم و خوب هم

بوده



دانشجویان:

- یکی از مسئولان دانشگاه گفتند: «فکر کنید اینجا فرانسه است. مگر آنجا صبح تا شب از این اتفاقات نمی افتد؟»
- می خواهم ببینم اگر دختری یکی از مسئولان در همین دانشکده درس می خواند، همین قدر ساده از کنار این جریان - حتی اگر شایعه باشد - می گذشتند؟
- آیا واقعاً روزی که برای خوشامد داوطلبان کنکور و البته دریافت مبالغ بیشتر برای ثبت نام، ظرفیت پذیرش دانشجو را بالا می بردند، نباید فکر می کردند که این تعداد دانشجو را کجا باید جا بدهند؟!
- قرار نبود خبرنگارها وارد این قضیه شوند... شما خبرنگارها فقط می چسبید به موضوعات داغ و جنجالی که خواننده جذب کنید.

آفرین شهریاری

عکس: ناهید رنجبر

جریان دانشگاه آزاد

سری تکان می دهد که یعنی «برو دنبالش. سوژه مهمی است.» ... نگاهش می کنم و سری تکان می دهم که یعنی «این یکی را من نیستم» و می دانم که درست مثل همیشه معافم نخواهد کرد. چند دقیقه بعد همه سرکار خود برمی گردیم. اغلب همین طور است.

سه شنبه، ۲۹ آبان

تلفن باز زنگ می زند. باز کسی گوشی را برمی دارد. می شنوم که همکارم آدرس مجله را به کسی می دهد.

دوشنبه، ۲۸ آبان
تلفن زنگ می زند. همکارم گوشی را برمی دارد. از دور، جسته و گریخته، جملاتی می شنوم:
- کی؟ ... شما مطمئنید؟ ... چه رشته ای؟ ... مدرکی هم دارید؟ ...

حدس می زنم که یکی از همین تماس های عادی روزمره باشد. به کارم ادامه می دهم... باز می شنوم:

- خانم، ما تا مطمئن نباشیم، نمی توانیم چیزی بنویسیم... برایمان نامه بنویسید، چاپ می کنیم.

تلفن دفتر مجله به صدا درآمد. مادری با هیجان اطلاع می داد که یک کارگر ساختمانی به یکی از دختران دانشجوی مجتمع ولیعصر دانشگاه آزاد تجاوز کرده و دانشگاه به مدت ده روز تعطیل شده است...

فردا خبر را روزنامه های صبح چاپ کردند:

... جمع زیادی از دانشجویان دختر این دانشگاه روز گذشته با تحصن در برابر این مجتمع دانشگاهی با سر دادن شعار امنیت دانشجو در محیط دانشگاه تأمین باید گردد، خواستار بهسازی و تجهیز فضای آموزشی این دانشگاه شدند.

... مهندس شکرریز، رئیس دانشگاه آزاد واحد مرکزی، نیز ضمن تکذیب هتک حرمت به یکی از دانشجویان این واحد گفت: «اینها شایعه ای بیش نیست و عده ای می خواهند حیثیت دانشگاه را خدشه دار سازند...»

(جمهوری اسلامی ۲۹ آبان)

آیا واقعا چنین حادثه ای رخ داده است؟ اگر بله، چه کسی باید پاسخگو باشد؟ ... و اگر خیر، ماجرا از کجا شروع شد؟ چرا و چه طور دهان به دهان گشت؟ ...
کلید یک گزارش دیگر از همین جا زده می شود؛ گزارشی در پی کشف واقعیت... █

یک ساعتی می گذرد. این بار زنگی در زا می زنند و دو دختر که بعداً می فهمم از دانشجویان دانشگاه آزاد هستند، وارد می شوند. نیم ساعتی می مانند و بعد می روند.

باز همه دور هم جمع می شویم و خبر را می شنویم:

این دو دختر از دانشجویان رشته ارتباطات بودند و گفتند این ماجرا واقعا اتفاق افتاده و دانشگاه را به این دلیل ده روز تعطیل کرده اند. آنها می گفتند بعد از تجاوز دختر را به بیمارستانی که نزدیک دانشگاه است، برده اند و حتی مدعی بودند که یکی از مسئولان بیمارستان در جواب

معمولاً همین طور است. وقتی در یکی از این تماس ها خبر مهمی داده می شود، همه ظرف کمتر از یک دقیقه دور هم جمع می شویم و گیرنده خبر جزئیات خبر دریافتی را شرح می دهد:

پشت خط خانمی بود، مادر یکی از دانشجویان گویا، گله مند از سکوت مجله ای که مدعی دفاع از حقوق زنان است شایعه ای که پخش شده را تکرار می کرد و می گفت که ظرف دو هفته این دومین باری بوده که در مجتمع ولیعصر دانشگاه آزاد در میدان امام حسین به یک دختر تجاوز شده است.
سردبیر درست مثل همیشه نگاهم می کند و





واقعا چه بود؟!

پیگیری‌های آنها برای کشف صحت و سقم جریبان‌گفته: چه قدر ساده‌ایند! فکر می‌کنید به طریقی هم که چنین مسئله‌ای اتفاق افتاده باشد، با این عنوان در دفاتر ثبت می‌شود؟!

سردبیر نگاهی می‌کند و من دیگر منتظر نمی‌مانم. گوشی تلفن را بررسی دارم و شماره می‌گیرم. از دوستی که گوشی را برمی‌دارد، می‌پرسم ماجرا را شنیده است یا نه:

دانشجوی الهیات بود. گفت این مسئله را تازه از من می‌شنود و ادامه داد که این مدت مشکل بوق نداشته‌اند ولی دیروز بعد از ظهر یک‌دفعه بوق دانشگاه مشکل پیدا کرده و کلاس‌ها را تعطیل کرده‌اند. می‌گفت مسئولان گفته‌اند برای تکمیل عملیات ساختمانی دانشگاه ده روز تعطیل است.

#

روزنامه‌ها که می‌رسند، می‌بینم خبر را نوشته‌اند. از ذهن می‌گذرد که آیا واقعا چنین چیزی اتفاق افتاده است یا مسئله واقعا خدشه‌دار کردن حیثیت دانشگاه آزاد بوده؟ آیا مشابه چنین اتفاقی در سایر مکان‌های عمومی و خصوصی روی نمی‌دهد؟ واقعا چرا این یک مورد به‌خصوص این‌همه

سروصدا ایجاد کرده؟ و آیا...
نخیر، انگار درگیر مسئله شده‌ام.

چهارشنبه ۳۰ آبان و روزهای بعد از آن حالا دیگر خیلی‌ها در مورد شایعات اخیر دانشگاه آزاد واحد مرکز صحبت می‌کنند:

یکی می‌گفت این دختر دانشجوی رشته روان‌شناسی بوده. شب ساعت هشت می‌بینند جزوه‌اش را جا گذاشته، به دانشگاه برمی‌گردد که یکی از کارگران... می‌گفت اینها را از دختر عمویش شنیده و دختر عمویش هم از دخترخاله دوستش و دخترخاله دوستش از...
دیگری می‌گفت این دختر دانشجوی رشته ارتباطات و خواهرزاده دوست شوهر همکارش بوده و بعد از این ماجرا او را به آمریکا فرستاده‌اند.

و باز هم دیگری چیز دیگر می‌گوید و الی آخر. هیچ‌کس نمی‌داند ماجرا از کجا شروع شده، هیچ‌کس رازی اولیه را نمی‌شناسد و این‌گونه است که احتمال می‌دهم باز هم مثل همیشه یک کلاغ، چهل کلاغ شده باشد. با این حال هنوز نمی‌توانم انکار کنم که: تا باشد چیزی، مردم نگویند چیزیها.

#

در مجالس مختلف هرکسی سعی می‌کند به این داستان بال و پری بدهد و موجبات سرگرمی حاضران را فراهم کند. تنها چیزی که مطرح نیست، پرداختن به این مسئله و یا حداقل بررسی دلایل بروز آن است - البته اگر که در اصل مسئله‌ای بوده باشد!

سه‌شنبه، ۱۳ آذر
صبح ساعت هشت و نیم تلفن زنگ می‌زند. گوشی را برمی‌دارم و صحبت می‌کنم.

دوستی بود که می‌گفت امروز ساعت نه صبح قرار است دکتر جاسبی در نشستی با دانشجویان مجتمع ولیعصر در مورد وقایع اخیر این واحد توضیح‌حافی بدهد.

منتظر نگاه سردبیر نمی‌مانم. دفتر و دستک و ضبطم را برمی‌دارم... نیم ساعت بعد جلوی مجتمع ولیعصر از ماشین پیاده می‌شوم. تعداد زیادی از دختران و پسران دانشجو دم در ورودی ایستاده‌اند. چند دانشجو از مغازه کنار مجتمع (سوپرگروخت برادران) جای به‌دست خارج می‌شوند!

جلو می‌روم و از یکی از دانشجویان می‌پرسم:
● این نشستی که با دکتر جاسبی دارید، کجا برگزار می‌شود؟



● رئیس دانشکده هنر: به جان همگی شما چنین اتفاقی نیفتاده... من باید آدم پستی باشم که جان همه شما را قسم بخورم.

○ بچه‌ها قرار است در محوطه جمع شوند ولی ما نشنیده‌ایم که دکتر جامسی هم قرار است تشریف بیاورند!

● ساعت که از نه گذشته، پس کی قرار است جمع شوند؟

○ قرار ما با بچه‌ها ساعت ده بوده، نه نه.

دوستی را که صبح خبر این نشست را به من داد، بیاد می‌آورم و با خود فکر می‌کنم که در نقل یک خبر به این سادگی چه قدر اشتباه شده است.

بعد از صحبت با دانشجویان فهمیدم که این نشست چندانی رسمی نیست و در واقع گفت‌وگویی است بین دانشجویان رشته هنر و رئیس دانشکده‌شان، آقای باباشاهی.

*

ساختمان‌ها به‌منظر نیمه‌ساخته می‌رسند و در گوشه و کنار مجتمع آجر و خاک و وسایل بنایی هنوز به‌چشم می‌خورد.

جلوتر می‌روم. کنار در ورودی هر کدام از سه ساختمان موجود در محوطه اطلاعیه‌ای با مضمون زیر دیده می‌شود:

بسمه‌تعالی

به اطلاع دانشجویان عزیز می‌رساند که در مدت تعطیلی ده روزه مجتمع ولیعصر (عج) اقدامات اساسی زیر جهت تأمین شرایط مناسب ادامه روند آموزش‌های نیمسال اول تحصیلی صورت گرفته است که مسلماً تحقق آنها همزمان با برقراری کلاس‌های درس به این سرعت و کیفیت میسر نبود:

- ۱- فعال ساختن پست برق اختصاصی مجتمع و رفع موانع اصلی تأمین نور کافی کلاس‌ها و گرمایش ساختمان‌ها
 - ۲- تبذیل انشعاب قبلی آب مجتمع به انشعاب متناسب با نیاز (رفع مشکل قطع مکرر آب ساختمان‌ها)
 - ۳- برداشتن کامل آسفالت قبلی محوطه و آسفالت‌کاری مجدد ضمن حفر چهار حلقه چاه جنبی مورد نیاز محوطه برای مواقع بازنگیری
- توضیح:

- تحقق هر سه مورد بالا مستلزم انجام حفاری چند روزه و نسبتاً وسیع در قسمت ورودی و قطع تردد در محوطه مجتمع بوده است.
- ۴- اتمام عملیات بنایی محوطه و داخل ساختمان‌ها

- ۵- نصب درب‌های آسانسور در طبقات
 - ۶- رفع نقایص موجود در سیستم آب و فاضلاب و دستشویی‌ها
- از دانشجویان عزیز به‌خاطر درک واقعیت و ضرورت امر تعطیلی چند روزه مجتمع تشکر می‌شود و...
- رئیس مجتمع دانشگاهی ولیعصر

به نظرم عجیب می‌رسد که بچه‌ها پیش از یک ماه در دانشگاهی که آب و برق و فاضلابش مشکل داشته، درس خوانده‌اند. فکر می‌کنم: مسئولان دانشگاه روزی که قرار شد دانشجویان را به اینجا منتقل کنند، با خود چه فکری می‌کردند؟! *

همه چیز آنقدر بهم و عجیب است که تصمیم می‌گیرم برای به‌هم دوختن تصاویر و تکمیل پازلی که سوژه گزارشم شده، از دانشجویان کمک بگیرم:

● جلسه‌ای که با آقای باباشاهی دارید، بالاخره کجا برگزار می‌شود؟

○ جلسه؟! ما می‌خواهیم در محوطه دانشگاه تحصن کنیم.

● تحصن کنید که چه بشود؟

○ ما دانشجویان اینجا خیلی چیزها کم داریم. می‌خواهیم یک نفر حرف‌هایمان را بشنود و این کمبودها را برطرف کند.

● اصلاً چه‌طور شد که شما را از خیابان ولیعصر منتقل کردند اینجا؟

○ شنیدیم که گفتند ما را آورده‌اند اینجا که آدم شویم!

دختری که کنارم ایستاده، درحالی‌که سعی می‌کند در کیف خود جایی برای کتاب قطوری که از دوستش گرفته، پیدا کند، می‌گوید:

○ دانشجو زیاد گرفتند، مجبور شدند ما را از ولیعصر بیاورند اینجا. پرسیدیم: «چرا اینجا؟» گفتند: «زین ارزان بوده.» خوب میدان شوش که زمین ارزان‌تر است!

و آنقدر هیجان‌زده است که اجازه نمی‌دهد سؤال دیگری بپرسم. ادامه می‌دهد:

○ ما اصلاً احساس امنیت نمی‌کنیم. حتماً شنیده‌اید که به یکی از دخترها تجاوز شده.

بچه‌ها دل پُری دارند و احساس می‌کنم بیشتر آنها این قضیه را مستمکی کرده‌اند برای بیان خواست‌های خود. این‌طور به‌نظر می‌رسد که این جابه‌جایی و وضعیت فعلی دانشکده برای آنها خیلی گران تمام شده است. می‌خواهم ببینم چه‌قدر در مورد این ماجرا اطلاع دارند. می‌پرسم:

● پس این شایعه تجاوز صحت دارد؟

○ چرا می‌گویید شایعه؟ همه می‌دانند. دو نفر از بچه‌های ورودی ۷۵ بوده‌اند.

● دو نفر؟!

دختری که کنارم ایستاده، با خنده می‌گوید:

○ دومی فرار کرد!

حالا دیگر دورم را تعداد زیادی از دانشجویان کنجگار پر کرده‌اند. می‌پرسم:

● این دو نفر، و به‌قولی یک نفر، در چه رشته‌ای درس می‌خواندند؟

○ ارتباطات.

پسری که تازه به جمع پیوسته، می‌گوید:

○ نه بابا. از بچه‌های روان‌شناسی بودند.

● مثل این‌که اطلاعات دقیقی ندارید. پس چه‌طور این‌قدر مطمئن حرف می‌زنید؟

از میان آن همه، یک نفر می‌گوید:

○ شما واقعاً فکر می‌کنید اگر شایعه بود، این‌قدر خوب با ما برخورد می‌کردند؟ اگر شایعه بود آن روز که ما در محوطه جمع شده بودیم، می‌آمدند ما را مضرک می‌کردند ولی آمدند، وقت گذاشتند، معذرت‌خواهی هم کردند.

در این حرف نکته‌ای می‌بینم. به‌منظر می‌رسد از آنجا که بعضی مسئولان به‌حرف زیردستانشان گوش نداده‌اند و از آنجا که دانشجو اغلب حس نکرده که به رسمیت شناخته می‌شود، برخورد مسئولان دانشگاه تعجب همه را برانگیخته است.

با خود فکر می‌کنم آیا من هم اگر جزئی از این جمع می‌بودم، چنین تصویری نمی‌کردم؟

به اطرافم نگاه می‌کنم. حالا تعدادی دانشجو جلوی دانشکده هنر جمع شده‌اند. به سمت آنها می‌روم. بقیه هم دنبال می‌آیند. می‌پرسم:

● با توجه به این‌که ماجرا بین شما دانشجویان چنین واکنشی ایجاد کرده، به‌نظرتان عجیب نیست که خانواده این دختر هیچ اقدامی نکرده‌اند؟

○ این چه سؤالی است؟ کدام خانواده‌ای می‌آید با جنجال آفرینی آبروی دخترش را ببرد؟

دختری که روبه‌رویم ایستاده و اسباب و اثاثیه‌اش نشان می‌دهد از بچه‌های رشته معماری است، می‌گوید:

○ یکی از مسئولان دانشگاه گفتند: «فکر کنید اینجا فرارانه است. مگر آنجا صبح تا شب از این اتفاقات نمی‌افتد؟» من می‌خواهم ببینم اگر دختر یگی از این مسئولان در این دانشکده درس می‌خواند، همین‌قدر ساده از کنار جریان می‌گذشتند؟ خانواده من و تمام دوستانم از بابت این مسئله - حتی اگر شایعه باشد - نگرانند. تکلیف ما چیست؟

دختر دیگری رو به جمع می‌کند و می‌گوید:

○ اصلاً این همه هیاهو برای چیست؟



بعد نگاهی به من می‌اندازد و ادامه می‌دهد:
 ○ ما واقعاً چیزی نمی‌دانیم. هنوز هم نفهمیده‌ایم که بالاخره چنین چیزی بوده یا نه.
 دانشجوی دیگری که تازه از راه رسیده، می‌گوید:
 ○ چه خبر است؟ معرکه گرفته‌اید؟
 یکی - دو نفر از میان جمع می‌گویند:
 ○ این خانم خبرنگار مجله زنان است.
 دانشجوی تازه‌از راه رسیده عصبانی می‌شود و می‌گوید:
 ○ مگر قرار نبود خبرنگارها وارد این قضیه نشوند؟ ما که نمی‌خواستیم مسئله جنبه سیاسی پیدا کند. خودمان امروز آنقدر می‌ایستیم تا مشکلاتمان حل شود.
 و بعد رو به من می‌کند و می‌گوید:
 ○ شما خبرنگارها فقط می‌چسبید به موضوعات داغ و جنجالی که خواننده جذب کنید.

● رئیس دانشکده هنر: ما در مورد این شایعه کذایی حرف‌هایمان را

زده‌ایم، از این لحظه به بعد هرکس در این مورد حرفی بزند، اخراجش می‌کنم.

وعید خسته شده‌اند، اعتراض می‌کنند و می‌گویند که تا آن موقع تقریباً تمام کسانی که امروز در این سالن جمعند، فارغ‌التحصیل شده‌اند...

آقای باباشاهی بدون توجه به اعتراض دانشجویان، درحالی که مشکلات فنی ساختمان‌های قبلی دانشکده هنر را یادآور می‌شود، می‌گوید: «شما خودتان هم می‌دانید که ما در آن محل به علت نزدیکی به مرکز شهر تحت فشار بودیم». چنان‌گویی بلند می‌شوند. همه می‌کنند که: «اما آنجا مشکلی نداشتیم... یکی از دانشجویان درحالی که به نشانه اعتراض کفش را جمع می‌کند که از سالن خارج شود، رو به آقای باباشاهی می‌کند و می‌گوید:

- ما می‌خواستیم حرف بزنیم.
 - خوب بزنید!
 - شما نمی‌گذارید! (و عصبانی از سالن خارج می‌شود).

- در مورد جابه‌جایی دانشگاه دیگر بحثی نداریم. مطلقاً امکان این که ساختمان دانشگاه ده سالی‌تر جابه‌جا می‌شود، وجود ندارد.

دست ندهد، می‌گوید: «از شما انتظار دارم شدیداً با این مسئله برخورد کنید... ما در مورد این شایعه کذایی حرف‌هایمان را زده‌ایم، از این لحظه به بعد هرکس در این مورد حرفی بزند، اخراجش می‌کنم.»

یکی از دانشجویان معترض بود که در واقع آقای باباشاهی با گفتن این یک جمله اجازه هرگونه پرسش و پاسخی در مورد این شایعه را از ما گرفتند.

آرایش محیط با بیان این جمله از بین می‌رود. پسری اهانت می‌کند. صبوری آقای باباشاهی به انتها می‌رسد و از انتظارات می‌خواهد که چند نفر را بین پسرها بفرستد.

جلسه تقریباً بهم می‌ریزد. آقای باباشاهی میکروفون را خاموش می‌کند. برایش لیوان آبی می‌آورند. چند دقیقه سکوت می‌کند و بعد درحالی که سعی می‌کند آرایش از دست‌رفته خود را بازیابد، میکروفون را روشن می‌کند و...

تعداد دانشجویانی که در سالن اجتماعات جمع شده‌اند، خیلی زیاد است. آنها که خسته می‌شوند، کم‌کم کنار تریبون روی زمین می‌نشینند. با آنکه بیش از یک ساعت است که در سالن نشسته‌ایم، هنوز نگاه هیچ‌یک از دانشجویان آرام نیست... بحث دیگر منحرف شده و به مسئله انتقال دانشجویان از خیابان ولی‌عصر به میدان امام حسین کشیده شده است. آقای باباشاهی می‌گوید: «دانشگاه دو زمین دیگر در پونک و شیرک غرب دارد... در نظر داریم دانشکده هنر را هم ظرف دو - سه سال آینده به پونک ببریم.»

دانشجویان که به‌منظر می‌رسد دیگر از وعده و

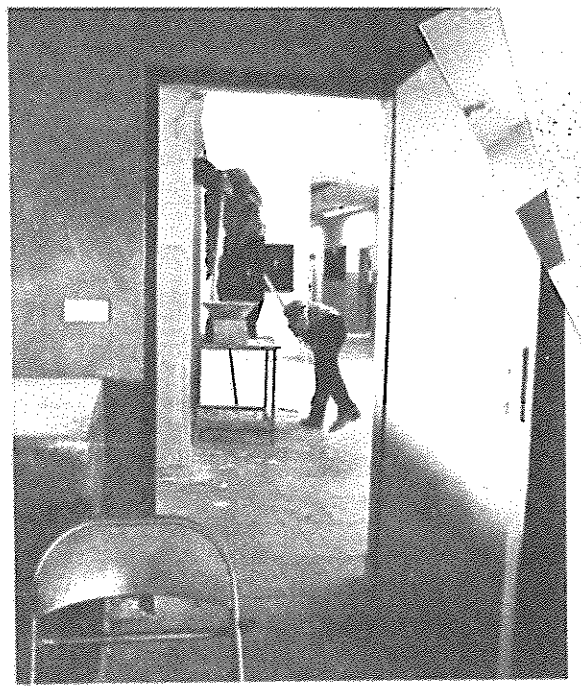
ساعت ده که می‌شود، آقای باباشاهی به محوطه می‌آید و درحالی که لبخند می‌زند، از بچه‌ها می‌خواهد به سالن اجتماعات در طبقه ششم بروند. اول همه به‌ها می‌شود ولی در نهایت جمع تصمیم می‌گیرد که این دعوت را بپذیرد. با جمع همراه می‌شوم. از در که داخل می‌شوم، درهای آسانسورها توجهم را جلب می‌کنند. در یکی از آسانسورها را باز می‌کنم. پشت در فضایی خالی است که صدای ستور را از طبقات پایین به بالا هدایت می‌کند. گویا ده روز برای نصب اتاقک‌های آسانسورها کافی نبوده است. در گوشه و کنار هنوز فرغون و استابولی و آجر و سیمان دیده می‌شود.

در سالن اجتماعات میز و تریبون و تشکیلات را آماده می‌کنند. آقای باباشاهی صحبت را با شعری از حمید مصدق شروع می‌کند: «سبب دندان‌زده از دست تو افتاد به خاک... و من اندیشه‌کنان غرق این پندار» که چرا «خانه کوچک ما» سبب نداشت.

حالا دانشجویان کمی آرام شده‌اند. آقای باباشاهی نگاهی به جمع می‌اندازد و از دانشجویان برای این که دعوتش را بپذیرفته‌اند، تشکر می‌کند که دوباره همه می‌شود. دانشجویان معترضند. کسی از بین جمعیت می‌گوید: «این ما بودیم که شما را وادار به شنیدن حرف‌هایمان کردیم»، حرفش نوعی اظهار وجود است شاید. نوعی فریاد برای این که بگوید: «ما هستیم، وجود داریم و کسی نباید به مشکلاتمان رسیدگی کند...»

آقای باباشاهی پیش از آن که دانشجویان راجع به قضیه تجاوز صحبتی بکنند، می‌گوید: «شما دارید آبروی خودتان را با این شایعه‌ای که سر از رادیوهای دیگر هم درآورده، می‌سیرید... به‌جان همگی شما چنین اتفاقی نیفتاده... من باید آدم پستی باشم که جان همه شما را قسم بخورم.» و بعد درحالی که سعی می‌کند صبوری خود را از

دانشجویی که کنارم نشسته بود، گفت: «این دوامین بار است که امروز اجازه صحبت به ما داده نمی‌شود. این درست که حالا و امروز صحبت در مورد جابه‌جایی دانشگاه کاری بی‌مورد است ولی آیا واقعاً مسئولان دانشگاه آزاد پیش از آن که به انتقال دانشجویان اقدام کنند، نباید به مشکلاتش فکر می‌کردند و آیا واقعاً روزی که برای خوشامد داوطلبان کنکور و البته دریافت مطالب بیشتر برای ثبت‌نام، ظرفیت پذیرش دانشجو را بالا می‌برند، نباید فکر می‌کردند که این تعداد دانشجو را کجا باید جا بدهند؟!»



● یکی از دانشجویان: همه دنیا در مورد این مسئله اخیر خبر دارند. آن وقت شما از لامپ مهتابی و آرایش دخترها حرف می‌زنید؟!

می‌رسد و می‌گوید: «شما اخراجید آقا... آن پسر که گویا واقعاً متوجه نیست که چه می‌کند و چه می‌گوید - و شاید هم هست و این‌طور وانمود می‌کند - خود را به زمین می‌اندازد... از دور می‌توانم لرزش دست آقای باباشاهی - ببینم. تلاش برای آرام کردن محیط بی‌فایده است... آن پسر بلند می‌شود، به سمت آقای باباشاهی می‌رود و رو به جمع می‌کند و می‌گوید: «من دست این استاد بزرگوار را می‌بوسم.» دست آقای باباشاهی را می‌گیرد. همه می‌خندند. آقای باباشاهی عصبانی می‌شود. دستش را می‌کشد و می‌گوید: «این سخنرانی‌ها چیست آقا؟... از آن پسر اصرار و از آقای باباشاهی انکار... بعضی می‌خندند و

جمله تقریباً از هر شوروحالی افتاده است. بحث بر سر جزئیاتی، و از یک باب کلیاتی، مثل نبود کتاب و کتابخانه و کمبود لامپ مهتابی و نوع پوشش دختران دانشجو و... است که یک‌دفعه پسری با ریش انبوه و موهای نسبتاً بلند از جمع جدا می‌شود. کنار آقای باباشاهی می‌ایستد و رو به دانشجویان فریاد می‌زند: «اینجا چه خبر است؟ همه دنیا در مورد این مسئله اخیر خبر دارند. آن وقت شما از لامپ مهتابی و آرایش دخترها حرف می‌زنید؟!...»

از نوع بیان کلمات و حرکاتش حدس می‌زنم دانشجوی رشته نمایش باشد... دوباره همسهمه می‌شود... صبر می‌کند آقای باباشاهی بار دیگر به انتها

رئیس دانشکده هنر:

من هی قسم بخورم که نیست، آنها هی قسم بخورند که هست...!

برای مصاحبه وزد اتفاقی می‌شویم که تقریباً پرهنه است. رویه روی هم پشت میزی می‌نشینیم. اول از همه اسم را می‌پرسد و بعد آدرس و تلفن مجله را. مستخدم چای می‌آورد. استکان‌ها قدیمی و لب‌پریده هستند. دانشکده، دانشکده هنر است. شاید به همین دلیل صدای کلنگ زدن موسیقی متن مصاحبه ما شده است! نگاهی می‌کنم که یعنی: «این‌طور که نمی‌شود مصاحبه کرد.» کسی را صدا می‌زنم. آرام چیزی می‌گوید و آقا شخص می‌رود. چند دقیقه بعد صدای کلنگ زدن قطع می‌شود و من یگواراست می‌روم سر اصل مطلب:

● بالاخره این موضوع تجاوز به دختر دانشجو صحت دارد یا خیر؟

○ این شایعه به هیچ‌وجه درست نبوده و به عقیده خود من از قبل طرح‌ریزی شده بود. می‌خواستند به حیثیت دانشگاه و به حیثیت و شأن زن لطمه وارد کنند. این شایعه آن‌قدر ابعاد گسترده‌ای به خودش گرفته بود که من شنیدم حتی در وسایل ارتباط جمعی خارج از کشور هم انعکاس پیدا کرده.

● فکر می‌کنید چرا این شایعه تا آنجا گشیده شده؟

○ شاید یکی از دلایلی که باعث قوت این شایعه شده، شرایط خاص دانشکده است. ساختمان قبلی قدیمی بود. کتابخانه نداشت. سالن اجتماعات نداشت. از نظر سیستم گرمایشی مشکل داشت و در ضمن پاسخ‌گویی ساعت آموزش دانشجویان نبود. برای همین ما مجبور شدیم دانشجویان را به این ساختمان منتقل کنیم و این جابه‌جایی طبیعتاً برای بچه‌هایی که در غرب یا شمال غرب ساکن بودند، خوشایند نبود... اینجا هم که آمدیم، چون از نظر آب و برق و تهویه مشکل داشتیم، من پیشنهاد کردم ده روز دانشگاه را تعطیل کنیم تا همه چیز تکمیل شود. این تعطیلی را افرادی حمل بر این کردند که حتماً تجاویز صورت گرفته!

○ من هم اگر به جای آن دانشجو بودم و مکرر به گوشم می‌خواندند که به دختر دانشجویی تجاوز شده، احساساتم جریحه‌دار می‌شد و می‌خواستم ببینم آیا واقعاً چنین چیزی بوده یا نه.

○ ... و این ماجرا پایه و اساس این شد که بگویند

به یک دانشجویی تجاوز شده و او را به اورژانس برده‌اند.

بعضی از نمایشی که می بینند، متعجب شده اند، بعضی هم در آن میان شیطنت‌هایی می‌کنند. اکثر دانشجویان دیگر خسته شده‌اند و پیشنهاد می‌دهند به سؤالاتی که نوشته‌اند و روی میز سخنرانی گذاشته‌اند، جواب داده شود. آن پسر هم کاغذی را جلوی آقای باباشاهی می‌گذارد. سؤالات یک‌به‌یک خوانده می‌شود. بعضی جواب می‌گیرند. از بعضی که موضوع تجاوز را مطرح کرده‌اند، خواسته می‌شود سؤالات را فراموش کنند و بعضی هم در جواب سؤالات «امیدواریم و ان شاء الله و شاید» می‌شوند. آن پسر می‌گوید: «نامه مرا هم بخوانید.» و آقای باباشاهی نمی‌خواند و باز هم از آن پسر اصرار و از آقای باباشاهی انکارا... به او یادآوری می‌کند که بعد از ظهر کمیته انضباطی تشکیل خواهد شد.

... دوباره از جمع جدا می‌شود و رو به

دانشجویان می‌گوید: «من لیسانس را بوسیدم و دادم به آقای باباشاهی ... حالا که اخراجم، راحت حرف می‌زنم.» ... نامه‌اش را از روی میز برمی‌دارد و می‌خواند... قشنگ نوشته است. از خواهر دانشجویی می‌گوید که حرمتش را از بین برده‌اند و از برادر دانشجویی که سیلی به گوشش زده‌اند... از دانشگاه به خانواده‌اش می‌رسد و از مادرش می‌گوید که پول ندارد لباسی بخرد... همه ساکت شده‌اند. به جمع نگاه می‌کنم و می‌بینم که بعضی اشک می‌ریزند. دلم می‌گیرد و بیرون می‌آیم. می‌شوم که کسی می‌گوید: «بین چه طور احساسات همه ما را به بازی گرفته‌اند.»

چند روز بعد در گفت‌وگو با آقای باباشاهی می‌پرسم: «با آن پسر چه کردید؟» می‌گوید: «... من گفتم که اخراجش می‌کنم ولی این کار را نکردم ... چون او هم یک دانشجوی احساساتی بود. ما هم

در آن شرایط وقتی دیدیم دانشجویی ناآگاهانه اصرار بر چیزی می‌کند، آن‌طور گفتیم اما لازم نبود که آن حرف را به مرحله عمل برسانیم.»

و بعد ادامه می‌دهد: «شما اگر دانشجوی رشته شیمی را در هر شرایطی از نظر روحی وارد آزمایشگاه کنید، از ترکیب دو هیدروژن و یک اکسیژن آب به دست می‌آورد... اما دانشجوی رشته نقاشی در اندوه یک طرح می‌کشد و در شادی طرح دیگری...» و من می‌اندیشم که اینان اندوهگینند یا شاد؟

با آقای باباشاهی صحبت‌های دیگری هم کردیم که متن آن به صورت مجزا آمده است. آقای باباشاهی اصرار داشت که تنها به ذکر شایعه اکتفا نکنیم و حتماً سری به بیمارستان نزدیک دانشگاه هم بزنیم! کاری که اگر او هم نمی‌گفت، در مراحل می‌کردیم!

● شما نبود سالن اجتماعات و کتابخانه و ... را دلیل انتقال دانشجویان ذکر کردید. این طور که من متوجه شدم، اینجا هم هنوز هیچ‌کدام از این امکانات را ندارند!

○ در نشستی که با بچه‌ها داشتیم هم ذکر کردم که ساختمان‌های قبلی به دلیل فنی دیگر قابل استفاده نبود. یکی سقفش ریخته بود و دیگری از کمر ترک خورده بود. خوب حفظ جان بچه‌ها واجب بود.

● آقای باباشاهی، بچه‌هایی که آن روز می‌گفتند می‌خواهند تحصن کنند، دانشجویان رشته هنر بودند. با توجه به این‌که اینجا دانشجویان رشته‌های دیگری مثل روان‌شناسی، ادبیات، الهیات و ... درس می‌خوانند، فکر می‌کنید چرا فقط دانشجویان هنر معترض بودند؟

○ چرا اگر بچه‌ها خواستند حرف‌هایشان را با مسئولان دانشکده مطرح کنند، باید عنوان تحصن به آن بدهیم؟ هر دانشجویی حق دارد اظهار نظر کند. بچه‌ها آمدند و می‌خواستند با من صحبت کنند. حرفشان را زدند و رفتند. من هم اگر به جای آن دانشجو بودم و سرور به گوشم می‌خواندند که به دختر دانشجویی تجاوز شده، احساساتم جریحه‌دار می‌شد و می‌خواستم ببینم آیا واقعاً چنین چیزی بوده یا نه. این خواست دانشجویان یک خواست غیرعادی نبوده.

● پس چه طور اولین حرفی که در نشست روز ۱۳ آذر زدید، این بود که هرکس در این مورد حرف بزند، اخراجش می‌کنید؟!

○ ببینید ما تا یک جایی می‌گویم دانشجو حق دارد سؤالش را بکند. ما هفت گروه آموزشی داریم. هرکسی می‌خواهد، برود بررسی کند که این دختر دانشجویی کدام گروه بوده... اگر واقعاً چنین چیزی اتفاق افتاده بود، آیا این قدر راحت می‌شد از کنار این موضوع گذشت؟ همین فقط به صرف یک شایعه به آبرو و حیثیت زن لطمه زده شود. یک جایی می‌رسد که ما دیگر باید برخورد کنیم. حتی این

سیستم است که در برابر افرادی که می‌خواهند به حیثیت خود و دانشجویانش عالمانه و عاقدانه لطمه بزنند، بایستد.

● آخر این موضوع را - حداقل در آن نشست - کسی جز بچه‌ها مطرح نمی‌کرد و به هر حال به قول شما این خیلی طبیعی بود که دانشجویان بخوانند سؤالاتشان را در جمع دانشجویی خودشان مطرح کنند.

○ ببینید دو ماه تمام است که بچه‌ها کنجکاری می‌کنند و هزاران بار خود سن و بقیه مسئولان از طریق خبرگزاری‌ها و غیره و غیره این شایعه را تکذیب کردیم. برداختن بیشتر به این مسئله جز بها دادن به این شایعه چیز دیگری نیست.

● خوب نپرداختن به این مسئله هم که باعث نشد این شایعه از بین برود. گاهی شایعه به مجراهایی می‌افتد که بدتر هم عمل می‌کند. قبول دارید؟

○ من فکر می‌کنم یک حرفی یکبار، دویار، صلبار زده می‌شود، پاسخ هم داده می‌شود. دیگر کافی است. تکرار این حرف عملاً دارد به همه لطمه می‌زند.

● آقای باباشاهی خود دانشجویان می‌دانند مطرح کردن و دامن زدن به این مسئله به ضررشان است.

فکر می‌کنید چرا به صحبت در این مورد خاتمه نمی‌دهند؟

○ هرکس که پشت میز می‌نشیند، در هر سن و شرایطی که باشد، بعضی وقت‌ها شیطنت‌هایی می‌کند. من ابتدای عرایضم گفتم که بعضی‌ها از این جابه‌جایی ناراضی‌اند و این ناراضی‌ت را متأسفانه، ناآگاهانه، با دامن زدن به این شایعه نشان می‌دهند.

● فکر می‌کنید چرا برای لطمه زدن به دانشگاه شایعه دیگری نساختند؟ بالاخره از قدیم گفته‌اند تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها!

○ ببینید نزدیک یک ماه و نیم پیش دختر دانشجویی

(رشته نقاشی) - همراه دوستش - به من مراجعه کرد و گفت از حاشیه خیابان رد می‌شده که یکی از خارج مجموعه گل پرت کرده و خورده به دستش. من هم یکی از همکارانمان را صدا کردم و گفتم او را ببرد اورژانس بیمارستان بوعلی (همین بغل) که از دستش عکس بگیرند، نکند خدای نکرده آسیب دیده باشد. این ماجرا پایه و اساس این شد که بگویند به یک دانشجویی تجاوز شده و او را به اورژانس بیمارستان بوعلی برده‌اند.

● یعنی شما واقعاً دانشجویی را برای این‌که «گل» به دستش خورده، به اورژانس بیمارستان بوعلی فرستادید؟!

○ وقتی می‌بینم دانشجویی اظهار ناراحتی و درد می‌کند، وظیفه من است که آنچه از دستم برمی‌آید، برایش انجام دهم.

● خوب چرا این ماجرا را از همان اول نگفتید.

○ گفتیم.

● ولی آن روز به دانشجویها همین را نگفتید؟

○ بارها گفته بودیم. آن روز هم گفتم کار به جانم و جونم رسیده، من بی قسم بخورم که نیست، آنجا بی بگویند که هست. بد نبود دوستان ما در وسایل ارتباط جمعی یک نوک پا می‌رفتند بیمارستان بوعلی و می‌پرسیدند آیا چنین چیزی وجود داشته یا خیر.

● من بین دانشجویها بودم. همه این سؤالات برای آنها هم مطرح بود. شاید هیچ‌کدام نتوانند اسمی از آن دختر ببرند ولی وقتی این قدر وارد ریز قضایا می‌شوند، یعنی نگرانند. این سؤال در ذهن‌ها هست، بالاخره یک نفر باید جوابگو باشد.

○ ما چندین بار این مسئله را مطرح کرده‌ایم. پدر و مادرها وقتی این را می‌شنوند، اگر دخترشان یک روز کمی دیرتر برسد، فکر می‌کنند حتماً برایش اتفاقی افتاده. چرا باید دستی دستی ذهن خانواده‌ها مشوش شود؟ ما رسماً تکذیب کردیم. غیر از این چه می‌توانیم بکنیم؟!



یکشنبه، ۲ دی

به دنبال سرنخی از کل ماجرا وارد بیمارستان می‌شوم. بکراست به دفتر یکی از مسئولان می‌روم و خود را معرفی می‌کنم. می‌پرسد:

○ امری داشتید؟

نگاهی به آدم‌های داخل اتاق می‌اندازم. منظورم را می‌فهمد و می‌پرسد:

○ امرتان خصوصی است؟

● نخیر. در مورد مسئله اخیر دانشگاه آزاد سؤال‌هایی داشتم.

○ کدام مسئله؟

● همین که می‌گویند به یک دختر دانشجوی تجاوز شده و او را شبانه به اینجا آورده‌اند.

مثل این که خیلی زود رفته‌ام سر اصل مطلب. عصبانی می‌شود و می‌گوید:

○ می‌گویند، می‌گویند. غلط کرده‌اند که می‌گویند! بر چه اساسی این حرف را می‌زنند؟

سعی می‌کنم علت حضورم را بیشتر توجیه کنم. می‌گویم:

● گاهی حرف‌هایی بی‌مدرک زده می‌شود که برای رد آنها باید مدرک ارائه کرد. ما فقط می‌خواهیم مطمئن شویم که چنین چیزی اتفاق نیفتاده.

○ خوب، اتفاق نیفتاده.

● ببینید آقا ذهن‌ها مشوش است. بچه‌ها نگرانند. یعنی واقعاً هیچ مسئولی در این بیمارستان نمی‌تواند رسماً این مسئله را تکذیب یا تأیید کند؟

● به نظر می‌رسد آرام‌تر شده، لبخندی می‌زند و می‌گوید:

○ دخترم! فقط به خاطر خودت می‌گویم. ظرف یکی - دو ماه گذشته اصلاً چنین موردی نداشته‌ایم.

● اجازه می‌دهید همین صحبت‌ها را ضبط کنم؟ دوباره عصبانی می‌شود:

○ نه، ضبط برای چه؟ من اینها را خصوصی به شما گفتم نه به‌عنوان یک خبرنگار!

متعجب از این همه محافظه‌کاری نگاهش می‌کنم و می‌گویم:

● اگر واقعاً طرف چندماه گذشته در بیمارستان چنین موردی بستری نشده است، چرا نباید همه بدانند؟ چه ایرادی دارد که من این حرف‌ها را از قول شما بنویسم؟

○ اگر بنویسد، تکذیب می‌کنم.

● یعنی حرف‌های خودتان را تکذیب می‌کنید؟

بلند می‌شوم و از این که وقتش را گرفته‌ام، عذرخواهی می‌کنم. نگاه مشکوکی به کیفم می‌اندازد و می‌پرسد:

○ ضبط که نکردید؟

می‌گویم: «مطمئن باشید...» و الان که شرح ماقع می‌دهم، ناسی از این مسئول نمی‌آورم که مجبور به تکذیب صحبت‌های خود نشود!

در واقع در بیمارستان هم مطلب تازه‌ای دستگیرم نشد. هر چه بود، همان بود که بارها شنیده بودم: تکذیب شایعه.

چهارشنبه، ۵ دی

کار گزارشم تقریباً تمام شده است که تلفن زنگ می‌زند. گوشی را برمی‌دارم:

مردی پشت خط است که ادعا می‌کند شاهد ماجرا بوده است. او می‌گوید که دخترش

در همین مجتمع مشغول تحصیل است و شروع می‌کند به شرح ماجرا. می‌گوید همان روزی که این

مسئله اتفاق افتاد، به چند نفر از دوستان مطبوعاتی‌اش زنگ زده است. می‌گوید که حتی با

«الو سلام» هم تماس گرفته... و من که هنوز نمی‌دانم دقیقاً در مورد اتفاق افتادن کدام مسئله

صحبت می‌کنم، می‌خواهم که ماجرا را از اول تعریف کند.

او گفت: حدود دو ماه پیش دخترم گفت که شنیده است به یکی از دخترهای مجتمع تجاوز شده است.

تقریباً دو هفته بعد از این ماجرا شب ساعت هفت یا هشت بود که رفتم عقب دخترم.

وقتی رسیدم، دیدم والدین تعدادی از دانشجویان آشفتگی و ناراحتی در مجتمع ایستاده‌اند. علت را

که پرسیدم، گفتند دو نفر از کارگران افغانی یکی از دانشجویان سال اول هنر را گرفته‌اند و به او آزار

جنسی رسانده‌اند. دختر که گویا کارانه‌کار بوده، از خودش دفاع و فرار کرده. در همین لحظه دخترم

را دیدم که همواره با دختر دانشجوی هنر به طرف ما می‌آید... من، مادر آن دختر و دو پسر دیگر

چون تیره به دست رفتیم و ساختمان‌ها را گشتیم ولی اثری از آن دو کارگر نیافتیم... برگشتیم خانه...

می‌خواهم نامش را ببرسم که مثلاً گزارشم مستند باشد ولی پیش از آن‌که چیزی پرسم، یک خداحافظ می‌گوید و گوشی را می‌گذارد.

شنبه، ۸ دی

بیشتر از یک ماه است که درگیر این گزارش شده‌ام... از خیلی‌ها، خیلی چیزها شنیدم که بعضی

را بی‌کم و کاست - عیناً - نقل کردم. حکایت‌های دیگری هم شنیدم از جمله ماجرای تهدید و تطمیع

خانواده دختر و...

آن کس که ادعا می‌کرد شب واقعه آنجا حضور داشته، می‌گفت که قضیه تجاوز را فقط شنیده

ولی دخترکی را که آزارش داده‌اند دیده است...

با رئیس دانشکده هنر هم صحبت کردم تا یک‌جانبه به قضاوت تنگ‌نظر باشم. خوشبختانه او

هم به عنوان یکی از مسئولان دانشگاه آزاد ما را به پیگیری ماجرا، دریافت اطلاعات دقیق‌تر و اکتفا

نکردن به درج شایعات بی‌اساس تشویق کرد. این شد که رفتم به دنبال کشف ماجرا...

حکایت یا واقعیت؟ در نهایت کار مسئله چندان روشن نیست و نظر به این که سردبیر دیگر

نزدیک است گزارش را از زیر دستم بکشد، چاره‌ای ندارم جز این که این گزارش را به پایان ببرم گرچه این پایان همه‌چیز نیست!

فرم اشتراک

در صورت امکان تایپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود.



نام و نام خانوادگی:

سن:

تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک:

از شماره:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

(حتماً تلفن خود یا یکی از نزدیکان را بنویسد تا در صورت نیاز بتوان سریعاً با شما تماس گرفت.)



حق اشتراک برای ۱۲ شماره

◇ ایران ۲۴۰۰۰ ریال

◇ آمریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار

◇ اروپا معادل ۵۰ مارک

◇ خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

شرایط اشتراک داخل کشور

لطفاً:

۱- فرم اشتراک را پر کنید.

۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۹۷۰، به نام مجله زنان، بانک ملی ایران، شعبه سمیه (قابل پرداخت در شعبه‌های سراسر کشور) واریز کنید.

۳- اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵، مجله زنان پست کنید تا ترتیب اشتراک شما داده شود.

شرایط اشتراک خارج کشور

خوانندگان گرامی مقیم خارج کشور نیز می‌توانند حق اشتراک خود را به یکی از دو نشانی زیر واریز کنند و اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک به نشانی ما بفرستند.

● در آمریکا:

Bank of America
Roshangaran Publishing
01170 - 04178
Paloalto Main office 0117
530 Lytton Ave.
Paloalto, Ca. 94301
For Zanan Magazine

● در آلمان:

Konto - Nr: 5001419159
BLZ: 20220300
Verbraucher Bank
Berlin / Germany

● از خوانندگان گرامی مقیم خارج از کشور - به استثنای آمریکا و آلمان - تقاضا می‌شود که در صورت امکان حق اشتراک خود را از طریق اقوام و آشنایان‌شان در ایران به ما پرداخت نمایند زیرا مبلغ گزافی از وجه اشتراک بابت هزینه‌های بانکی صرف می‌شود.

موقعیت سیاسی زنان در کشورهای عربی خلیج فارس

ترجمه و تلخیص: دکتر آزاده کیان

● علاوه بر نیروهای سنت‌گرا که مخالف اعطای حق رأی به زنان هستند، اکثریت زنان نیز خود تلاشی جدی برای کسب حق رأی نمی‌کنند.



علیرغم گذشت هفت‌سال از تدوین مقاله‌ای که خلاصه‌ای از آن از نظرتان می‌گذرد، تغییر و تحولات مثبتی در زمینه مشارکت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان در کشورهای عضو

شورای همکاری خلیج فارس صورت پذیرفته و حتی می‌توان گفت که جنگ خلیج فارس مسئله مشارکت سیاسی به‌طور اعم و مشارکت سیاسی به‌طور اخص را به تعویق انداخته است.

نظر به این‌که آگاهی از موقعیت و مسائل زنان کشورهای منطقه به شناخت بهتر ما از مسائل این منطقه منجر می‌شود، طرح مبحث فوق را مفید دانستیم. ■

● **سطح تخصصی زنان عموماً پایین‌تر از مردان است چون آنها پس از گرفتن لیسانس امکان ادامه تحصیل در خارج را ندارند.**

از طرف دیگر امکان اشتغال آنها در رشته‌های فنی و تجاری بسیار محدود است.

اولین قدم در جهت مشارکت سیاسی زنان در کشورهای عربی خلیج فارس رفع محدودیت‌هایی است که به‌طور سنتی زنان این جوامع را در بند گرفته است. بدین ترتیب تا تساوی بیشتری میان زنان و مردان برقرار نشود، نمی‌توان از مشارکت سیاسی این زنان سخن گفت.

در میان کشورهای عربی خلیج فارس، کویت و بحرین از توسعه بیشتری برخوردار بوده و تغییرات اجتماعی به‌مراتب مهم‌تری را تجربه کرده‌اند. به‌همین دلیل، انتظار می‌رود که زنان کویتی و بحرینی زودتر از دیگر زنان این منطقه بتوانند وارد عرصه مشارکت سیاسی شوند. حال آنکه در کشورهای همچون عربستان سعودی و قطر که در آنها سنن دیرپا از نفوذ، قدرت و اهمیت بیشتری برخوردار است، مشارکت اجتماعی به‌مراتب کمتر از دیگر کشورهای منطقه است، چه رسد به آن‌که بتوان از مشارکت زنان در عرصه سیاسی صحبتی به‌میان آورد.

تغییر در نقش‌های سنتی زنان

گرچه نمی‌توان مدعی گسستگی کاملی میان گذشته و حال شد اما تغییر در نقش زنان را می‌توان از خلال تغییرات رفتاری آنان مشاهده کرد. برای مثال، تغییراتی هرچند ناچیز در مسائلی چون ازدواج و طلاق، روابط دو همسر، نقش زنان در کار خانگی، کنترل زنان بر ثروت خویش و اجتماعی‌تر شدن آنها صورت پذیرفته است. زندگی شهری و امکانات رفاهی برخی اقشار شهرنشین که قادرند مستخدم بگیرند، سبب شده که نقش زنان اقشار متوسط و مرفه شهری در کار خانگی کاهش یابد اما دولت هنوز برای نیروی کار این زنان، که تحصیل کرده نیز هستند، مشاغل دیگری را جایگزین نساخته و زنان تحصیل کرده این کشورها عموماً می‌توانند تنها در مشاغل پرستاری و معلمی به کار بپردازند. علاوه بر این، زنان تحصیل کرده با مشکلات عدیده دیگری نیز مواجهند. برای نمونه، امکان ازدواج آنها از زنان دیگر کمتر است زیرا مردان در این کشورها معمولاً ترجیح می‌دهند همسری اختیار کنند که سطح سواد و دانش کمتر از خودشان داشته باشد. از طرف دیگر، زنان مجرد برای ورود به بازار کار به اجازه پدر یا برادر خود نیاز دارند. مجموعه این شرایط

سبب می‌شود که این زنان تحصیل کرده در وضع روحی نابه‌سامانی به‌سربرند.

ظهور نوعی محافظه‌کاری اجتماعی در سال‌های اخیر سبب شده که دولت و جامعه از اعطای امکانات به زنان بپرهیزند و خانواده و همسران این زنان نیز، به تبع وضع موجود، از دادن فرصت‌های بیشتر به دختران و همسران خود سرباز می‌زنند. با وجود این، برخی از زنان این جوامع خواهان شرکت گسترده‌تر در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بوده و به مبارزه خود برای نیل به این هدف ادامه می‌دهند. زنان طبقه متوسط کویت در این مورد از دیگران پیشی گرفته و از سال‌ها قبل، یعنی در دهه ۶۰ میلادی، تظاهراتی برپا کردند و خواهان تغییر در وضعیت خود شدند. در اینجا باید متذکر شد که همسران شیوخ این کشورها نفوذ قابل توجهی بر شهروان خود و در نتیجه بر سیاست‌های دولت دارند. البته این نفوذ به عرصه‌های «کم‌خطر» از قبیل تصمیم‌گیری در مورد امور رفاهی خانواده و زنان محدود می‌شود.

سازمان‌های زنان

در اکثر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، زنان خانواده‌های حاکم در مراکز مربوط به زنان و کودکان فعالیت دارند. باشگاه‌های زنان نیز نقش مهمی در طرح مسائل زنان و تشویق آنان به فعالیت‌های اجتماعی ایفا می‌کنند اما نفوذ و عملکردشان غالباً چشمگیر نیست. در عربستان سعودی انجمن‌های همیاری زنان وظیفه احداث کتابخانه، کمک به فقرا، آموزش زنان برای انجام بهتر کارهای خانگی، مبارزه با بی‌سوادی زنان و برگزاری سخنرانی را به‌عهده دارند.

اولین انجمن زنان در بحرین، در سال ۱۹۵۵، تأسیس شد و «انجمن بیداری زنان بحرینی» نام گرفت. هدف اصلی این انجمن، که اعضای آن را زنان مرفه و تحصیل کرده تشکیل می‌دادند، کمک به خانواده‌های فقیر بود. سال‌ها بعد، فعالیت‌های این انجمن بُعد سیاسی بیشتری یافت و از اوایل دهه ۷۰ نیروی خود را به کسب حق رأی برای زنان معطوف کرد. از دیگر گروه‌های قدیمی‌تر می‌توان از «مرکز حمایت از مادران و کودکان» نام برد که همسران، دختران و خواهران خانواده آل‌خلیفه و برخی کارمندان عالی‌رتبه دولت در سال ۱۹۶۰ تأسیس کردند. این گروه از نظر سیاسی محافظه‌کار بودند و در اوایل دهه ۷۰ از تصمیم دولت مبنی بر عدم اعطای حق رأی به زنان حمایت کردند.

«جمعیت زنان اول» در سال ۱۹۶۹ تأسیس شد. اکثر اعضای این جمعیت را زنان جوان مجرد تشکیل می‌دهند که غالباً معلم هستند. این انجمن در مسائل سیاسی و مسائلی مربوط به حقوق زنان، از قبیل اخذ حق رأی و ایجاد نهادهای دموکراتیک، فعالیت دارد و با «انجمن رفاه» که به همت زنان فارغ‌التحصیل و روشنفکر ایجاد شده و سمینارهای متعدد در مورد مسائل زنان برپا می‌کند، همکاری

دارد. هر دوی این انجمن‌ها با زنان کویتی هم‌مسلكی خود ارتباط نزدیک دارند.

از دیگر انجمن‌های زنان می‌توان از «فدراسیون زنان کشورهای امارات متحده عربی» نام برد که به شرایط اشتغال زنان اعتراض دارد و مردانی را که از اشتغال زنان خود جلوگیری می‌کنند، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد. این فدراسیون برای زنان کلاس‌های آموزشی برگزار می‌کند و وزارت دادگستری امارات متحده را تحت فشار قرار می‌دهد تا در قوانین مدنی تغییراتی ایجاد کند. در امارات متحده عربی سازمان‌های متعدد دیگری نیز وجود دارند که به ارتقای فکری، هنری و اجتماعی زنان می‌پردازند. رادیو، تلویزیون و مطبوعات نیز مباحث جدی مسائل زنان را طرح می‌کنند. در امارات دو مجله زنان که سردبیرانشان زن هستند، منتشر می‌شود.

وزارت کار و امور اجتماعی امارات متحده عربی از بدو تأسیس خود در سال ۱۹۷۲ موظف است به خانواده‌های نیازمند، زنان مطلقه، بیوه و مجرد کمک کند.

تغییر در نقش زنان را می‌توان یکی از نتایج توسعه و مدرن شدن دولت و اهداف و عملکردهای آن دانست. تمامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به‌طور رسمی از گسترش نقش مولد زنان سخن می‌گویند اما البته تفاوت حرف و عمل بسیار است. گرچه دول عضو از مراکز و برنامه‌های مربوط به زنان حمایت می‌کنند و به‌مراتب پیش از بخش خصوصی به استخدام زنان مبادرت می‌ورزند اما هنوز به‌طور جدی و همه‌جانبه از حقوق زنان دفاع نکرده و آنان را به مشاغل مهم اداری و دولتی منصوب نمی‌کنند.

آموزش زنان

آموزش که قبلاً به خانواده‌های شیوخ و اقشار مرفه اختصاص داشت، اکنون در تمامی اقشار گسترش یافته است. اولین دبستان دخترانه در بحرین، در سال ۱۹۲۸، و سپس در کویت، در سال ۱۹۳۷ ایجاد شد. اولین دبیرستان دخترانه، به‌طور هم‌زمان در بحرین و کویت، در سال ۱۹۵۱ تأسیس گردید. اولین دبستان دخترانه قطر در سال ۱۹۵۵ تأسیس شد. عربستان سعودی تا سال ۱۹۶۰ فاقد مدرسه دخترانه بود. علی‌رغم مخالفت جناح‌های سنتی با آموزش زنان، اکنون تعداد دختران دانش‌آموز و دانشجویان با پسران برابر است. برای نمونه، در بحرین فقط چهار درصد زنان بی‌سوادی در حالی که میانگین بی‌سوادی زنان در کشورهای جهان سوم به حدود ۶۰ درصد می‌رسد.

اکنون، در تمامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، زنان به دانشگاه‌ها راه یافته‌اند. تعداد دانشجویان دختر در بسیاری مواقع به‌مراتب بیشتر از دانشجویان پسر است؛ مثلاً از بدو تأسیس دانشگاه کویت، ۵۷ درصد دانشجویان آن را دختران تشکیل می‌دهند. به همین ترتیب، ۶۴ درصد



مشارکت سیاسی زنان

علی‌رغم جوهری اقتدارگرایانه نظام‌های سیاسی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که در آنها مشارکت آحاد ملت در تصمیم‌گیری محلی از اعراب نمی‌یابد و زنان این جوامع به‌طور کلی در زندگی اجتماعی مشارکت چشمگیری ندارند، تلاش‌هایی چند در جهت احقاق حقوق قانونی، آموزشی و اشتغال زنان انجام شده است. این تلاش‌ها به‌خصوص در کویت بارز است. دفتر مشاوره حقوقی زنان کویت در سال ۱۹۸۵ را یک زن وکیل دادگستری تأسیس کرد. وی به زنان در حل مسائل خانوادگی و به‌خصوص طلاق یاری می‌رساند. در کویت حق رأی زنان سال‌ها مورد بحث بوده است و دبیر «انجمن فرهنگی و اجتماعی زنان» که پرچمدار مبارزه برای اخذ این حق است، می‌گوید: «زنان کویتی در انتخابات انجمن‌های شهر و انجمن‌های تعاونی شرکت دارند و دختران دانشجو در دانشگاه‌ها حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارند اما هنگامی که از مراکز علمی خارج می‌شوند، این حق را از دست می‌دهند.»

در اینجا لازم است اشاره کنیم که علاوه بر نیروهای سنت‌گرا که مخالف اعطای حق رأی به زنان هستند، اکثریت زنان نیز خود تلاشی جدی برای کسب حق رأی نمی‌کنند و بسیاری از آنان با بهانه‌های واهی با تحقق آن مخالفت می‌ورزند.

در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس مسئله حق رأی زنان در حال حاضر اهمیت فوری خود را از دست می‌دهد زیرا حتی مردان نیز از امکان انتخاب محرومند. چرا که در هر شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس مجلس ملی به‌حال تعلیق درآمده است. با وجود این که فعلاً چشم‌اندازی برای تأسیس نهادهای دموکراتیک در این کشورها پیش‌رو نیست اما زنان برابرطلب این جوامع با مبارزات خود در جهت اخذ حق رأی و مشارکت سیاسی پایه‌هایی را بنیان نهاده‌اند که چنانچه امکانات دموکراتیک فراهم آید، می‌توان انتظار داشت که زنان نیز به همراه مردان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی آتی شرکت جویند.

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به‌دلیل کمی جمعیت به نیروی کار کارگران و کارمندان خارجی نیازمند و وابسته‌اند و تنها راه واهی از این وابستگی اشتغال زنان این جوامع است که نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند.

اما اکثر قریب به اتفاق این کشورها از به‌کارگیری نیروی کار زنان تا آنجا که ممکن باشد، سرباز می‌زنند، مگر آن‌که به‌دلیل اقتصادی چاره‌ای نداشته باشند؛ همچنان‌که در بحرین رخ داد. این کشور با ۱۸/۸ درصد بالاترین میزان اشتغال زنان را داراست. حال آن‌که میانگین نرخ اشتغال زنان در امارات متحده عربی از ۱/۱ درصد تجاوز نمی‌کند. در این جوامع بخش خصوصی از استخدام زنان امتناع می‌کند و کارفرمایان ترجیح می‌دهند به‌جای استخدام زنان از نیروی کار مهاجران استفاده کنند. در مشاغل همچون منشی‌گری نیز که به زن نیاز دارند، کارفرمایان ترجیح می‌دهند به‌جای استخدام زنان هموطن خود از کار زنان خارجی بهره‌گیرند. البته باید گفت که به‌دلیل رفاه مالی و اقتصادی این کشورها تعداد زنانی که به لحاظ مالی نیاز به کار دارند، اندک است.

اشتغال زنان در بخش‌های دولتی به مراتب بیشتر است و از حقوق و مزایای بیشتری نیز برخوردارند. در کویت، قطر و عمان گرچه زنان در بخش خدمات دولتی به کار مشغولند اما اکثر آنان در به‌اصطلاح «مشاغل زنانه»، از قبیل پرستاری، معلمی و خدمات اجتماعی، به‌کار گرفته می‌شوند، که از امکانات ترفیعی چندانی برخوردار نیستند. به تقاضای زنانی که جسارت کرده و خواهان کار در به‌اصطلاح «مشاغل مردانه» هستند، یا اصلاً رسیدگی نمی‌شود و یا تقاضایشان «محترمانه رد می‌شود»

اما به‌طور کلی به‌دلیل عدم نیاز مالی زنان اقشار مرفه و متوسط، کار برای آنها بیشتر جنبه سرگرمی دارد و وسیله‌ای برای خروج از خانه است و به همین دلیل هم میانگین مدت اشتغال آنان از سه - چهار سال تجاوز نمی‌کند.

کل فارغ‌التحصیلان کویتی زنان هستند. هنگامی که دانشگاه امارات متحده عربی در سال ۱۹۷۷ آغاز به‌کار کرد، ۱۸۵ دانشجوی زن و ۳۰۰ دانشجوی مرد داشت. اکثر دانشجویان دانشگاه سلطان قابوس عمان (۱۹۸۶) را نیز دختران تشکیل می‌دهند. در توجیه وجود تعداد قابل توجه دانشجویان دختر در دانشگاه‌های این کشورها می‌توان دلایل متعددی را برشمرد: خانواده‌های محافظه‌کار و سنتی غالباً اجازه نمی‌دهند دخترانشان پس از اتمام تحصیلات متوسطه برای ادامه تحصیل به خارج بروند، حال آن‌که با تحصیل پسرانشان در خارج از کشور مخالفتی ندارند. این خود باعث می‌شود که تعداد دانشجویان دختر در دانشگاه‌ها نسبت به دانشجویان پسر، که امکان رفتن به خارج را دارند، بیشتر باشد. به‌طور کلی زنان فقط به‌شرط آن‌که همراه شوهران خود باشند، اجازه دارند در خارج تحصیل کنند. از طرف دیگر، به‌دلیل این‌که دختران جوان امکانات زیادی برای گردش و تفریح ندارند، بیشتر وقت خود را صرف درس خواندن می‌کنند و با اخذ نمرات بالا امکان راهیابی به دانشگاه‌ها را بیشتر از پسران دارند. مضافاً بر این‌که پسران معمولاً پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد بازار کار می‌شوند و عده کمتری از آنها به تحصیلات خود ادامه می‌دهند. دلیل آخر آن‌که تحصیلات عالی از نادر فعالیت‌های اجتماعی است که زنان جوان و مجرد امکان انجام آن را دارند.

با این‌همه، موانع بسیاری بر سر راه پیشرفت زنان وجود دارد. برای نمونه تحصیل در اکثر این دانشگاه‌ها فقط تا «قطع لیسانس امکان‌پذیر است و چون دختران لیسانس امکان ادامه تحصیل در خارج را ندارند، سطح تخصصی زنان عموماً پایین‌تر از مردان است. از طرف دیگر، در کشورهای عربی خلیج فارس امکان کار زنان در رشته‌های فنی و تجاری بسیار محدود است و به همین دلیل عده کمی از آنها این رشته‌ها را برای تحصیل انتخاب می‌کنند.

اشتغال زنان

تجربه تلخ و شیرین زندگی شما می‌تواند چراغ راه زنانی دیگر باشد اگر...
با ارسال سرگذشت‌های واقعی خود آنان را یاری کنید

خانم شهردار!

○ عده‌ای معتقدند که انتصاب شما به عنوان شهردار منطقه تنها جنبه سیاسی داشته و بیشتر بعد تبلیغی اش مطرح بوده، نظر شما چیست؟

○ شهردارها اغلب با سیمان و آجر و آهن سروکار داشتند و تازگی‌ها هم با کتاب و تابلو و ساز. فکر می‌کنید چه طور می‌توانید با این دو دنیای کاملاً متفاوت ارتباط برقرار کنید؟

○ می‌گویند دولت آقای کرباسچی مستعجل است. برای آینده چه فکری دارید؟

گفت‌وگو با اولین شهردار زن ایران بعد از انقلاب اسلامی

این کار اصلاً نمایشی

نازنین شاه‌رکنی

توانایی و تخصص کافی دارند. جوان بودن مانع از انجام فعالیت، به‌خصوص در زمینه‌های اجرایی، نیست چون جوان‌ها در ابعاد اجرایی تحرک، پویایی و انگیزه بهتری دارند.

● تجربه چه‌طور؟

○ تجربه هم به‌هرحال به‌دست خواهد آمد. همه آنهایی که امروز افراد مجربی هستند، از اول تجربه نداشتند. با همکاری و همراهی بقیه دوستان تجارب لازم را هم کسب کرده‌اند.

● چند سال دارید خانم نوری؟

○ ۳۴ سال.

● در مصاحبه‌ای با زن‌روز (۱۴ مهر) گفته بودید: دبه علت نبود زنانی که بتوانم به‌عنوان بازویی توانمند روی کمک فکری‌شان حساب کنم، از قبول معاونت شهرداری منطقه سر باز زدم، اول بگوئید این معاونت شهرداری منطقه چه‌طور به شهرداری منطقه تبدیل شد و دوم این‌که دست‌آخر این زنان توانمند را پیدا کردید یا تصمیم گرفتید از نیروی مردان استفاده کنید؟

○ مطلقاً بحث معاونت شهرداری منطقه نبود. همین بحث پذیرش شهرداری یکی از مناطق بود و مطلبی که در زن‌روز آمده بود، درست نبود. اما در مورد پیشنهادی که به من شد، آن زمان من در شرایطی بودم که نمی‌توانستم مسئولیت‌هایم را رها کنم. باید

● اصلاً چه‌طور شد که آقای کرباسچی شما را به‌عنوان شهردار منطقه هفت انتخاب کردند؟ در واقع آشنایی با شهردار از کجا شروع شد؟

○ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. سؤال اول را باید از خود آقای کرباسچی پرسید اما این‌که آشنایی ما از کجاست، من تقریباً از چهار - پنج سال پیش مسئولیت مجموعه‌های فرهنگی تحت پوشش شهرداری را برعهده داشتم و ارتباطم با ایشان از همان‌جا شروع شد.

● شما را برای این پُست انتخاب کردند یا این پُست را برای شما؟

○ این را هم آقای کرباسچی باید جواب بدهند. من که جای ایشان پاسخ نمی‌دهم!

● خودتان فکر می‌کنید چرا برای این پُست انتخاب شدید؟

○ به‌منظرم از یک جهت به علت موفقیت‌هایی که در مجموعه کارهای قبلی داشتم و از جهت دیگر ضرورت به‌کارگیری توان بانوان در پُست‌های مختلف کشور، به‌خصوص پُست‌های اجرایی.

● خیلی‌ها معتقدند برای شهردار بودن کمی جوان هستید.

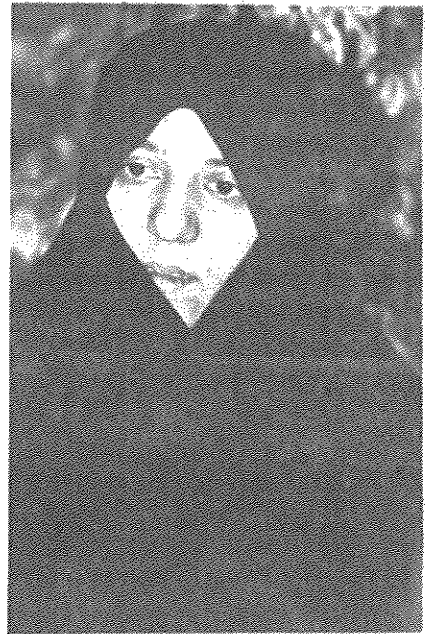
○ امروز در جمهوری اسلامی نیروهای جوان بسیاری داریم که مسئولیت‌های مختلف را برعهده دارند. مسئولانی که کارهای مختلف را عهده‌دار هستند، سن زیادی ندارند ولی علاقه و انگیزه و

زنگ زدیم که برای مصاحبه وقت بگیریم، گفتند: «اگر الان بیاید، فقط می‌توانیم بگوئیم چه می‌خواهیم بکنیم، که می‌شود شمارا بگذارید یکی - دو ماه دیگر بیایید که بگوئیم چه کرده‌ایم...» گفتیم: «دو ماه دیگر دوباره می‌آئیم...» خلاصه در نهایت دو هفته‌ای روزی شش - هفت بار تلفن زدیم تا شنبه صبحی ساعت هفت و نیم از دفتر شهردار زنگ زدند که: «ساعت ده بیایید.» و رفتیم.

■

یکی از کارمندان شهرداری گفت: «هنوز زود است که در مورد کار ایشان نظر بدهیم...» ما هم گذاشتیم وقتش که رسید، برویم و نظر کارمندان را پرسیم اما آقای علی‌پور، مدیر روابط عمومی فرهنگسرای خاوران، می‌گفت: «من مطمئنم که خانم نوری در این پُست موفق خواهد شد ولی اگر هم نشد، تازه می‌شود مثل مردهایی که در این پُست موفق نشدند. ربطی به زن بودنش ندارد!»





نیست!

آن کارها را به جایی می‌رسانیم، غیر از این هم علاقه‌مند بودم که از توان زنان در کارها استفاده بکنم که این شرایط در زمان مسئولیت قبلی من ایجاد شد و با رفع موانع و مشکلات هم زمینه برای قبول این پیشنهاد فراهم شد.

● ببخشید متوجه جواب سؤال نشدم. بالاخره این زنان توانمند را پیدا کردید یا تصمیم گرفتید از مردان توانمند استفاده کنید؟

○ هر دو با هم. بعضی از این زنان توانمند را شناختم و همکاری با آنها را تجربه کردم و در کنار اینها از نیروهای توانمندی هم در میان آقایان استفاده می‌کنیم.

● تا چه حد می‌خواهید به زن‌ها موقعیت بدهید؟
○ من وقتی مسئولیت شهرداری را قبول کردم، با این انگیزه قبول نکردم که در اینجا محیطی ایجاد کنم که فقط خانم‌ها عهده‌دار مسئولیت‌ها باشند چون اصلاً معتقد نیستم مجموعه‌ای که مدیرش یک زن است، حتماً باید تمام نیروهای زن باشند و با بالعکس.

● عده‌ای معتقدند که انتصاب شما به عنوان شهردار منطقه تنها جنبه سیاسی داشته و بیشتر بُد تبلیغی‌اش مطرح بوده، نظر شما چیست؟

○ من معتقدم که این کار اولاً اصلاً سیاسی نیست، یک مسئولیت اجرایی است. دوم این‌که اصلاً جنبه

نمایشی و تصنعی ندارد. من در طول دو - سه هفته اخیر در ملاقات‌های عمومی پاسخگوی مشکلات صدها نفر از مردم بوده‌ام.

● در این یک‌ماه چه قدر توانسته‌اید در تصمیم‌هایتان قاطع باشید؟

○ اساساً شهردار هر منطقه برای به اجرا درآوردن سیاست‌هایی که اتخاذ می‌کند، قدرت کافی دارد و در حیطه اختیاراتش کاملاً آزاد است. همان اختیاراتی که سایر شهرداران دارند، من هم دارم و به تناسب از این اختیارات استفاده می‌کنم. من در این زیرمجموعه آنچه را خواسته‌ام، اعمال کرده‌ام، ضمانت اجرایی هم داشته.

● اشاره کردید که با مردم برخورد مستقیم داشتید، از این ملاقات‌های عمومی چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

○ ملاقات‌های عمومی یکی از کارهای جاری شهردار هر منطقه است. در این ملاقات‌ها شهردار به‌طور رودررو مشکلات مردم را می‌شنود و مسائل آنها را حل می‌کند. در طول این مدت ما هم توانسته‌ایم زمینه‌های مساعد را برای ارائه خدمات بهتر به مردم فراهم کنیم.

● خانم نوری، عکس‌العمل آقای صفرعلی، شهردار قبلی منطقه هفت، نسبت به انتصاب شما چه بود؟

○ شما سؤالاتی را که دیگران باید جواب بدهند، از من می‌پرسید خوب فکر می‌کنم برای ایشان هم مهم این است که زمینه برای خدمت بیشتر فراهم بشود. خوشبختانه ایشان هم مثل سایر دوستان با من همکاری کردند و از همان ابتدا در جلساتی که با هم داشتیم، این علاقه‌مندی و همکاری‌شان را نشان دادند.

● شما که شهردار منطقه هفت شدید، ایشان کجا رفتند؟

○ شهردار منطقه ۱۲ شدند.

● شهردار منطقه ۱۲ کجا رفت؟
○ اطلاعی ندارم.

● خانم نوری با توجه به وقت زیادی که باید اینجا صرف کنید، امور خانه را چه می‌کنید؟

○ خانواده‌ام خیلی همراه هستند و من در خانه مشکل ندارم.

● فرزند هم دارید؟
○ خیر.

● پس به همین علت است که با امور خانه مشکلی ندارید (هر دو می‌خندیم).

● راستی روزها خودتان غذا می‌آورید یا غذای شهرداری را می‌خورید؟

○ اگر در شهرداری غذا بدهند، من هم از غذای اینجا می‌خورم.

● با راننده می‌آید سرکار؟
○ بعضی وقت‌ها با راننده می‌آیم، بعضی وقت‌ها هم خودم رانندگی می‌کنم.

● عکس‌العمل همکاران مردتان در فرهنگسرا چه بود؟

○ من سال‌ها در فرهنگسرا کار کرده‌ام و موقع

انتصاب همه همکارانم، چه آقایان و چه خانم‌ها، خیلی صمیمانه و خوب برخورد کردند. در محیط جدید هم هیچ عکس‌العملی که نشانه مخالفت و ایستادگی در مقابل من باشد، ندیده‌ام.

● خانم نوری، منزلتان در کدام منطقه است؟

○ من در جنوب تهران می‌نشینم.

● آیا تصمیم دارید در کارهایتان از نیروی مردم استفاده کنید؟ در واقع چه قدر به مشارکت عمومی بها می‌دهید؟

○ آنجا که ما از خود مردم کمک می‌گیریم، بهتر می‌توانیم به آنها خدمت کنیم چون آنها با فکر خودشان و ایده‌ها و نظریاتشان می‌توانند راهگشا باشند. برای همین مرتب مردم را به مشارکت دعوت می‌کنیم.

● برای زنان منطقه برنامه خاصی دارید؟

○ شهرداری برای همه شهروندان برنامه ارائه می‌کند. جایی که خلأ بیشتر باشد، بیشتر به آن می‌پردازیم. اگر این خلأها بیشتر در ارتباط با زنان باشد، سعی می‌کنیم آنها را برطرف کنیم ولی به‌طور کلی برای یک گروه و یک صنف و یک قشر خاص برنامه ندارم.

● خانم نوری، شهردارها اغلب با سیمان و آجر و آهن سروکار داشتند و تازگی‌ها هم با کتاب و تابلو و ساز. فکر می‌کنید چه‌طور می‌توانید با این دو دنیای کاملاً متفاوت ارتباط برقرار کنید؟

○ پرداختن به کارهای فنی و عمرانی و کارهای فرهنگی و اجتماعی مغایر با هم نیستند. اگر شیر را به عنوان مجموعه‌ای ببینیم که نیازهای مختلفی نظیر نیازهای آموزشی، عمرانی، فرهنگی و ... دارد، شهرداری باید به همه آنها توجه کند.

● منظوری این است که به‌عنوان یک زن در مواجه شدن با پیمانکارها و بساز و بفروش‌ها مشکلی احساس نکرده‌اید؟

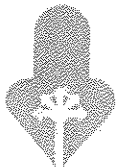
○ خیر.

● فکر می‌کنید آقای کرباسچی در مناطق دیگر هم شهردار زن منصوب کنند؟ و آیا اصلاً چنین نیروهایی وجود دارند؟

○ من اول به قسمت دوم سؤالتان جواب می‌دهم. ما نیروهای زیادی داریم که شاید بسیاری از آنها ناشناخته باشند. لازم است که اینها شناسایی شوند و میدان برای حضورشان باز بشود. اما در مورد قسمت اول سؤالتان اگر شهرداری تهران را مورد بررسی قرار بدهید، می‌بینید که مدیران بسیاری از شرکت‌های شهرداری زن هستند. یا در مناطق مختلف شهرداری معاونان خانم داریم که مسئولیت‌های سنگینی هم دارند. این خود بیانگر نگرش آقای کرباسچی است. با برخوردهایی که من با ایشان داشتم، مطمئناً خیلی علاقه‌مندند که از این توان بالا استفاده کنند.

● خانم نوری، می‌گویید دولت آقای کرباسچی مستعجل است. شما برای آینده - بعد از دولت آقای کرباسچی - چه فکری دارید؟

○ آینده را آینده تعیین می‌کند دیگر (می‌خندد).



فروشنده فریاد می‌کشید: «زن‌های قدیمی را با همسران تازه عوض می‌کنم!» و کوچه‌های دهکده را با کاروان ارابه‌های رنگارنگش زیر پا می‌گذاشت. معامله خیلی سریع با قیمت‌های مشخصی انجام می‌گرفت و مشتریان هم کارت کنترل کیفی دریافت می‌کردند اما هیچ‌کس نمی‌توانست انتخاب کند. به گفته فروشنده همه زن‌ها بیست و چهار عیار بودند. همه نه تنها بور بودند بلکه همچون شمع‌دان طلایی می‌درخشیدند.

مردها هنگامی که خرید همسایه‌شان را می‌دیدند، با سرعت به دنبال بازرگان می‌دویدند. خیلی‌ها ورشکسته شدند. فقط یک تازه‌داماد توانست بدون پرداخت پولی همسرش را معاوضه کند. تازه‌عروس هم درخشان بود و چیزی از هیچ‌کدام آن خارجی‌ها کم نداشت. فقط به اندازه آنها بور نبود. من پشت پنجره می‌لرزیدم و شاهد گذر یک ارابه مجلل بودم. زنی که شبیه پلنگ بود، مانند یک نگه‌سنگ توپاز از میان نازبالش‌ها و پرده‌ها به من خیره شده بود و من چنان دستخوش آشفته‌گی شده بودم که نزدیک بود شیشه را بشکنم. با شرمساری از پنجره دور شدم و به سویا نگاه کردم.

آرام بود. طبق عادت داشت حروف اول اسمش را روی یک رومی‌زی گلدوزی می‌کرد. بدون هیجان سوزن را با انگشتان مطمئنش نخ کرد. فقط من که او را می‌شناختم، متوجه رنگ‌پریدگی ملایم و غیرمحسوس او شدم. در انتهای کوچه، فروشنده برای آخرین بار همان حرف آزاردهنده‌اش را تکرار کرد: «زن‌های قدیمی را با جدید عوض می‌کنم!» اما من با پاهای جسییده بر زمین گوش‌هایم را بر این شانس بستم. بیرون، دهکده، هوایی آشفته را تنفس می‌کرد. سویا و من، بدون گفتن حتی یک کلمه، شام خوردیم؛ ناتوان از گفتن هر حرفی. بالاخره، وقتی که سویا بشقاب‌ها را می‌برد، به من گفت: «چرا مرا عوض نکردی؟»

ناتوانم جوابش را بدهم و هر دو بیش از پیش در خلأ فرو رفتیم. زود به رختخواب رفتیم اما نمی‌توانستیم بخوابیم. آن شب جدا و ساکت، مثل دو غریبه،

خواهیدیم. از آن زمان به بعد در جزیره دورافتاده کوچکی زندگی کردیم که با خوشبختی پرهیاهویی احاطه شده بود. دهکده به نظر مرغانی‌ای پر از بوقلمون می‌آمد. زن‌ها تمام روز را در تختخواب، مست و خوشگذران، طی می‌کردند. هنگام غروب در زیر اشعه آفتاب همانند پرچم‌های فریبنده زردرنگ می‌درخشیدند.

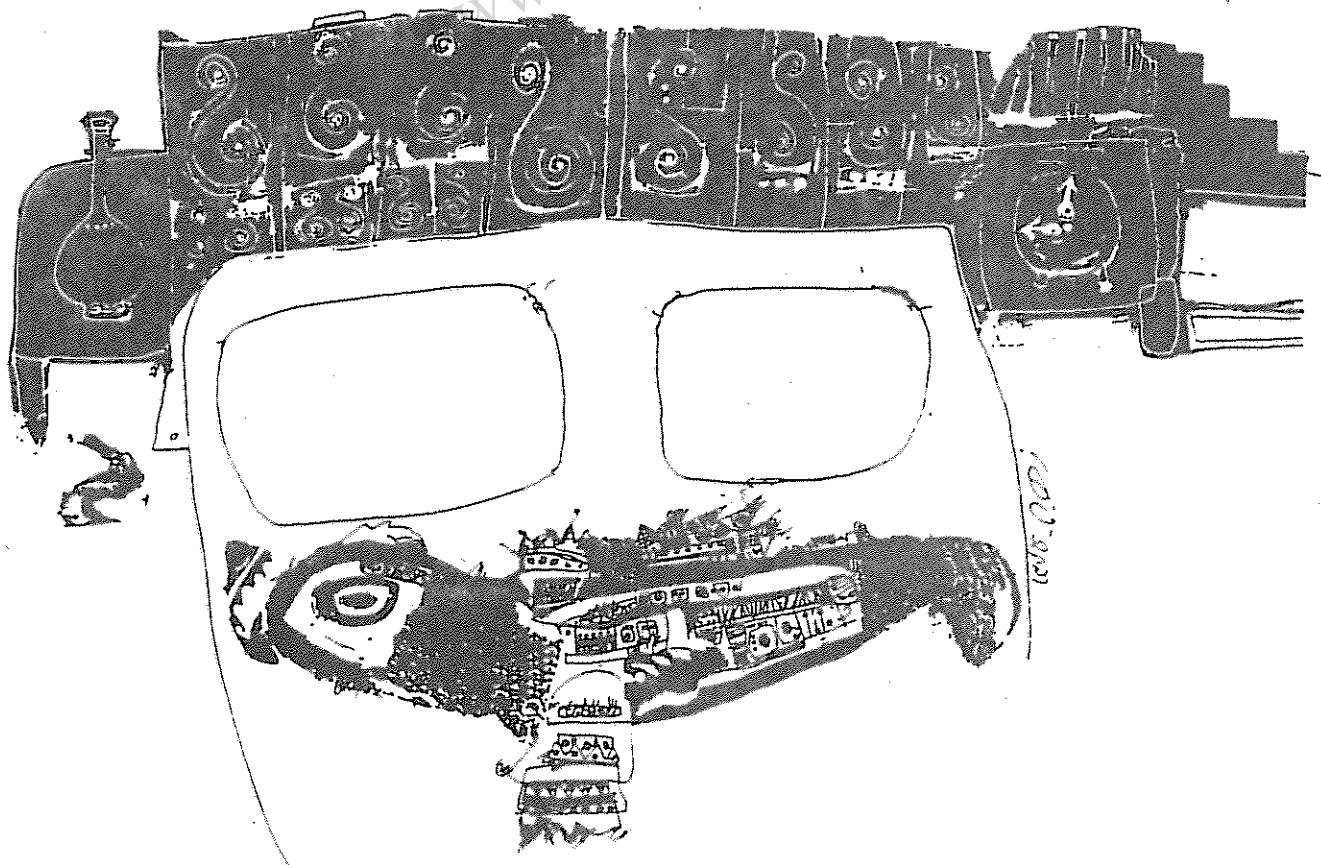
شهران فرمانبردار و عشرت‌طلبشان یک لحظه هم از آنها جدا نمی‌شدند. با لجاجت در غسل غوطه‌ور بودند و بدون فکر کردن به فرمایشان از کار غافل شدند. من به چشم همسایگانم یک احقر به حساب می‌آمدم و همان دوستان اندکی را هم که داشتم، از دست دادم. همه تصور کردند که خواسته‌ام به آنها درسی بدهم و نمونه بی‌معنی وفاداری باشم. مرا با انگشت نشان می‌دادند، می‌خندیدند و از خانه‌های مجللشان مرا ریشخند می‌کردند و به من لقب‌های زشت می‌دادند، تا این‌که من احساس کردم در آن بهشت دلبزیر مثل نوعی خواجه هستم.

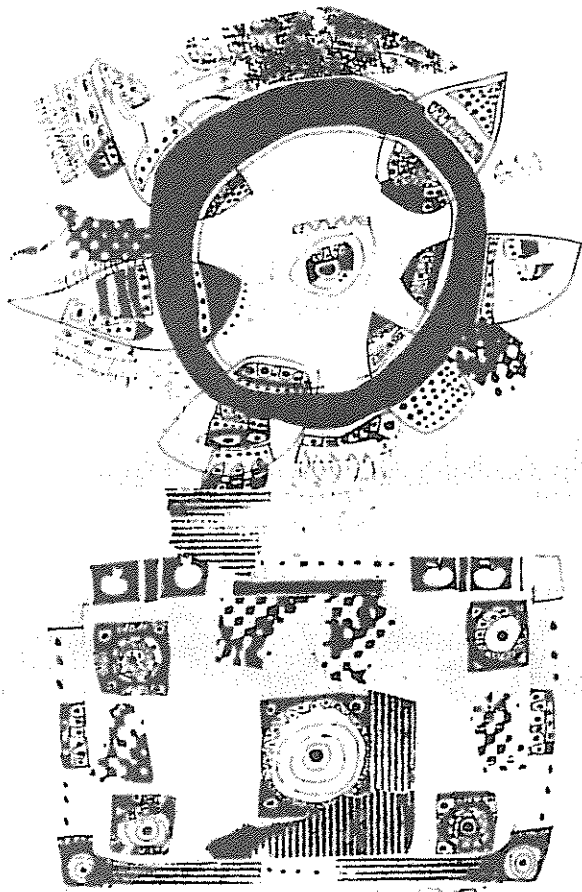
سویا هم به نوبه خود، با گذشت زمان، ساکت‌تر و منزوی‌تر می‌شد. برای رفع هرگونه تضاد یا مقایسه‌ای، با من از خانه خارج نمی‌شد. و از همه بدتر، با جدی‌ترین وظایف زناشویی هم میانه خوبی نداشت. در حقیقت، هر دو از یک عشق عادی در زندگی مشترک زجر می‌کشیدیم.

آنچه بیش از هر چیز مرا آزار می‌داد، این بود که او احساس می‌کرد مقصر است. خودش را مسئول می‌دانست که من همسری مانند دیگران ندارم. از همان اول فکر می‌کرد که قیافه متواضع همیشگی‌اش قادر نیست تصویر وسوسه‌ای را که در سر دارم، از بین ببرد. با ترمی عجیبش، با خشم فروخورده‌ای، از هرگونه درگیری پرهیز می‌کرد. من اندک پس‌اندازی را که داشتیم، بیهوده با خرید زینت‌آلات، عطر، جواهرات و لباس خرج کردم. می‌گفت: «برای من دل نوزان.»

حکایت دادوستد

خوان خوزه آرثولا*
ترجمه مرجان صاحبی





و همه «دیده‌ها را رد می‌کرد. اگر سعی می‌کردم از او دلجویی کنم، در میان اشک می‌گفت: «هرگز تو را نمی‌بخشم که مرا عوض نکردي.»
و همه تقصیرها را به گردن من می‌انداخت. دیگر داشتم تحملم را از دست می‌دادم و با یادآوری زنی که شبیه پلنگ بود، از ته دل می‌خواستم که فروشنده دوباره از اینجا عبور کند.

اما یک روز زن‌های بور شروع کردند به زنگ زدن. جزیره کوچکی که در آن می‌زیستیم، دوباره موقعیت همان واحد میان کویر را بازیافت؛ یک کویر خصوصیت‌آمیز پر از فریادهای وحشیانه. مردها که در نگاه اول خیره شده بودند، موقع خرید چندان با دقت به زن‌ها نگاه نکردند، حتی آنها را به خوبی ندیدند و جشنشان را هم کاملاً امتحان نکردند. آنها نه تنها نو نبودند بلکه دست دوم، سوم و دیگر خدا می‌داند دست چندم بودند...

فروشنده فقط تعمیرهای ساده و لازم را بر رویشان انجام داده و آنها را آب‌طلایی با عیار پایین و بسیار نازک داده بود که حتی در مقابل اولین باران هم مقاومت نکردند.

اولین مردی که متوجه چیز عجیبی شد، بی‌اعتنا از آن گذشت. دومی هم همین‌طور. اما سومی که داروساز بود، روزی در وجود زنش متوجه بوی خاصی ناشی از سولفات مس شد و با یک آزمایش دقیق لگه‌های تیره‌ای را در سطح پوست او یافت و فریادش به هوا رفت.

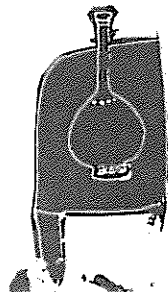
انگار اپیدمی زنگ‌زدگی میان زن‌ها شایع شده باشد، به‌زودی آن لگه‌ها روی صورت همه ظاهر شد. شوهرها ایراد زن‌هایشان را از یکدیگر مخفی می‌کردند درحالی‌که در خفا از سوءظن و وحشتناکی در مورد منشأ آنها رنج می‌بردند. کم‌کم حقیقت آشکار شد و همه فهمیدند که زن تقلبی دریافت کرده‌اند. تازه داماد به دنبال موج هیجان ناشی از دادوستدها که او را با خود می‌برد، دچار غم عمیقی شد. وسواسی در یادآوری یک زن سفید حقیقی پیدا کرده بود. به‌زودی علائم جنون در او ظاهر شد. یک روز با اسید ضد زنگ شروع کرد به برداشتن بقیه آب‌طلایی که در بدن زنش باقی مانده بود، و او را به موجود قابل ترحمی تبدیل کرد؛ یک مومیایی واقعی.

سوفیا و من مورد حسادت و تنفر قرار گرفتیم. در مقابل این برخورد همگانی، فکر کردیم بهتر است کمی احتیاط کنیم. اما برای سوفیا خیلی سخت بود که خوشحالی‌اش را پنهان کند. با بهترین لباس‌هایش به خیابان می‌رفت و در میان آن‌همه پریشانی، خودش را نشان می‌داد. سوفیا نمی‌خواست لیاقت من را نشان دهد، طبیعتاً فکر می‌کرد من به خاطر کم‌جرئتی با او مانده‌ام در حالی که دلم می‌خواست او را عوض کنم.

امروز هیئت از شوهرهای فریب‌خورده که به دنبال فروشنده می‌رفتند، از شهر خارج شدند. واقعاً صحنه غم‌انگیزی بود. مردها مشت‌هایشان را به هوا بلند کرده بودند و قسم می‌خوردند که انتقام می‌گیرند. زن‌ها با لباس عزا به دنبالشان می‌رفتند؛ با موهایی صاف و کشیف، مثل جذامی‌های گریبان. تنها کسی که ماند، تازه‌داماد معروف بود چون عقلمش را از دست داده بود. وابستگی غیرعادی‌ای از خود نشان می‌داد، گفت که حالا دیگر وفادار خواهد ماند تا مرگ او را از زن سیاه‌شده‌اش جدا کند؛ همان زنی که او با اسید سولفوریک دگرگونش کرده بود.

دیگر من این زندگی را، همین زندگی‌ای که مرا در کنار سوفیا نگاه می‌دارد، نمی‌شناسم. چه کسی می‌داند که مردم نادانند یا محتاط؟ حالا در یک جزیره واقعی هستیم که تنهایی از همه طرف آن را احاطه کرده است. شوهران قبل از رفتن اعلام کردند که تا آخر دنیا رد پای آن متقلب را دنبال خواهند کرد و با گفتن این کلمات قیافه محکومان را به خود گرفتند.

سوفیا آنقدر که به‌نظر می‌رسد، سبزه نیست. زیر نور چراغ، صورتش که خواب است، سرشار از درخشش است. مثل این‌که در رؤیایش افکار روشن و طلایی رنگ برور موج می‌زند.



* داستان‌نویس مکزیکی، متولد زاپوتلان (۱۹۱۸)

روشنگری پنجاه

نخست

بهت بود و حیرت بود،

آنی که با گشایش

از گردنه‌های انزوا

فروسی‌آمدم.

بر فراز تپه‌ای ایستاده

خورشید تابیده بر شانه‌هایت

خدایی بر قله

روشنایی‌بخش کوره‌راه‌ها

سوی سینه دم.

خیره شدم

نگاهت

چشمه‌ای نهان

خواهنده یافته‌شدن.

آن‌گاه شیفتگی تاپید.

نه گرمایی در جان

یا تپشی بان‌کوبان

که من شیئی تا صبح

غبار از چراغ‌های خانه‌ام زدودم

و پرندگان کوچک را

به نان گرم حضورت خواندم.

پایان

غرویی بود منتظر.

رها از بازتاب نور

نگاهت کردم

... و باز حیرت بود.

و باز حیرت بود

زن‌ها ندانسته به مرده‌سالاری دامن می‌زنند!

یوسف علی‌خانی

می‌کنم. در آنجا می‌توانم با خودم خلوت کنم و فرصتی برای اندیشیدن به خود داشته باشم.

● تا چه حد مطالبتان را بازنویسی می‌کنید؟

○ بازنویسی داستان برایم یک اصل است. آن‌چنان‌که گاه شکل و کلیت داستان در بازنویسی‌های متعدد تغییر می‌کند. اما وقتی داستانی چاپ می‌شود، برایم تمام شده است و دوست ندارم حتی برای بازخوانی به آن برگردم. داستان تا وقتی در ذهن من است و در دست‌نوشته‌هایم، در موردش آزادم و آن را پس و پیش می‌کنم و می‌سنجم ولی بعد از چاپ دیگر برایم تمام شده است و در واقع آن را فراموش می‌کنم چون دیگر مال من نیست بلکه وجود و اثر مستقلی است که باید بین خوانندگانش برود و از خودش دفاع کند و سربلند بیرون بیاید و یا بمیرد. برای یک داستان مرده، حتی اگر خودم آن را نوشته باشم، کاری نمی‌توانم بکنم.

● نظرتان در مورد شروع موفق و درخشان داستان یا رمان چیست؟

○ شروع خوب برای من اصل نیست. در واقع شروع اصلاً شروع نیست چون خواننده قبل از شروع داستان، مثلاً اسم داستان را می‌خواند، نام نویسنده را و گاه مترجم را و حتی ناشر را و با حتی طرح روی جلد را می‌بیند و بعد می‌رسد به داستان. من معمولاً پایان داستان یا رمان را اول می‌خوانم و بعد سرفصل‌هایی از رمان را و بعد به سراغ شروع داستان می‌روم. این کار خیلی زود مرا در فضای کتاب قرار می‌دهد، بی‌آن‌که «مرعوب» یک شروع مثلاً موفق یا ناموفق بشوم. در مورد مجلات هم معمولاً از صفحات آخر شروع می‌کنم. امتحان کنید، این‌طوری خیلی جالب‌تر است. به‌هرحال، در داستان‌هایی که به دنبال شروع درخشان نیستم، بیشتر به پایان داستان نظر دارم چون خواننده به هر علت خواندن داستان را شروع کرده و آنچه او را تا انتها نگه می‌دارد، پایان داستان

موضوع داستان‌هایم فکر می‌کنم. در واقع با آنها زندگی می‌کنم. شاید یک داستان دو صفحه‌ای چندین ماه ذهنم را مشغول کند. الهام برای من آن لحظه‌ای است که داستان در ذهنم جرقه می‌زند و گاه بعد از چند روز یا چند ماه نوشته می‌شود. الهام تبلور تجربه، مشاهده و تخیل است. در شعر الهام کارسازتر است ولی در داستان فقط یک الهام درخشان نمی‌تواند اصل باشد و به راحتی ضایع می‌شود.

● آیا قبل از نوشتن داستان شکلی برای آن در نظر می‌گیرید؟ شده برخلاف طرحی که در ذهن دارید، داستان در مسیر دیگری بیفتد؟

○ در اوایل کارم گاهی داستان در طول نوشتن از مسیری که در ذهن داشتم، خارج می‌شد ولی حالا به‌ندرت این اتفاق می‌افتد. همه آنچه باید بنویسم، در ذهن روشن و مشخص است ولی نقطه شروع و نحوه ارائه و چگونگی بیان آن بیشترین وقت را می‌گیرد. وقتی داستان شکل بیانی خودش را پیدا کرد، در واقع کار اصلی انجام شده است.

● شما دفترچه یادداشت وقایع هم دارید؟

○ دفترچه یادداشت دارم ولی نه برای ثبت وقایع بلکه برای بیان احساسات و حالات روحی و ثبت لحظه‌های خاص. مخصوصاً در سفر دوست دارم یادداشت داشته باشم.

● از سفر اخیرتان به هند بگویید.

○ در این سفر همه‌چیز نو و تازه و نامکرو و غیرقابل پیش‌بینی بود. من در هند مثل آلیس در سرزمین عجایب هستم، حیران و مهیوت. و در هر بار سفر به این کشور احساس نزدیکی بیشتری می‌کنم. شاید به علت تشابه فرهنگی و تاریخی ما با آنها، در هر موزه حداقل یک تابلو از نادرشاه و اکبرشاه هست. و چه‌قدر که مردم آن دیار مهربان هستند و مهمان‌نواز. هند در واقع مهد فرهنگ بشری است و این را من با تمام وجود احساس

هنوز مظاهر شهری معصومیت بکر او را نیالوده و چاپ آثارش یاد در آغاز راه بودن را از خاطرش پاک نکرده است. نقدها را به‌آسانی برمی‌تابد. جست‌وجوگر است و سخت‌کوش. پیش‌فرض‌های خط‌کشی شده‌ای درباره ادبیات ندارد چرا که نویسنده شدنش نیز غریزی بوده است. خودش می‌گوید:

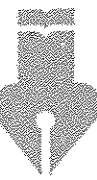
○ متولد سال ۱۳۳۵ (تهران) هستم. لیسانس مدیریت اداری و فوق‌لیسانس جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران دارم. از سال ۱۳۶۲ داستان‌نویسی را شروع کردم. پس از گذراندن دروس سینما، به‌علت محدودیت‌ها و دشواری‌های ادامه کار در سینما ترجیح دادم به داستان‌نویسی بپردازم. داستان‌نویسی برایم شغل نیست و از طریق کار در بانک امرار معاش می‌کنم و اکثر داستان‌نویسان دیگر هم که می‌شناسم، از طریق کار دوم زندگی خود را می‌گذرانند.

● خیلی خصوصی، چه‌طور نویسنده شدید؟

○ همین چند روز پیش، موقع برگشتن به خانه، مرد مسافری از راننده اتوبوس که جوان لاغراندام و ریزنقشی بود، پرسید: «چه‌طور راننده اتوبوس شدی؟» راننده گفت: «وقتی دبستان می‌رفتم، پدرم می‌گفت اگر نمره خوب بیاوری، برایت دوچرخه می‌خرم. اما نخرید. بعد هم که رفته دبیرستان، پدرم می‌گفت اگر نمره خوب بیاوری، برایت موتور می‌خرم. اما نخرید. بعدها می‌گفت هر وقت دیپلم بگیری، برایت ماشین می‌خرم. اما این‌بار من به حرفش گوش نکردم. دیپلم نگرفتم و رفته دنبال کار. وقتی هم پول خوبی جمع کردم، اولین چیزی که خریدم، همین اتوبوس بود.» حالا این حکایت نویسنده شدن ماست و آرزوهای بی‌فرجام.

● نحوه کارتان به چه شکل است؟ آیا هر روز می‌نویسید یا براساس الهام...

○ خیلی بیشتر از آنچه که بنویسم، می‌خوانم و به





● حرف نو وجود ندارد یا من ندیده‌ام. همه تکرار تکرار است، و محرمانه می‌گویم که قالب نو هم وجود ندارد.

نوترین حرف‌های امروز هم در گذشته گفته شده است، چه از نظر ایده و چه از نظر نحوه بیان.

● مردها خیلی گرفتاری دارند چون اغلب توهم قدرت دارند!

دیگران ارتباط برقرار کنم. حتی اگر نوشته‌های مرا نپسندند، باز این خود نوعی ارتباط برقرار کردن است. البته نمی‌توان حکم کلی صادر کرد. ممکن است از کسی بپرسید که چرا نفس می‌کشد و از جواب بدهد که برای خاطر دیگران این‌کار را می‌کنم. ولی جواب من این است که در وهله اول به‌خاطر خودم می‌نویسم.

● با این نظر که کسی که حرف نو داشته باشد، قالب نو پیدا می‌کند و نوآور محسوب می‌شود، موافقت می‌کنید؟

○ حرف نو وجود ندارد یا من ندیده‌ام. همه تکرار تکرار است، و محرمانه می‌گویم که قالب نو هم وجود ندارد. قالب‌ها هم تکراری است. نو فقط یک توهم است، یک شوخی است. یک نگاه سطحی به ادبیات قدیم این مملکت نشان می‌دهد که به‌اصطلاح نوترین حرف‌های امروز هم در گذشته گفته شده است، چه از نظر ایده و چه از نظر نحوه بیان.

● داستایوسکی جای بی‌درباره خودش و برخی از نویسندگان هم‌دوره‌اش می‌گوید که همه ما از زیر شنل اثر گوگول درآمده‌ایم. دولت‌آبادی هم در ما نیز مردمی هستیم می‌گوید که همه ما از تاریکخانه هدایت درآمده‌ایم. نظر شما در این مورد چیست؟ به کدام یک از نویسندگان بیشتر علاقه دارید؟

○ از نویسندگان خارجی به داستایوسکی و فاکندر و از نویسندگان ایرانی به گلشیری و ساعدی و خصوصاً هدایت که همیشه مرا به اعجاب وامی‌دارد. فکر می‌کنم هیچ‌کدام از نویسندگان ایرانی هرگز، آن‌گونه که باید، برای کارهایشان تقدیر نشده‌اند و من تک‌تک آنها را برای آنچه که نوشته‌اند، می‌ستایم. تصویری که این لحظه در ذهن دارم: از هدایت، زنی که مردش را گم کرده بود؛ از بزرگ علوی، زنان جوان شهرنشین و تحصیل‌کرده؛ از ساعدی، فضاهای روستایی و شناخت و درک کاملش از حالات و رفتار روستاییان؛ از گلشیری،

همیشه مایه عبرت بوده است تا دچار این اشتباه نشوم.

● نوشته‌های شما تا چه حد مبتنی بر تجربه‌های شخصی است؟

○ خیلی زیاد. من اغلب براساس تجربه‌های عینی می‌نویسم و از نوشته‌هایم بیشتر برای کمک به خودشناسی استفاده می‌کنم. در دوره‌ای از کارهایم، مرگ محور اصلی بود که این به ناخودآگاه من برمی‌گشت. حالا فکر می‌کنم خواننده گناهی نگرده که من در لایه‌های ذهنی‌ام مشکل دارم. حالا سعی می‌کنم از بیرون به داستان‌هایم نگاه کنم درحالی‌که قبلاً خیلی غریزی‌تر می‌نوشتم.

● لطفاً کمی در مورد شیوه تبدیل یک شخصیت واقعی به یک شخصیت داستانی صحبت کنید.

○ همه آنچه که هست، به صرف بودنش واقعی است، حتی اگر در ذهن باشد. همین‌قدر که به ذهن می‌رسد، تبدیل به واقعیت می‌شود. نوشته‌های من نیز نمی‌تواند از این حیطه خارج شود. انتخاب نویسنده یک شخصیت واقعی را به یک شخصیت داستانی تبدیل می‌کند. ساده‌ترین کار خلق یک شخصیت تپیک است. همه سعی من این است که در این دام نیفتم ولی گاهی این کار اجتناب‌ناپذیر است. به‌هرحال، من در نوشته‌هایم نمی‌توانم غیر از آنچه که هست را نشان بدهم، مگر به صورت پیشنهاد یا خواست. مثلاً زن بدون خانواده در ایران مفهومی ندارد. موقعیت اجتماعی زن فقط در کنار همسر و یا فرزندان و اقوام دیگر او مشخص می‌شود و این به بافت اجتماعی فعلی مربوط است و طبیعتاً در نوشته‌ها هم همین منعکس می‌شود.

● آن‌رب گریه می‌گوید: «چرا من شروع کردم به نوشتن رمان؟ برای این‌که تلاش کنم تا به این سؤال بی‌جواب پاسخ بدهم که چیست و اینجا چه‌کار می‌کنم.» شما چرا می‌نویسید؟

○ چون دوست دارم بنویسم و با نوشتن می‌توانم با

است. من خصوصاً به پایان‌بندی موفق بیشتر معتقدم.

● آیا وقتی دارید داستانی را می‌آفرینید، اسمش به ذهنتان می‌آید؟

○ اسم داستان برایم مهم است ولی انتخاب آن برای هر داستان فرق می‌کند. گناه براساس یک اسم، داستانی را شروع می‌کنم. گاهی هم برای تعیین نام داستان از پیشنهاد دوستان استفاده می‌کنم. یک اسم خوب می‌تواند نقش یکی از شخصیت‌های داستان را داشته باشد.

● در بخش‌هایی از کیدو توصیف‌هایی در مورد اسب‌سواری هست اما آقای دولت‌آبادی در ما نیز مردمی هستیم می‌گوید که تا به حال اسب سوار نشده است. آیا شده که در کارهایتان وضعیت یا چیزی را تشریح کنید که تجربه یا اطلاع درستی از آن نداشته باشید؟

○ برای نویسنده توصیف فضاهای ناشناخته و ناآزموده و سوسه‌انگیز است ولی من در این مورد وسواس دارم. مثلاً در صحنه‌ای که می‌بایست استعمال مواد مخدر را نشان بدهم، مجبور شدم از تجربه‌های مکتوب در کتاب‌های دیگر استفاده کنم ولی هنوز هم در این مورد تردید دارم و شاید اصلاً آن را حذف کنم. در این‌گونه موارد سعی می‌کنم از توصیف احساسات من‌درآوردی پرهیز کنم؛ مثلاً در مواردی مثل بیان احساس و تجربه پسر جوانی که برای اولین بار تیغ به صورتش می‌کشد - با تمام ترس‌ها و آرزوها و تردیدهای پسر، و پدر که راهنمای اوست - خیلی وسواس دارم که با این صحنه را خیلی کلی توصیف کنم و یا به‌جای این‌که از خود چیزهایی بیانم که مثلاً احساس پدر یا پسر را می‌خواهم بیان کنم، اصلاً کل صحنه را حذف کنم. کاری هم که در مورد زایمان زنان در ادبیات و سینمای ما شده است، هیچ‌کدام حسن‌وحال واقعی زایمان یک زن را القا نمی‌کنند. این‌گونه توصیف‌های نویسندگان مرد از مثلاً زایمان برای من





جادوی کلام و بافت منسجم اندیشه شده؛ از احمد محمود، بوی خوش فضاهای جنوب؛ از صفدری، القای حسی اسطوره بی‌هیچ سعی مضاعف؛ از روانی‌پور و هم‌گونگی فضاها و آدم‌ها و حوادث؛ از غزاله علیزاده، زنان خودشیفته و رمانتیک که با انتخابشان به مرگ حرمت می‌نهند؛ از شهرنوش پارسایی‌پور، زنان اش را که بدون سرداشتن سرخوش‌ترند؛ از امیرحسین جهل‌تن، که در داستان‌هایش ما را به دوباره دیدن وامی‌دارد؛ از شهریار مدنی‌پور توفیق او در ارائه داستان‌هایی با فرم و موضوعات متنوع؛ از اصغر عبداللهی، آدم‌های جنوبی و رفتار غریبشان؛ و با یادی از همه آن دیگران که می‌نویسند و با نوشته‌هایشان به قلم حرمت می‌نهند.

● به نظر شما پدیدهٔ مرکززدگی ذهنی در آثار زنان ناشی از غربت شدید زن در جامعه نیست؟

○ پدیدهٔ مرکززدگی ذهنی را نمی‌دانم چیست ولی غربت زنان در جامعه را قبول دارم. مرکززدگی ذهنی اگر به معنای کم‌کاری و یا یک مدت کارکردن و رها کردن باشد، باز ناشی از شرایط اجتماعی است. هنرمند روحیه و ذهن حساسی دارد و لاجرم در هر جامعه‌ای رنج بیشتری می‌برد و رنج‌های دیگران بر او بیشتر تأثیر می‌گذارد.

● وضعیت زنان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر جامعه بیشتر پذیرای زنان شاعر و نویسنده بوده است.

○ اصولاً زن‌ها شاید تا سی سال قبل فعالیت اجتماعی بازاری نداشتند. پیش از انقلاب هم بیشتر نقش‌های حاشیه‌ای داشتند و بالاترین نقش آنها کار در سازمان‌ها و به‌طور کلی اشتغال بود که آن هم به علت شرایط اقتصادی آن زمان، اغلب، الزامی نیز در آن نداشتند. در سال‌های اخیر به علت شرایط مالی متزلزل، خصوصاً در طبقات پایین و متوسط جامعه، زنان به اشتغال به‌عنوان یک ضرورت می‌انديشند. البته آگاهی و پیش اجتماعی و سیاسی آنها نیز بیشتر شده. در سال‌های اخیر جامعه بیشتر پذیرای زنان نویسنده و شاعر بوده، شاید به علت تعدد کارهای ارائه شدهٔ آنها. انقلاب فضای بازاری برای تفکر و تبادل نظر و سیاسی شدن افراد و خصوصاً نویسندگان و شاعران ایجاد کرد.

● آیا نگاه به بُعد اسطوره‌ای زن، به‌ویژه اسطورهٔ زن ایرانی در آثار ادبی و هنری زنان فرار از واقعیت است یا گونه‌ای اشارهٔ ضمنی به واقعیت؟

○ نوعی بیان و نوعی انتخاب است. نویسنده دوست دارد این‌گونه ببیند و لابد از نظر خودش واقعیت است و البته این چیزی را عوض نمی‌کند چون ما همگی رمانتیک و آرمانی هستیم، هم نویسندگان ایرانی و هم خواننده ایرانی و این منش در هر سطر ادبیات ما و هر کار هنری ما خودش را به رخ می‌کشد. درحالی‌که اغلب در رؤیا به‌سیر می‌بریم اما چون فکر می‌کنیم رمانتیک بودن در این دوره و زمانه دمده شده، می‌خواهیم بگوییم که نیستیم اما ادبیات ما برعکس این را می‌گوید. ادبیات لایه‌های

● سعی می‌کنم به جای توصیف احساسات من در آوردی اصلاً کل صحنه را حذف کنم. مثلاً هیچ‌کدام از کارهایی که در مورد زایمان زنان در ادبیات ما شده، حس و حال واقعی یک زایمان را القا نمی‌کند.

● داستان پس از چاپ وجود و اثر مستقلی است که باید بین خوانندگانش برود و از خودش دفاع کند و سربلند بیرون بیاید و یا بمیرد.

○ تعدد داستان‌نویسان و کارهای ارائه شده در این سال‌ها و تنوع زبان و تجربه‌های متنوع نویدی است بر این‌که آیندهٔ رمان و داستان کوتاه در ایران درخشان خواهد بود. خیل نویسندگان شاخص که تجربه‌های انقلاب و جنگ را پشت سر گذاشته‌اند، بینش و زبان و گوناگونی تجربه‌های ارائه شده و جسارتی که نویسندگان جوان از خود بروز می‌دهند و از طرفی تحصیلات آکادمیک و شناخت ادبیات جهان و ادبیات کهن ایران توسط ایشان، پشتوانهٔ خوبی برای این قضاوت است.

● عکس‌العمل شما در برابر نقدهایی که نسبت به کارهایتان شده، چه بوده است؟
○ وظیفهٔ منتقد نقد کردن آثار و ایجاد جریان‌های فکری فعال و تشخص سره از ناسره است. من از منتقدانی که جنبه‌های مثبت و منفی کارهایم را دیده‌اند، تشکر می‌کنم. فکر می‌کنم گذشت زمان بهترین قاضی است و منتقد می‌تواند این روند را تسریع کند.

● در حال حاضر چه می‌نویسید؟

○ الان هم‌زمان در حال نوشتن چند داستان هستم که سال‌ها در ذهن داشته‌ام و نیز بازنویسی نوشته‌های قبلی‌ام و همچنین آنچه که فکر می‌کنم حال باید نوشته شود تا بعدها آن را کامل کنم.

● فاکتر می‌گوید: ۹۹ درصد ذوق و استعداد، ۹۹ درصد انضباط، و ۹۹ درصد کار و کوشش، آیا اساساً فرمول و قاعده‌ای وجود دارد تا به کار بست و رمان‌نویس یا داستان‌نویس خوبی شد؟

○ من فرمول و قاعده‌ای نمی‌دانم. فقط باید نوشت و نوشت و اصلاً هم کاری به خوب و بدش نداشت. گذشت زمان به آدم کمک می‌کند که بعدها برگردد و با دیدن نوشته‌های اولیهٔ خود خیلی چیزها یاد بگیرد؛ خیلی چیزها که در هیچ خودآموز داستان‌نویسی نیست. نویسنده‌های جوان نباید نگران باشند. جا برای همهٔ جوانان دوستدار داستان‌نویسی هست. به اندازهٔ چندین برابر نویسنده‌های موجود در ایران، فضا برای خلاقیت و باروری هست. پس حتماً باید بنویسند

درونی ما را نشان می‌دهد و انکار ما چیزی را عوض نمی‌کند. نقش زن ایرانی در آثار ادبی و هنری بیرون از این نخواهد بود چون ما اصولاً آن دید عقلایی و منطقی غربی را نداریم و این در نفس خود نه بد است و نه خوب ولی شناخت آن می‌تواند به ما کمک کند.

● آیا سبک تجزیه و تحلیل و برداشت زنان نویسنده را متفاوت از مردان می‌دانید؟

○ تجزیه و تحلیل و برداشت هر نویسنده با دیگری متفاوت است و ربط خاصی به جنسیت ندارد. اما نویسندگان زن، خواه ناخواه، بیشتر به مسائل زنان می‌پردازند. خوب یک زن به علت ظرافت‌ها و بیش‌خاص خود می‌تواند مسائل را از ابعاد متفاوتی نسبت به مردها ببیند. در ایران اغلب زنان نویسنده به موضوعات اجتماعی و مسائل زنان برایم جالب و مطرح بوده. طرح مسائل اجتماعی هم به‌رحال دشواری‌های خاص خودش را دارد.

● خانم آقایی به‌عنوان یک زن نویسندهٔ ایرانی چه آرمانی دارید؟

○ به‌عنوان یک ایرانی آرزو دارم که بتوانم فرهنگ غنی ادب فارسی را بشناسم و نوشته‌هایم در راه اعتلای فرهنگ ملی باشد. به‌عنوان یک انسان آرزو دارم نوشته‌هایم گامی در راه رسیدن به کمال انسانی باشد و به‌عنوان یک زن آرزو دارم نوشته‌هایم در راه کمک به زنان برای کسب برابری و رفع مسائل آنان باشد. در مجموع از زن بودن خود خوشحال هستم. فکر می‌کنم که مردها خیلی گرفتاری دارند چون اغلب توهم قدرت دارند. در جامعه ما هنوز مردسالاری هست و خیلی از زن‌ها هم ندانسته به آن دامن می‌زنند. من در نوشته‌هایم سعی دارم آن را نشان بدهم ولی برای پرهیز از شعاری شدن، اغلب ارائهٔ طریق نمی‌کنم. اغلب اوقات در مورد مسائل عاطفی همه با یک زن اظهار همدردی و هم‌کاری می‌کنند ولی در سایر مسائل معمولاً زن‌ها تنها هستند.

● نظراتان راجع به آیندهٔ رمان و داستان کوتاه در ایران چیست؟

فرخنده آقائی

سفر سبز

بیزن گفت: «الان هم روده ندارم. آن را نمی‌شود نشان داد. باور نمی‌کنی، معده هم ندارم.»

- پس غذا که می‌خوری، کجا می‌رود؟
- این که غذا نیست. دو تا قاشق برنج خشک و خورش سرد.
- پس غذا چیست؟

- من که دست ندارم غذا بیزم تا معنی غذا را بفهمی.

دختر پشت میز نشست و بی‌اعتنا به مادر بزرگ نوشت: حالا ساعت چهار بعد از ظهر است. بالای تپه کوتاهی هستیم نزدیک سروالان. پشت تپه‌ها حمام آفتاب گرفته‌ایم. اینجا را «دشت گاوزبان» اسم گذاشته‌ایم چون پر است از گل‌های گاوزبان. بالای صخره‌های سمت چپ چند آشیانه است و پرندگان شبیه قوش. و در سمت راست کوه‌های به هم پیوسته پرشیده از درخت‌های سرسبز که از اینجا حالت چمنزار را دارد. انگار که با قلم‌موی نقاشی تپه را رسم کرده و بعد رنگ چمن را روی آن پاشیده‌اند. و این در واقع جنگل‌های به هم فشرده‌ای است که زیر نور خورشید رنگ و طرح عوض می‌کند و در بازی سایه و روشن ابرهای پراکنده و سرگردان رنگ به رنگ می‌شود. کوه‌های عقب‌تر پرشیده از برف است؛ برفی یک‌دست که رگه‌رگه‌های باریکی از آن به رنگ خاک می‌زند.

مادر بزرگ برای چندمین بار با صدایی آرام گفت: «من فقط گوشم اما ای کاش گوش هم نداشتم. به چه درد می‌خورد؟» دختر دست از نوشتن برداشت و گفت: «گوش که بد نیست. باز از هیچی بهتر است.» مادر بزرگ گفت: «کاش این را هم نداشتم. الان از صبح یک مگس توی آشپزخانه وزوز می‌کند و نمی‌گذارد که بخوابم.»

- آشپزخانه به اینجا چه کار دارد؟

- خوب گوش کن، صدای وزوزش می‌آید. من که کر نیستم، می‌شنوم.

- خوب برو بگوشش یا بیرونش کن.

- من که چشم ندارم. دست ندارم. دهان هم ندارم.

دختر بلند شد و لب‌های مادر بزرگ را میان مشت فشرد و گفت: «پس این لب‌های غنچه چیست که از صبح یک بند حرف می‌زند؟» مادر بزرگ با خنده گفت: «این لب نیست. این روم است. دهان هم نیست. خیلی مانده که تو معنی این چیزها را بفهمی. اگر جوان بودم، می‌گفتم که معنی لب و دهان چیست.»



برف، برف، برف، هزار بار برف. باران، باران، باران، هزار بار باران. سبز، سبز، سبز، هزار بار سبز. هزاران روده، هزاران دشت، هزاران آواز که هزاران بار تکرار شده و باز برف، بی‌حرفی برای گفتن. سکوت و باز برف. باز باران و باز سبزی که در تکرار غنی خود هر بار زیباتر است و باز زیباتر. نامش سفر سبز است و در حاشیه جابه‌جا سفید. در ابتدا سفید بود که پس نشست و سبزی برآمد و بعد زردی و باز سفیدی بود. برف، برف متبرک که در حاشیه جاده چشمک می‌زند؛ در آن سبزی مطلق؛ در آن طیف گسترده رنگین‌کمان ابدی. مادر بزرگ همان‌طور که غذا می‌خورد، برای چندمین بار پرسید: «صدای ماشین از کجا می‌آید؟»

دختر دست از نوشتن کشید و گفت: «صدایی نیست.»

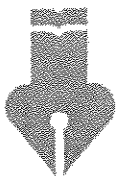
- چرا هست. اگر نویسی و خوب گوش کنی، می‌شنوی.

دختر نوشت: جاده ادامه دارد و حالا خورشید که همچنان می‌تابد و باز در حاشیه برف و یک لحظه بعد باران که هاشور می‌زند دشت را و ما را و همه آوازه‌ها را و سبزی بی‌اغراق مکرر را.

مادر بزرگ برای چندمین بار گفت: «اگر خوب گوش کنی، صدای ماشین‌ها را می‌شنوی.»

دختر گفت: «آره، آره یک صدایی می‌آید. اما اگر گوش نکنی، نمی‌شنوی.» و بعد بلند شد و پشت پنجره رفت و از آنجا به صدای مبهم حرکت ماشین‌ها گوش کرد که از دور می‌آمد.

مادر بزرگ گفت: «من که نمی‌توانم گوش نکنم. من فقط گوش دارم. دهان که ندارم.» دختر از پنجره دور شد و گفت: «دیروز که می‌گفتی روده هم نداری.»



از پشت سرم خورشید به شدت می تابد و روبه رویم انبوهی از ابرهای سفید پراکنده با وزش باد پرداز می کنند و به پشت کوهها می روند. سکوت مطلق اینجا را فقط و برای یک لحظه صدای جیغ قوشها و گاهگاهی صدای گاری از خیلی دورتر خط خطی می کند و بعد باز سکوت مطلق. سرم را روی زمین می گذارم تا همزمان بوی چندین گل و گیاه را حس کنم. هر کدام بوی خاص خود را دارد؛ یکی تند و وحشی، یکی ملایم و آرام و یکی دیگر با بویی مخلوط از چند گیاه، و این جدا از شکل های متفاوت آنهاست. صدای قوشها می آید و حالا باز طبیعت رنگهایش را عوض می کند.

مادر بزرگ بالای سر دختر ایستاده بود و نگاهش می کرد: «نگاه کن، دست بزن به اینجا، بین اصلاً دهان ندارم.»

- به من چه که داری یا نداری. من کار دارم. مگر نمی بینی دارم می نویسم؟

- من که چشم ندارم. دهان هم ندارم. فقط گوش دارم.

- باز شروع کردی؟

- تو باور نمی کنی اما من از خدا می خواستم که لب می داشتم، دهان می داشتم، معده یا اقلأ روده می داشتم.

دختر به صورت سرخسفيد و گل انداخته مادر بزرگ نگاه کرد و نوشت: در اینجا من اگر بمیرم هم هیچ آرزویی ندارم. سرگ در میان اوج زیبایی های طبیعت زیباست و شاید قسمتی از زندگی است. گل کوچکی که حالا چیدم و بین لب هایم گذاشتم، زرد است، زرد زرد. همه چیزش زرد است. پنج گلبرگ زرد تیره با ۲۱ پرچم زرد و کلاهک زرد؛ سه رنگ زرد متفاوت.

مادر بزرگ گفت: «اصلاً به فکر شام شب نیستی. باید یک چیزی درست کنی.» دختر هنوز می نوشت. مادر بزرگ گفت: «من که نمی توانم چیزی بخورم. نگران تو هستم.» دختر نوشته هایش را خواند و روی آنها خط کشید. مادر بزرگ گفت: «چه فایده که می نویسی و خط می زنی؟ اگر شام درست کرده بودی، حالا حاضر بود، می خوردی.» دختر با دلخوری نگاهش کرد. مادر بزرگ گفت: «برای خودت می گویم. من که شکم ندارم.» دختر بی آنکه جوابش را بدهد، بلند شد و به طرف دستشویی رفت. مادر بزرگ التماس کرد: «شیر آب را باز نکن.» دختر شیر آب را تا آخر باز کرد و سیفون را کشید و بعد شیر را بست و باز سیفون را کشید و در را با سرو صدا باز کرد و بیرون آمد و در را پشت سر خود محکم به هم کوید و به آشپزخانه رفت. لعلخ دمبایی هایش را عمداً به صدا در آورد و شیر آب را باز کرد و با سرو صدا درهای کابینت را به هم کوید و بعد گاز را روشن کرد و آواز خواند.

مادر بزرگ همان طور که با دقت به صداها گوش می کرد، گفت: «با من لعل می کنی. با من که فقط گوشم.» دختر غذای آماده شده را سر سفره آورد و برای مادر بزرگ و خودش کشید. اولین لقمه را که به دهان گذاشت، مادر بزرگ گفت: «این قدر صدا نکن. از بشقاب و قاشق صدا در نیاور.» دختر گفت: «چرا صدای بشقاب و قاشق خودت را نمی شنوی؟»

- من پیرم، ناتوانم. اگر رعایت مرا بکنی، بهتر است.

دختر چیزی نگفت و مادر بزرگ آخرین لقمه اش را خورد و قبل از آنکه برای خواب به اتاق دیگر برود، گفت: «شیر آب را بازبسته نکن. ظرفها را هم صبح بشور. می خواهم بخوابم.» دختر نوشت: رودخانه، گل آلود و پرشتاب، حضور بی وقته خود را اعلام می کند و کفه های سفید، بی حاصل، سعی در باقی ماندن دارند و رود آنها را با خود می برد و بر صخره می کوید. صدای حرف به دیگری نمی رسد. او فریاد می زند درحالی که باد و صدای رود صدای او را می برد. از حرکت لبها و حالت چشمانش فهمیدم که می گوید کاش این رود یک لحظه زبان به دهان می گرفت تا سکوت را می شنیدیم.

مادر بزرگ کنار در اتاق ایستاده بود و با قیافه ای مظلوم به دختر نگاه می کرد. بالاخره گفت: «صدای چک چک شیر آب نمی گذارد که بخوابم.»

- صدایی نیست.

- چرا هست. خوب گوش کن.

- اگر گوش نکنی، نمی شنوی.

- من که نمی توانم گوش نکنم. من فقط گوش دارم.

- خوب برو ببندش.

- من که چشم ندارم. دست ندارم. من فقط گوش دارم.

دختر آنچه را که نوشته بود، خط زد. بلند شد و تمام شیرهای آب را سفت کرد و بعد بی آنکه به مادر بزرگ که هنوز کنار در ایستاده بود، نگاه کند، چراغ اتاقش را خاموش کرد و به رختخواب رفت و سرش را زیر پتو کرد. چند دقیقه بعد، صدای خرخر پیرزن از اتاق دیگر بلند شد. دختر به آرامی سرش را از زیر پتو بیرون آورد و گوش کرد. بعد بلند شد و چراغ را روشن کرد. صدای خرخر قطع شد. دختر دوباره چراغ را خاموش کرد و به رختخواب رفت.

دکتر کاکل های سفید و سیبل پریش داشت و قیافه اش از نیم رخ متفکر به نظر می رسید. همان طور که به حرف های پیرزن گوش می کرد، از خستگی کنار روزانه سرش به روی شانه خم شده بود. بالاخره خود را به طرف دیوار کشید و سر را به دیوار تکیه داد. از نیم رخ نگاه می کرد و نوک سیبل سفیدش را با دست به بازی گرفته بود. با آهی بلند حرف های پیرزن را قطع کرد و فریاد کشید: «خودت می گویی گوش داری اما من داد می زنم تا بهتر بشنوی. من دکترم. چند سال درس خوانده ام. دانشنامه دارم. تخصص دارم. بالاخره از تو یکی بهتر می فهمم. من می گویم تو گوش داری، دهان داری، روده داری، معده داری، دست داری، پا داری و همه چیزهایی را داری که همه دارند. اگر باز می خواهی بگویی نداری، بهتر است که دیگر پیش من نیایی. حالا باز همان دواها را می نویسم. بعد از این که خوردی و تمام شد، یا تا بینم چه باید کرد.»

آن شب پیرزن هیچ نگفت و دختر نوشت: کاش می شد دزدید و بلعید و نگه داشت و ذخیره کرد برای بعدها این لحظات را با رود و کوهستان و دشت و دار و درخت. نسیم ملایم و خنکی از روبه رو به بدنم می خورد و با خود همه رنجها و خستگیها را از تنم به در می کند. پاک و سبک می شوم و نسیمی دیگر و باز پاکتر و سبکتر. گاه شره ای آب از بین موجها شست می زند و بالا می برد و بعد آن طرف تر به دامان رود می ریزد. رودخانه هنوز بی امان در خود می پیچد و می گرد و کف آلود پیش می رود و صدایش دشت را آنچنان در خود محو کرده که در انتظار یک لحظه سکوت لاله می زند.

مادر بزرگ بعد از حمام کردن، لباس مرتب پوشید و خودش را برای دیدار غنچه خانم آماده کرد. خیر آورده بودند که غنچه خانم، بزرگ خانواده، سگته کرده و تمام بدنش لمس شده است. دختر برای چندمین بار به مادر بزرگ گفت: «به غنچه خانم نگو که دهان نداری چون او آدم بادقت و باتحکمی است و حرف تو را باور نمی کند و جوابت را بدجوری می دهد.» مادر بزرگ گفت: «اما من که دهان ندارم.» «داری یا نداری، کاری ندارم. فقط هیچی نگو.»

غنچه خانم را سالها قبل، دختر در زمان کودکی خود دیده بود. زنی درشت هیكل و جسور و حکمران، با صورتی گرد و سفید و بزرگ و لبهای سرخ و دو گیس حنایی رنگی آویخته از دو سوی لچک سفید. حالا صدسالگی داشت و صورت کوچک شده اش در میان ستکای بزرگ نحیف و رنگپریده به نظر می رسید و دو گیس باریک و سفید رنگ از زیر لچک سفیدش بیرون زده بود. با اشاره پیرزن، چند ستکا در کنارش گذاشتند و سر و بدنش را بالاتر آوردند تا مهمانها را ببیند. با زنهای فامیل که دورش جمع شده بودند، احوالپرسی کرد. نگاهش به مادر بزرگ که رسید، به زحمت از او پرسید: «حالت چه طور است؟» مادر بزرگ خودش را جمع و جور کرد و گفت: «شما بهترید.» پیرزن اخمی کرد و گفت: «تعارف نکن.» مادر بزرگ تکرار کرد: «نه والله، شما بهترید.» غنچه خانم گفت: «من یک مریض رو به قبله ام. فقط از زبان نیفتاده ام.» مادر بزرگ مؤذبانه گفت: «شما همه چیز دارید اما من هیچی ندارم. فقط گوش دارم.»

- نمی فهمی چه می گویی. تو دست داری، پا داری، سر داری.

- شما سر دارید. من سر هم ندارم.

- این حرف بد است. نگو. تو سر داری. دست و پا هم داری. اما من

دست و پا ندارم. فقط سر دارم.

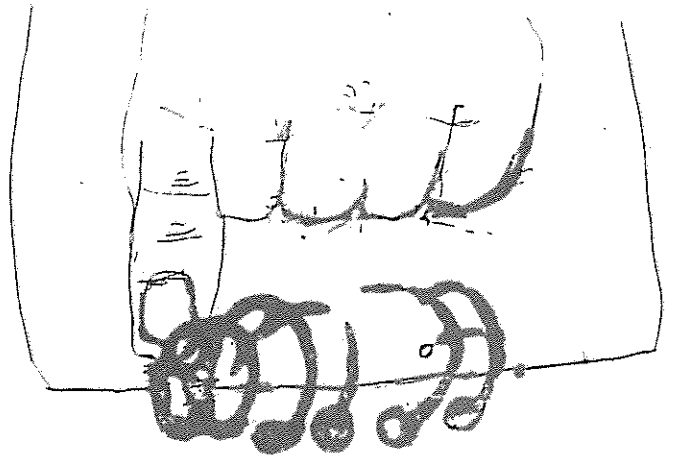
- شما دهان داری. دهان که داری، پس روده هم داری. سر هم داری.

پس همه چیز داری.

- این حرف که تو می زنی، حرف بدی است. تو الان دست داری، پا داری،

سر داری، دهان هم داری.





و گمی که عقبتر برود تا ریشه‌های پرغرور را که به صخره پیچیده، از امتداد ساقه دنبال کند، به آن سنگ می‌رسد که در ابتدا درخت را به ریشخند گرفته بود.

دکتر بعد از این‌که به حرف‌های پدربزرگ گوش کرد، چانه خود را در مشت فشرد و گفت: «حالا خودت اقرار کردی که دست داری، پا داری، دهان داری، گوش هم که از اول داشتی.» مادربزرگ گفت: «هنوز بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم...» دکتر گفت: «بعضی وقت‌ها که چیزی نیست. من هم بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم هیچی ندارم اما همه چیز دارم. حالا یک نسخه برایت می‌نویسم برای همان بعضی وقت‌ها.»

از مطب دکتر که برگشتند، پدربزرگ پشت در منتظرشان بود. مادربزرگ مهلش نگذاشت. دختر گفت: «پدربزرگ چه عجب بند از چندین ماه یادت به ما سری بزنی؟» پدربزرگ گفت: «آمده بودم دیدن غنچه خانم. گفت بیایم مادربزرگ را ببرم. من هم خواستم ببینم اگر حالش بهتر شده، با خودم ببرمش.» مادربزرگ از آشپزخانه گفت: «من که بر نمی‌گردم.» پدربزرگ از دختر پرسید: «چرا؟ مگر حالش خوب نشده؟» دختر گفت: «چرا بهتر است ولی زن‌های نامیل یک چیزهایی راجع به شما می‌گویند.» پدربزرگ گفت: «چه حرف‌های زیادی. مگر من چه کردم؟ بد کردم برای دوشیدن گوسفندها کسی را آوردم؟ عروس‌های این زمانه که گوسفنددوشی بلد نیستند. این دو روز که آمدم تهران، گوسفندها را چه می‌کردم؟» دختر به آشپزخانه رفت و گفت: «می‌گویند برای نگهداری گوسفندها کسی را آورده.» مادربزرگ گفت: «لا بد دست‌هایش را پر از انگور کرده تا بهتر کار کند.» پدربزرگ از اتاق شنید و گفت: «من که چیزی برایش نخوردم. از ارث پدری خودش به او رسیده.» مادربزرگ گفت: «من بزنی‌گردم.» پدربزرگ به دختر گفت: «تو شاهد باش که خودش نیامد. جواب غنچه را هم خودش باید بدهد.»

مادربزرگ آن شب از آشپزخانه بیرون نیامد و همان‌جا خوابید. پدربزرگ هم در اتاق دختر خوابید. دختر نوشت: این سنجاقک چه می‌خواهد روی تخته سنگ کنار رود؟ از سرما یا هرچه بر خود می‌پیچد و جلو می‌برد و به عقب برمی‌گردد و گنج می‌خورد و بعد آرام می‌گیرد. انگار صدای خود را در صدای رود محوشده می‌بیند.

برای ناهار مادربزرگ سفره را پهن کرد و هر سه در سکوت غذایشان را خوردند. پدربزرگ از سر سفره بلند شد و گفت که بهتر است قبل از حرکت، یک ساعت بخوابد و بعد به اتاق دیگر رفت. دختر نوشت: صورت‌های آفتاب‌سوخته و دست‌های پینه بسته، صورت‌های خشکیده و به خون نشسته و چشم‌های سرخ شده از گرم‌های صلوة ظهر، لب‌های داغمه بسته و لپچه‌های محال و گلام خشک، سرفه‌های خشنوار و خلط‌آلود، زشت است یا زیبا؟ نمی‌دانم. مرغ سیاه کاکلی دانه می‌چیند و عاقلانه سر بلند می‌کند تا ما را نگاه کند. کنار قهوه‌خانه گاو گل بانو خانم لمیده و نشخوار می‌کند و سینه‌های پرشیرش را به رخ می‌کشد. گل بانو زین میانسال بالا و بلندی که یک تنه در میان راه قهوه‌خانه دارد. اتاقی چوبی بر بالای طویل خود. ما را به گلی بودن کنش‌هایمان خوره می‌گیرد که اتاق را آلوده می‌کنیم. عرووش آن طرفتر ایوان را جارو می‌زند و از این‌که دیشب گاوش گوساله‌ای زاییده، خنده‌ای در چشم‌هایش موج می‌زند. پشت آن پنجره کوچک رو به رودخانه کدام زنی نشسته که ستارگان در سفره آسمان بر سرش آند می‌سایند و او دلش غنچ می‌زند که رختی پوشیدم به رنگ کفن، با لبی خندان و دست در دست مردی که قلبش سالامال از آرزوی من است.

مادربزرگ بالای سر دختر ایستاده بود و نوشتن او را نگاه می‌کرد. بالاخره گفت: «خسته نشدی این قدر نوشتی؟ من ۸ که این چند وقت خیلی اذیت کردم.» دختر گفت: «مادربزرگ این حرف را نزن. اگر باز هم اینجا بمانی، خوشحال می‌شوم.» مادربزرگ با خجالت النگوی طلایی را که زیر آستین پیراهنش پنهان کرده بود، به دختر نشان داد و گفت: «امروز صبح رفته بازار برابم خریده، بعد از سال‌ها، باورم نمی‌شد.» دختر خواست بنویسد. مادربزرگ گفت: «از من بنویس.» دختر پرسید: «چه بنویسم؟» مادربزرگ گفت: «بنویس روزی، روزگاری مادربزرگی بود که فقط گوش داشت...»

- دهان که ندارم.
- پس با چه حرف می‌زنی؟
- حرف هم نمی‌زنم. فقط خواستم بگویم دهان ندارم، بعد هم هیچی نمی‌گویم.

- پس این چایی چه بود خوردی، یا چه خوردی؟
- محض احترام شما خوردم. دیگر هم نمی‌خورم.
- همین حرف‌ها را می‌زنی که شوهرت می‌رود دست یک زن جوان را می‌گیرد و می‌آورد خانه‌اش، کسی هم نمی‌تواند بگوید چرا.
زن‌ها زندگ زنده زیر خنده و یکی از آنها دست راستش را نشان داد و گفت: «تا اینجا هم دستش را پر از انگور کرده.» زن‌ها هر کدام چیزی گفتند اما مادربزرگ هیچ نگفت. غنچه چشم‌هایش را بست و اشاره‌ای کرد که متکای اضافی را از زیر سرش بردارند. موقع خداحافظی، بدون آن‌که چشم‌هایش را باز کند، به مادربزرگ که بالای سرش ایستاده بود، گفت: «برو قدر سلامتت را بدان که حالا این قدر خوبی. تعارف هم نکن. تو جای دختر منی، حالت هم از همه بهتر است. حرف هم نزن.»

مادربزرگ گفت: «حرف نمی‌زنم فقط می‌خواهم بگویم دهان که ندارم. اقلًا شما دهان دارید.» پدربزرگ ناله گفت: «دهان مرا هم زیاد می‌بینی، باشد. فقط بگویم که مرگ به موقع بهترین نعمت است.»
دختر نوشت: رودخانه نمی‌گذارد یقین کنم که تهایم. هر لحظه صدایش فریاد می‌زند که هست. خود را به او می‌سیارم و رود مرا با خود می‌برد. بر امواج سوارم، بی آن‌که خیس شوم، و رود مرا با خود می‌کشد به پایین. از بالا آمده است. نه بالا را دیده‌ام و نه پایین را. نه ابتدا را و نه انتها را. تنها می‌دانم که این طبیعت بگر و سرسبز و هر لحظه به یک رنگ، مرا به مرگ نزدیک می‌کند. چه قدر می‌خواهم که ذره‌ای از او باشم و بقای خود را در او ادامه بدهم! بی هیچ دلبستگی که انگار همه آنها صدها سال از من دورترند و من در دل صخره‌ای بزرگ به شکل ذره‌ای خاک درآمده و گذشته خود را مرور می‌کنم.

مادربزرگ بسته‌های دارو را در دست گرفته و کنار در اتاق دختر ایستاده بود. برای چندین بار پرسید: «اینجا کدامش بهتر است؟» دختر بسته‌های دارو را نگاه کرد و پرسید: «هیچ کدام از اینها را نخوردی؟ پس این همه دکتر و این همه دوا و این همه وقت، همه، بی‌خودی بود؟»

مادربزرگ گفت: «من فقط گوش دارم. دکتر می‌خواست گوشم را هم بگیرد.» دختر داروها را روی میز گذاشت و گفت: «از این به بعد خودم دواهایت را می‌دهم که بخوری.» مادربزرگ گفت: «من که دهان ندارم.» دختر گفت: «غذا به شرط دوا یا دوا می‌خوری یا از غذا خبری نیست.» مادربزرگ گفت: «کاش گوش هم نداشتم.»

دختر نوشت: صخره‌ای بزرگ و یک‌دست که در بالای آن سفره‌ای از شقایق باز است. خاکی دیده نمی‌شود. پس ریشه در کجا دارند این شقایق‌های وحشی بی‌دعا که صبح چشم باز می‌کنند و غروب پژمرده می‌شوند؟ درخت‌های سر به فلک کشیده خود را از میان صخره‌ها بالا کشیده‌اند. ریشه چندین ساله درخت سنگ بزرگی را در آغوش گرفته و انگار که آن را بلعیده باشد. چه قدرتی که سنگ راه را بیوسی و در آغوش بگیرد و در خود محو کنی و آن وقت که ناظری به فنن نگاه می‌کند، فقط درخت را می‌بیند و نه سنگ درون را،

● نمی‌توان به بهانه تفاوت موجود میان شرایط اجتماعی و هنجارهای فرهنگی زنان، آنان را از همدردی با سایر زنان و اعتراض علیه بی‌عدالتی و نابرابری در سرزمین غیرخود منع کرد.

کنفرانس انجمن پژوهش‌های زنان بریتانیا همه‌ساله در یکی از مراکز آموزشی برگزار می‌شود. در این کنفرانس ده‌ها مقاله ارائه می‌شود که پس از پایان کنفرانس در یک مجموعه انتشار می‌یابد. عنوان کنفرانس سال ۱۹۹۵ «جست‌وجوی نوپیدانه برای خواهری جهانی» بود که مقاله «خواهری جهانی در جست‌وجوی استراتژی» در آنجا ارائه شد. خلاصه آن مقاله برای فتح باب بحث درباره مسئله خواهری جهانی از نظر شما می‌گذرد.

روحی شفيعی

خواهری جهانی، در

مقدمه

اظهارنظر دربارهٔ ائتلاف زنان، بدون بررسی مسائلی که هر ائتلافی را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد، ممکن نیست: مفاهیم، عملکردها و نهادها. چگونه جهان پیرامون را شکل می‌دهد؟ زنان در عالم واقع چگونه زندگی می‌کنند؟ هویت آنان چگونه شکل می‌گیرد؟ آیا برای درک صحیح وضعیت زنان/خواهرانمان در افغانستان، زیمبابوه، ایران، برزیل و... باید دیدگاه خود را تغییر دهیم؟ چگونه می‌توان هویت زنان را با توجه به گوناگونی فرهنگ‌ها، آداب و سنن ملی، در ادبیات فمینیستی عصر حاضر وارد کرد؟ و بالاخره چه کسانی از ائتلاف جهانی زنان/خواهران بهره خواهند برد؟ بحث من، قبل از بیان امکان ائتلاف و اشکال آن، دربارهٔ یک مسئله کلیدی است: تأثیر سیاست بر زندگی زنان و عواملی که خارج از حوزهٔ منافع مستقیم زنان هویت آنها را در سطح ملی و بین‌المللی شکل می‌دهد، عواملی چون ملیت، قومیت، مذهب و فرهنگ.

سیاست و تأثیر آن بر زنان

امروزه ما در جهانی زندگی می‌کنیم که سیاست در سطح خرد و کلان بر آن غلبه دارد و مسائل جنسیتی را در سطح خرد و کلان در حیطهٔ اقتدار خود قرار می‌دهد. پاتریک مورگان^۱ می‌گوید: «درک ما از روابط بین‌المللی همچون نقشه‌ای است که تلاش‌های ما را هدایت و تقسیم‌بندی می‌کند و چنانچه از نقشهٔ اشتباهی استفاده کنیم به‌جای آن‌که صعود کنیم، در باتلاق فرو خواهیم رفت.» اگر از پوستهٔ محلی خود بیرون آییم و به جهان بنگریم، درک پیچیدگی‌های آن را دشوار می‌یابیم، مگر این‌که آگاهی سیاسی خود را وسیع کنیم. گرچه فمینیسم در جهان، حتی آنجا که صحبت از آن ممنوع است، به موفقیت‌هایی دست یافته است



اما درک جهان از دیدگاه فمینیستی ابعاد گوناگونی دارد. تغییر در سیاست‌های جهانی؛ رشد جنبش‌های ناسیونالیستی، قومی، مذهبی؛ جنگ‌ها و تغییراتی که به‌ویژه پس از سقوط اردوگاه سوسیالیسم به‌وجود آمده و بالاخره نظم نوین جهانی؛ نتایج ناگواری برای زنان به‌همراه داشته است. پس برای دستیابی به هرگونه استراتژی، شناخت دقیق این تغییرات و مفاهیم جدید ضرورت دارد.

می‌شوند و حتی ظاهر و شیوه پوشش آنها نیز در طبقه‌بندی اجتماعی خاصی قرار می‌گیرد. در برخی از نقاط جهان، زنان نمی‌توانند قضاوت کنند چون احساساتی و غیرمنطقی قلمداد می‌شوند. اعمال قدرت‌های ایدئولوژیک، کنترل‌های دولتی، کلیشه‌سازی‌های جنسی و ساختار مذکر و مؤنث نهادهای اجتماعی و بالاخره روابط بین‌المللی در سطوح اقتصادی - سیاسی در جهت تضعیف و عدم حضور زنان عمل می‌کند.

زنان در برخی کشورها نظیر افغانستان،

اتحاد جهانی زنان/خواهران مسائلی وجود دارد که باید شناخته شود. گرچه سعی ما باید بر این باشد که بین زنان در سطح جهانی نزدیکی برقرار کنیم اما به‌گفته یوال دیویس: «در این میان منافعی وجود دارد که با هم آشتی‌ناپذیر است.» عضویت در گروه‌های قومی، ملی و مذهبی، زنان را دارای هویتی چند سویه کرده است. آنان تا حدی در ساختار ملی - قومی و شهروندی محدوده‌هایی مرزی خود مشارکت دارند اما در عین حال مجموعه قوانین (مقررات حقوقی و عرفی) به آنان

جست‌وجوی استراتژی

وضعیت زنان در جهان

گزارشات حاکی از آنند که زنان جهان در مقایسه با مردان در نابرابری فاحشی به‌سر می‌برند. به‌گفته آن سیون: «زنان که نیمی از جمعیت جهان و دوسوم نیروی کار را تشکیل می‌دهند، نسبت به مردان منابع کمتری در اختیار دارند و در سطوح تصمیم‌گیری نیز حضور چندانی ندارند.»

با آن‌که زنان در کار مزدگیری فعالانه مشارکت دارند، برچسب‌های زنانگی به‌مشاغل تا بدانجا پیش می‌رود که حوزه کار آنها به «حوزه زنانه» محدود می‌شود: ارائه خدمات حمایتی و احساسی. در سطح خورد، زنان اداره‌کننده امور خانه و نگاهبان آداب و رسوم و ارزش‌های خانوادگی‌اند اما با آنها به‌مثابه جنس دوم رفتار می‌شود. تأسف آنجاست که بیشتر این آداب و رسوم و ارزش‌ها علیه منافع آنها به‌کار گرفته می‌شود.

میزان نابرابری زن و مرد و ارزش‌های متفاوت جنس مذکر و جنس مؤنث، در زمان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، متفاوت بوده اما آنچه طی تاریخ تقریباً ثابت مانده، رابطه دو مفهوم «جنس مذکر» و «جنس مؤنث» است. جنس مذکر همیشه ارزشی بیش از جنس مؤنث داشته و مهم‌تر این که این مفاهیم به‌تنهایی عمل نمی‌کنند بلکه - در همه فرهنگ‌ها و به اشکال مختلف - رابطه‌ای سلسله مراتبی دارند. جنس مؤنث با تولیدمثل و مسئول تنظیم امور خانه هویت می‌یابد و جنس مذکر با کار مزدبگیری، نیروی بدنی، دستاوردهای ذهنی و نمایندگی سیاسی. نمودار بازار کار به‌طور افقی و عمودی مرد و زن را از هم متمایز و نقش هر یک را تعیین می‌کند. زنان در سطوح بالای امور اقتصادی و نهادهای اجتماعی حضور مشهودی ندارند زیرا برخی هنجارها اجازه ورود آنها را به این سطوح نمی‌دهد. زنان از برخی فعالیت‌ها منع

الجزایر و بوسنی دایماً مورد شکنجه و آزار، تجاوز و بردگی جنسی قرار می‌گیرند که گویای بی‌قدرتی آنان در سیاست‌های خورد و کلان است. زنان دوسوم پناهندگان جهان را تشکیل می‌دهند درحالی‌که سیاست‌های پذیرش پناهنده در بیشتر کشورهای جهان برای مردان برنامه‌ریزی شده است.

آغاز دهه واپسین قرن بیستم نیز اشکال نوینی از نابرابری را به‌وجود آورده که تعمق در آنها ضروری است. تغییر در ساختار اقتصاد جهانی و انتقال تولید از کشورهای پیشرفته به نقاط در حال توسعه جهان وضعیت زنان را دگرگون کرده است. زنان اکنون به‌مثابه لشکر کار ارزان در خدمت شرکت‌های بین‌المللی درآمد دارند. بحران‌های اقتصادی و بدهی‌های کشورهای فقیر به مؤنث شدن پدیده فقر منجر شده است زیرا قربانیان آن عموماً زنان و کودکانند. حضور زنان در بازار کار، که اصولاً ماهیستی متفاوت از مردان دارد، مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. اینها نتیجه عملکردها و فرایندهایی است که ما آن را سیاست جهانی می‌نامیم. جای خوشبختی است که زنان، هرچند با گام‌هایی آهسته، خود به مبارزه علیه این نابرابری‌ها برخاسته‌اند و در نتیجه مسائل جنسیتی در سیاست‌های توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی‌های جمعیتی مورد توجه قرار گرفته است. پیشرفت‌هایی بی‌شمار و ناچیز اما مداوم برای ورود زنان به حوزه سیاست‌گذاری به‌چشم می‌خورد. البته درگیر شدن زنان در سیاست‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی حاصلی به‌بار نخواهد آورد مگر آن‌که با درک کامل از سیاست‌های خورد و کلان و آگاهی از چارچوب‌های تفکر مردسالارانه/مردباور همراه باشد. باید بین روند سیاسی هر کشور و سیاست‌های جهانی و تأثیرات آنها بر زنان، به‌عنوان تابعی از این سیاست‌ها، رابطه‌ای برقرار کرد.

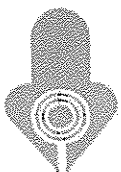
در حوزه مباحث نظری فمینیستی و به‌ویژه نظریه

در مقام زنان، همسران و مادران نیز مربوط می‌شود که محدود کننده حق شهروندی کامل آنان است. این وضع در سیاست‌های زنان در برابر جماعت قومی - ملی خود از یک سو و زنان گروه‌های قومی - ملی دیگر سردرگمی به‌وجود می‌آورد. عضویت در جماعات قومی - ملی که بر پایه شهروندی مشترک قرار دارد، همیشه جایگزین جنسیت مشترک می‌شود و بر آن ارجحیت می‌یابد. ناسیونالیسم قومی، ملی، اعتقادی و زبانی، مردم را به مثابه ملت مشترک با هم متحد می‌کند و گاه تا بدانجا پیش می‌رود که با کشتار عتل دیگر و توسعه‌طلبی همراه می‌شود. گاهی هویت گروهی، سایر مردم را بیگانه می‌انگارد و در خاک سرزمین خود حذف می‌کند و چنین است که گاهی عده‌ای در کشور خود خارجی و بیگانه قلمداد شده و تحت تعقیب و پیگرد قرار می‌گیرند و به سرزمین دیگر مهاجرت می‌کنند و پناهنده می‌شوند.

جنگ‌های گروهی با منطقه‌ای، نفی مرزها و ستیز قومی - ملیتی بر زنان تأثیرات نامطلوبی داشته که دستیابی به تعادل مشترک را برای آنان دشوار می‌کند، به‌عنوان مثال هر دو قوم یا ملت صربستان و بوسنی، خانه و خانواده خود را در جنگی خانمان‌سوز از دست داده‌اند اما هیچ‌کدام زمینه مشترکی برای همسرداری با گروه دیگر بر سر درد مشترک ندارند. زنان چاره‌ای جز طرفداری از اعضای مرد گروه خود را ندارند گواهی که این گروه علیه منافع آنان به‌عنوان زنان عمل می‌کنند.

فرهنگ و هویت

فرهنگ - در قالب هنر، ادبیات، موسیقی و زبان - با در خدمت تفکر حاکم عمل می‌کند و با گاه تحت تأثیر قوانین «منع» قرار می‌گیرد. فرهنگ در هیچ دوره و در هیچ جماعت قومی، ملی و اعتقادی، مجموعه‌ای همگون و یکسان نبوده بلکه مجموعه‌ای از تضادهاست که به اعتقاد یوال دیویس «همواره»





● میزان نابرابری زن و مرد و ارزش‌های متفاوت جنس مذکر و جنس مؤنث، در زمان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، متفاوت بوده اما آنچه در طول تاریخ ثابت مانده، رابطه دو مفهوم «جنس مذکر» و «جنس مؤنث» است.

● نباید با زدن برچسب‌های معمول دست‌هم‌دردی و همفکری فمینیسم غربی را برای همبستگی خواهرانه با زنان دیگر کشورهای جهان پس زد.

در اقوام، ملیت‌ها و مذاهب به‌طور انتخابی در ارتباط با روابط قدرت و سیاست‌های درون و بیرون گروهی عمل می‌کند. گرچه فرهنگ زمینه‌ای مناسب برای رشد ایدئولوژی‌ها قلندار شده اما بین این دو تفاوت است. فرهنگ در سطح کلان و خرد، هر دو، عمل می‌کند. استراتژی‌های سیاسی مردسالارانه/مردباورانه از عملکرد فرهنگ‌ها برای پیشبرد استراتژی‌های تمایزگذاری جنسی و پایداری ابدی خود سود می‌جویند. زنان به‌مثابه نگاهبانان و حاملان آداب و رسوم فرهنگی گاه خود قربانیان اصلی‌اند. سوزاندن و به‌قتل رساندن نوع‌روسان، قتل‌های ناموسی و ختنه زنان - که مورد حمایت آنان نیز هست - به‌عنوان مسئله‌های فرهنگی، زنان را قربانی و نیز شریک جنایت علیه خودشان می‌کند. نظارت و کنترل پلیسی بر ارزش‌های فرهنگی و سنت‌های زن‌ستیز، بدون در نظر گرفتن منافع آنها برای ساختارهای مردسالارانه، اغلب از سوی زنان اعمال می‌شود.

با رشد فزاینده خیزش‌های ناسیونالیستی، مذهبی و نژادپرستی، زمینه مناسبی برای تبعیض جنسی و هنجارهای مردانه در فرهنگ‌های بومی به‌وجود آمده است. در محیط‌هایی که جنبش‌های اجتماعی و عملکردهای فرهنگی دست به‌دست هم داده و عرصه را بر زنان تنگ کرده است، یافتن زمینه مشترک برای ایجاد روابط خواهرانه در سطح جهانی، به‌طورکلی، و با فمینیسم غربی، به‌طور مشخص، دشوارتر می‌شود. برای فمینیسم غربی نیز که با مبارزات پیگیر خود گام‌های مؤثری در راه احقاقی حقوق زنان و از میان بردن تبعیضات برداشته، گاه درک وضعیت زنان/خواهران آنها در کشورهای جهان سوم مشکل است.

با این‌همه و با آن‌که زنان در شرایط اجتماعی و فرهنگی متفاوتی زیست می‌کنند، نباید آنان را به بهانه «هنجار فرهنگی» از هم‌دردی با سایر زنان و اعتراض علیه بی‌عدالتی و نابرابری در سرزمین غیر خود منع کرد. یعنی چنان‌چه فمینیسم غربی که دستاوردهایش بیشتر از سایر نقاط جهان است، بتواند به درکی متعارف از وضعیت زنان در سایر کشورها برسد و بخواهد برای همبستگی زنانه/خواهرانه با زنان دیگر کشورهای جهان هم‌دردی و همفکری کند، نباید با زدن برچسب‌های مخرب معمول این دست‌یاری را پس زد. یووال دیویس معتقد است که «زنان گناه‌داری جهان‌بینی‌های متفاوتند که در مواردی آنان را روی‌روی هم قرار می‌دهد.» اعتقاد من بر آن است که تفاوت‌ها و گوناگونی پیشینه و جهان‌بینی‌های

متفاوت باید با تکیه بر تشابهات و دردهای مشترک و تجارب گوناگون، زنان را از مرزهای جامعه مردسالارانه/مردباورانه فراتر ببرد زیرا زنان، نه با تکیه بر تفاوت‌ها بلکه با آگاهی از تشابهات به نوعی استراتژی مشترک دست می‌یابند.

▲ ایدئولوژی، ابزار ستم یا منبع هویت

مارگارت اندرسون معتقد است که «ایدئولوژی یعنی مجموعه‌ای از اعتقادات که واقعیت را تحریف می‌کند و با توجه شرایط اقتصادی، اجتماعی و نظم سیاسی خود را سرپا نگه می‌دارد. ایدئولوژی‌ها به خدمت قدرتمندان درآمده و تعریفی از واقعیت ارائه می‌دهند که واقعیت نیست اما درک ما را از جهان پیرامون تحت تأثیر قرار می‌دهند.» وقتی عقاید برخاسته از ایدئولوژی‌ها مادیت می‌یابند، در قالب کنترل اجتماعی وارد عمل می‌شود. از این‌رو ایدئولوژی‌ها سیاسی‌اند. آنها به ما می‌گویند چگونه «بینیم» و چگونه زمینه دستیابی به قدرت را برای آنها «ایجاد کنیم». مثلاً داروینیسیم به‌عنوان ایدئولوژی، اثبات سرمایه‌عدهای مردان قدرتمند و اعتقادات نژادپرستانه بر پایهٔ بقا بودن بیولوژیکی مردمان رنگین پوست تحت کنترل اروپاییان را، به‌جای امپریالیسم و استعمار توجیه عملی می‌کرد. ایدئولوژی حاکم بر ایالات متحده به کلیشه‌سازی اعتقادات مردانه در مورد خانواده، جنسیت، تقسیم‌کار و ساختار قدرت یاری می‌رساند و با اعتقاد به این‌که مردان ذاتاً پرخاشگر و از نظر غریزه جنسی فعال‌تر از زنان هستند و زنان منفعل و از نظر غریزی معمولند، تجاوزات جنسی نظام‌یافته را توجیه می‌کند. ایدئولوژی‌ها اغلب به جبر بیولوژیکی متوسل می‌شوند و از تفاوت‌های جزئی ژنتیکی یا بیولوژیکی دستمایه‌ای برای رفتارهای پیچیده اجتماعی می‌سازند. روابط اجتماعی خود بخشی از ساختار سیاسی هستند که بر سرنوشت زنان تأثیر می‌گذارند.

درحال حاضر که زنان در بخش‌های وسیعی از جهان در جست‌وجوی هویت زنانه و شناخت دنیای درون و بیرون خود به عرصهٔ حیات اجتماعی گام نهاده‌اند، شایسته‌تر آن است که به دور از هیجان‌های ناشی از تازگی راه، به برنامه‌های گوناگون و مفیدی که زنان در سایر نقاط جهان برای خود ریخته‌اند، نظری بیندازند و خارج از چارچوب فرهنگ‌های بستهٔ قومی، محلی و ملی، مرزهای سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبی، منافع خود را به عنوان زن، از درون برنامه‌های سیاسی، استراتژی‌های توسعهٔ اقتصادی، شکل‌بندی‌های ثابت

اجتماعی و برنامه‌های یکسویهٔ نظام‌های آموزشی استخراج کنند. درحال حاضر با بازگشت به نظرات مابل مدرنیسم و فرامدرنیسم در برخی نقاط جهان و جست‌وجو در درون هویت ملی، که خود بخشی از مباحث گفته‌شده است، زنان درگیر تضادهای و کشمکش روانی ناشی از این بازگشتند. فمینیسم با توجه به گسترده‌گی حوزهٔ تحقیقات نظری و عملی می‌تواند راهنمای زنان به‌مثابهٔ خواهران/زنان در حوزه‌های مختلف باشد. محدودیت‌های فرهنگی، ستمی و هویتی، زنان را از درک عمیق‌تر نظرات خواهرانشان در کشورهای دیگر، که گاه مبتنی بر شواهد و دلایل کافی علمی و قابل تعمیم است، محروم می‌کند. چندگونگی هویت، فرهنگ و جهان‌بینی، بدون تأکید بر عناصر محدود کننده، زنان را قادر می‌سازد که فارغ از مرزهای ساختگی، هویت زنانه‌ای کسب کنند که به‌ندوبیگی و یگانگی آنان به‌مثابهٔ خواهران یاری می‌رساند.

یووال دیویس معتقد است: «سیاست متقاطع و مقطعی می‌تواند اساس ائتلافات و همبستگی فمینیستی قرار گیرد.» چنین سیاست‌هایی، به اعتقاد وی، ما را در دام سیاست‌های ائتلاف جهانی نخواهد انداخت. سیاست متقاطع و مقطعی، با درک پیچیدگی‌های موجود و یافتن زمینه‌های مشترک، مرزهای بین شمال و جنوب را از میان می‌برد و بدین ترتیب زنان خواهند توانست تجربیات خود را با سایرین در میان بگذارند. حق انتخاب و پیشبرد مباحث فمینیستی برای همگان به‌طور مساوی محفوظ است. زنان بدون نگرانی در مورد از دست دادن «مرکزیت خود» به ائتلافی یاری خواهند رساند که به عقاید آنان توجه دارد در حالی‌که عقاید دیگران نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

واقعیت آن است که مفاهیمی که زنان/خواهران را از هم جدا می‌کند، آن‌چنان پیچیده و گسترده است که بدون درک همه‌جانبهٔ آنها، با همهٔ اهداف نیک، این امکان وجود دارد که زنان نتوانند در ابعادی وسیع به همبستگی دست یابند؛ واقعیتی که طعم تلخ آن در دهان باقی می‌ماند ■

یادداشت‌ها؛
1) *Desperately Seeking Sisterhood*
۲) پاتریک مورگان (Patrick Morgan)، نویسنده کتاب *دُفینه‌ها و ریخت‌های میاست بین‌المللی*.
۳) آن سیسون (Anne Sisson)، استادیار دانشگاه ایالتی نیویورک در رشتهٔ علوم سیاسی و نویسندهٔ کتاب *موضوعات جهانی جنسیت*.
۴) یووال دیویس (Yuval Davis)، سرپرست بخش مطالعات جنسیت در دانشگاه گرینبویچ در جنوب لندن است.

بدون شرح!



✓ موسی قربانی (نماینده قائنات)

... توری که در جامعه به وجود آمده، یک تغییر بسیار فاحشی در ارزش اقتصادی مهریه‌ها ایجاد کرده... به‌حدی که یکی از آقایان نقل می‌کرد که آقا، شوخی یا جدی، به خانمش می‌گوید مهرت ۵۰۰ تومان بوده، اگر زیاد حرف بزنی، می‌گویم بی‌ا همین مرغ را بردار و برو. بقیه‌اش هم سال خودت، نمی‌خواهد پس بدهی.

✓ مرضیه صدیقی (نماینده مشهد)

... آقایانی که احساس می‌کردند با پرداخت دو هزار تومان می‌توانند خانم‌هایشان را بعد از ۴۰ سال زندگی طلاق بدهند، قطعاً این قانون یک مانع برای طلاقشان خواهد بود.

✓ حسین ایرانی (نماینده قم)

... اگر مرد قویت و تربیت اسلامی نداشته باشد، در رابطه با مسائل خانوادگی این مسائل و این نوع طرح‌ها و قوانین مانع او نخواهد بود.

✓ مرضیه وحید دستجردی (نماینده تهران)

... وقتی ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی بدون هیچ‌گونه پیش‌شرطی دست مردان را باز گذاشته که زنان خودشان را طلاق بدهند، اگر ما از نظر قوانین برخی موانع را جلوی پای آنها نگذاریم، همین مسائلی اتفاق می‌افتد که امروز می‌بینید.

✓ علی معلمی (نماینده قائم‌شهر)

... به این قید عبداللطیفه دقت بفرمایید... اگر صدتومان ۴۰ سال قبل قیمت یک خانه بود، زوجه همان وقت می‌توانست مطالبه کند. اگر خودش مطالبه نکرده و تحمل کرده و گرمی خانواده را بر آن سود مالی ترجیح داده، ما الان بیاییم چه کار کنیم؟

✓ نفیسه فیاض‌بخش (نماینده تهران)

... شبه‌های طرح شد که گویی بحث زیاد و کم کردن مهریه است یا مسئله افزایش طلاق و کاهش ازدواج است و خطراتی که ممکن است این طرح در ازهم‌پاشیدگی کانون گرم خانواده داشته باشد. اصلاً مسئله اخلاق از حقوق جداست.

... اشکال شرق در آن است که به مسئله اخلاق بیش از اندازه پرداخته و غربی‌ها به حقوق پرداختند و باید بین این دو تمکیک فائل شد. در بحث‌های حقوقی ما نمی‌توانیم پاسخ‌های اخلاقی بدهیم.

✓ علی معلمی

... خدا را گواه می‌گیرم که من دخترم را از پسرم بیشتر دوست دارم. این‌طور نیست که صنف‌گرایی یا قشرگرایی باشد. کانون خانواده را گرم نگه داشتن مسائل دیگری نیاز دارد... این کارها اوضاع

خانواده را به هم می‌ریزد.

✓ مرضیه صدیقی

... ما همیشه به خانواده خوردمان نگاه نکنیم که بگویم هیچ مشکلی هم نداریم. به بطن جامعه نگاه کنیم و ببینیم کجا دارد ظلم اتفاق می‌افتد. ... این قانون را به این دید نگاه کنیم که در شرایط خاص می‌خواهد برای ضعیف‌ترین قشر جامعه، یعنی خانم‌هایی که عمدتاً بنیة اقتصادی ندارند و محروم هستند و پس از سال‌ها زندگی طلاق داده می‌شوند... اجرا شود.

✓ مرضیه وحید دستجردی

... از حضرت امام صادق ع سؤال می‌شود که چرا برای زنان ارثی نصف ارث مردان قرار داده شد؟ ایشان می‌فرمایند به این خاطر است که به زنان مهریه و نفقه تعلق می‌گیرد. حالا... [اگر] ما در اینجا مهریه‌اش را نپردازیم، ارثش هم که نصف باشد، پس این زن چه جوری زندگی بگذرد؟

✓ کامل خیرخواه (نماینده لاهیجان)

... متأسفانه خواهرها این مطلب را آوردند و برادرهای محترم هم احساسشان گویا بر این بوده که زن در جامعه اسلامی ایران واقعاً تحت سلطه است. تحت استعمار است... و این پاره‌های سیاسی را متأسفانه لحاظ نکرده‌اند و داریم غذای تبلیغاتی هم به دشمنان می‌دهیم.

✓ مجید انصاری (نماینده تهران)

... چه‌طور است که حساسیت بیش از حد روی حق مرد اعمال می‌شود اما ما قائل به احتیاط در تخصیص حقوق خانم‌ها نیستیم؟

✓ کامل خیرخواه

... جلوگیری از تخصیص حقوق زن راهش این نیست که ما بیاییم قانونی را تصویب کنیم که واقعاً به‌نظر من نظام ارتباطات اقتصادی را به هم می‌ریزد.

✓ علی معلمی

... مطمئن باشید با تصویب این قانون - اگر تصویب شود - مشکلات حل نمی‌شود و آن اجتهاد و بی‌عدالتی درباره زن همواره خدای نکرده ممکن است بیشتر اضافه شود.

✓ محمدعلی موحدی‌گرمانی (نماینده تهران)

... [اگر] این سنه رد بشود، مصلحت نیست. برای این‌که می‌گویند مجلس در مقام حمایت از زنان نیست.

✓ عباس عباسی (نماینده بندرعباس)

... ملک همین هم در مرد و هم در زن هست. یعنی هم مرد و هم زن می‌توانند کنیز و غلام داشته باشند سنتها تفاوتش این است که زن او عید خودش نمی‌تواند استفاده کند ولی مرد از کنیزش می‌تواند استفاده کند... اگر من غلام را به شما بخشیدم، شما از او حق کار دارید ولی اگر کنیزم را بخشیدم، شما حق استماع دارید.

... آیات نیگیری هم هست که می‌فرماید زنان باغ شما مردان هستند، از باغتان استفاده کنید. خوب باغ را برای چه می‌خرند؟ ... نمی‌خرند که قبرستان درست کنند.

اخبار، ۲۶ آذر ۷۵

✓ فائزه هاشمی (نماینده تهران)

... ما یکبار جداسازی دانشجویان دختر و پسر را پس از انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها امتحان کردیم که البته تجربه ناموفقی بود و به‌نظر می‌رسد جداسازی دانشجویان بیشتر به‌ضرر خود دانشجویان تمام می‌شود.

سلام، ۱۸ آذر ۷۵

✓ حجت‌الاسلام ری‌شهری

... برخورد فیزیکی با پلیده بدحجابی موفق نمی‌شود... زیرا استفاده از زور راه‌حل ریشه‌ای این مشکل نیست.

کیهان، ۱۶ آذر ۷۵

✓ فاطمه راکمی (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء)

... این درست که به موهبت انقلاب، زنان می‌توانند در محیطی سالم و بدون نگرانی به فعالیت‌های اجتماعی و از جمله هنری بپردازند اما این همه آن‌چه باید باشد، نیست.

فشریه آرنشپناه، ۱۵ آذر ۷۵

✓ غلامحسین کرباسچی (شهردار تهران)

... ما ۲۴ وزارتخانه داریم که هیچ‌کدام وزیر زن ندارند، یا در سطوح دیگر خوب این نمی‌شود که حالا بدون تجربه کردن کار در این سطوح و مراتب مختلف انتظار داشته باشیم خانم‌ها مثلاً رئیس‌جمهور شوند و موفق عمل کنند.

همشهری، ۱۸ آذر ۷۵

✓ حجت‌الاسلام ناطق‌نوری (رئیس مجلس شورای اسلامی)

... از بین بردن سنت‌های غلط حاکم در بعضی از مناطق ایران نیازمند تحقیق مجدد علمای فنی در سنت رسول اکرم ص و قرآن می‌باشد.

زنگار و زنگار، ۱۳ آذر ۷۵

مذاکرات نمایندگان مجلس در شور اول

بودی طرح احتساب مهریه به نرخ روز

فمینیسم، در کلی‌ترین شکل آن، پیش و معرفتی است که نابرابری یا ستم جنسی را قابل رفع می‌داند و ایدئولوژی‌ای است که بر لزوم رفع آن دو تأکید دارد. فمینیسم، به‌علاوه، با جنبش زنان هم پیوند خورده است؛ جنبشی که به دنبال ارتقای نقش اجتماعی زنان است. این واقعیت که فمینیسم و جنبش زنان - در شکل معاصر آن - عقیده و حرکتی محسوب می‌شوند که در کشورهای غربی پدید آمده، برخورد نقادانه با آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. گام نخست نقد آشنایی دقیق و درست با صورت مسئله است. مقاله حاضر نیز گامی است در راه این آشنایی و گشودن عرصه بحث و گفت‌وگو، و لاجرم نقد. ■

مرد عمومی، زن خصوصی

انديشه فمینیستی در حیطه ایدئولوژی‌های سنتی، به‌ویژه لیبرالیسم و سوسیالیسم وارد شده است اما مبتنی بر مجموعه متمایزی است از نظریه‌ها و مقوله‌ها. ویژگی بارز فمینیسم این است که به تقسیمات جنسیتی رایج در جامعه توجه و آنها را بررسی می‌کند و چنین تقسیماتی را نه طبیعی که سیاسی می‌انگارد. در نتیجه تقسیمات جنسیتی بازتاب «رابطه قدرت‌مدارانه» زن و مرد تلقی می‌شود. فمینیست‌ها می‌خواهند دریابند چنین تقسیماتی چگونه پدید آمده، استمرار یافته و چگونه

سلطه گروه دیگری قرار می‌گیرند. بنابراین، رابطه میان حکومت و مردمش حتماً سیاسی است و همچنین رابطه میان کارفرما و کارگر در کارخانه و روابط اعضای خانواده - زن و شوهر، والدین و فرزندان - نیز سیاسی است.

تعریف «امر سیاسی» صرفاً در حوزه نظری مطرح نیست. نظر فمینیست‌ها این است که نابرابری جنسی دقیقاً بدین سبب پابرجا مانده است که تقسیم کار رایج در جامعه امری «طبیعی» انگاشته می‌شود نه «سیاسی». این پیش از این در عنوان کتاب جین. الشتین (Jean B. Elshtain) به نام «مرد عمومی، زن خصوصی»^۱ (۱۹۸۱) به وضوح مطرح شده است.

نهادهای عمومی منتقل شود. مثلاً مسئولیت سنگین پرورش بچه را می‌توان با تدارک امکانات رفاهی بیشتر برای خانواده و تأسیس کودکستان یا مهدکودک در محل کار کاهش داد. در واقع تعلیم و تربیت کودک باید تماماً به عهده جامعه باشد. به هر حال، آنچه فمینیست‌های «موج دوم» را از پیشینیان «موج اول» نشان متمایز می‌کند، این است که آنها نمی‌پذیرند سیاست جلوری در خانه متوقف می‌شود و این اعتقاد آنها در شعار «امر شخصی، امر سیاسی است»، تبلور می‌شود. آنان بر این باورند که انقیاد جنس مؤنث در تمام شئون زندگی وجود دارد و از بسیاری جهات ریشه‌اش در

آندرو هیوود
ترجمه رزا افتخاری

چهار مبحث اساسی

مرد عمومی، زن خصوصی؛ پدرسالاری؛ جنس و

● فمینیست‌ها بر این باورند که انقیاد جنس مؤنث در تمام شئون زندگی وجود دارد و از بسیاری جهات ریشه‌اش در خود خانواده است.

خود خانواده است. به همین سبب، فمینیست‌های مدرن تمام توجه خود را بر تحلیل این نکته متمرکز کرده‌اند که چه چیز را می‌توان «سیاست زندگی روزمره» خواند. این تحلیل، روند تعلیم و تربیت - که از طریق آن کودکان نقش‌های جنسی «مؤنث» و «مذکر» را پذیرا می‌شوند، تقسیم کار در خانه و همچنین سیاست‌های شخصی و رفتارهای جنسی را دربرمی‌گیرد.

پدرسالاری

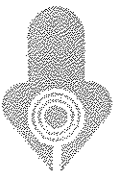
فمینیست‌ها معتقدند که جنسیت، همچون طبقه اجتماعی، نژاد یا ملیت، یک شکاف اجتماعی عظیم ایجاد می‌کند. در واقع، بعضی معتقدند که جنسیت عمیق‌ترین و از نظر سیاسی مهم‌ترین تقسیم‌بندی اجتماعی است. بنابراین، فمینیست‌ها درست با

حوزه عمومی زندگی که شامل سیاست، کار، هنر و ادبیات می‌شود، به‌طور سنتی، در بد قدرت مردان است در حالی که هستی زنان اساساً به حوزه خصوصی محدود شده که حول خانواده و امور خانه می‌گردد. اگر سیاست تنها در حوزه عمومی کاربرد داشته باشد، نقش زنان و مسئله برابری جنسی از موضوعات کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت سیاسی خواهد بود. زنان، محصور شده در نقش‌های خصوصی زن خانه‌دار و مادر، در واقع از حوزه سیاست کنار گذاشته می‌شوند.

بنابراین، فمینیست‌ها می‌خواهند تقسیم‌بندی «مرد عمومی» و «زن خصوصی» را از میان ببرند اما خود آنان هم همیشه تلقی یکسانی از مفاهیم «عمومی» و «خصوصی» یا نحوه از میان برداشتن آن ندارند. تلقی برخی فمینیست‌ها از راهی، فرار از هستی محدود خانگی در خانه و خانواده است. بنابراین، آنان آزادی زنان را در این می‌دانند که بتوانند همپای مردان وارد حوزه عمومی شوند؛ یعنی بتوانند ادامه تحصیل دهند، در کاری به صورت حرفه‌ای وارد شوند و یا وارد زندگی عمومی شوند. گروه دیگری از فمینیست‌ها معتقدند که راهی فقط در صورتی تحقق می‌یابد که بخشی و یا حتی تمامی مسئولیت‌های زندگی خصوصی به دولت یا دیگر

می‌توان با آنها مقابله کرد و از میانشان برداشت. برای این کار، آنها نه تنها تفسیر جدیدی از روابط زندگی سیاسی ارائه داده‌اند بلکه با نظر مرسوم درباره امور «سیاسی» مخالفت می‌کنند. فمینیست‌ها، به‌ویژه، تأکید دارند که چون زندگی خصوصی - رفتارهای شخصی، خانوادگی و جنسی - امری به‌شدت سیاسی است بنابراین موضوع مناسبی برای تحلیل سیاسی است.

برداشت‌های سنتی از آنچه «سیاسی» انگاشته می‌شود، سیاست را در «حوزه امور عمومی» قرار می‌دهد. سیاست معمولاً فعالیتی است که در «حوزه عمومی» یعنی نهادهای دولتی، احزاب سیاسی، گروه‌های فشار و مباحث عمومی قرار دارد. زندگی خانوادگی و روابط شخصی، به‌طور طبیعی، بخشی از «حوزه خصوصی» اند و بنابراین «غیرسیاسی» تلقی می‌شوند. اما فمینیست‌ها تأکید می‌کنند که سیاست فعالیتی است که تمام گروه‌های اجتماعی درگیر آند و فقط محدود به امور دولتی یا گروه‌های عمومی نیست. هر جا و هرگاه که تضاد اجتماعی وجود دارد، سیاست نیز در بین است. مثلاً، میلِت (Millet) سیاست را چنین تعریف می‌کند: «سیاست یعنی روابط قدرت‌مدارانه، یعنی آرایش‌هایی که از طریق آن گروهی از مردم تحت



همان استدلالی که جامعه‌شناسان نظریه «سیاست طبقاتی» را مطرح کردند، نظریه «سیاست جنسی» را ارائه کردند. آنها «جنس‌گرایی» را هم شکلی از انقیاد می‌دانند که ذهنیتی مشابه «نژادپرستی» یا انقیاد نژادی به وجود می‌آورد. اما، در نظریه سیاسی متداول، انقیاد جنسی نادیده گرفته شده و جنسیت یک مقوله مهم سیاسی به شمار نمی‌آید. در نتیجه، فمینیست‌ها مجبور بوده‌اند با ارائه مفاهیم و نظریه‌های جدید ثابت کنند که نظام جامعه بر نابرابری جنسی و انقیاد استوار است.

فمینیست‌ها از مفهوم پدرسالاری برای تبیین رابطه قدرت‌مدارانه میان زن و مرد استفاده می‌کنند. این اصطلاح در معنای دقیق‌تر به برتری شوهر/ پدر در خانواده و در نتیجه وابستگی زن و بچه‌ها به او اشاره دارد. برخی از فمینیست‌ها «پدرسالاری» را تنها در همین معنای خاص و محدود آن به کار می‌برند تا ساختار خانواده و سلطه پدر بر آن را توصیف کنند و ترجیح می‌دهند برای توضیح روابط جنسی جامعه در سطح وسیع، اصطلاحات

فرهنگ‌های مختلف و زمان‌های مختلف بسیار متفاوت است. آنان معتقدند که در کشورهای غربی وضعیت اجتماعی زنان در قرن بیستم پیشرفت چشمگیری کرده، از جمله موفقیت در کسب حق رأی، امکان تحصیل در مقاطع بالاتر، تغییر قانون ازدواج و طلاق، قانونگذاری برای سقط جنین و غیره. اما در بخش‌هایی از جهان سوم پدرسالاری هنوز به شکلی جبارانه و مخوف اعمال می‌شود: ۸۰ میلیون زن، عمدتاً در آفریقا، هنوز ختنه می‌شوند، عروس‌کشی هنوز در هند رواج دارد و اجبار برای تهیه جهیزیه سبب می‌شود که اغلب میلی به داشتن فرزند دختر نداشته باشند و گاهی اوقات حتی او را از بین ببرند.

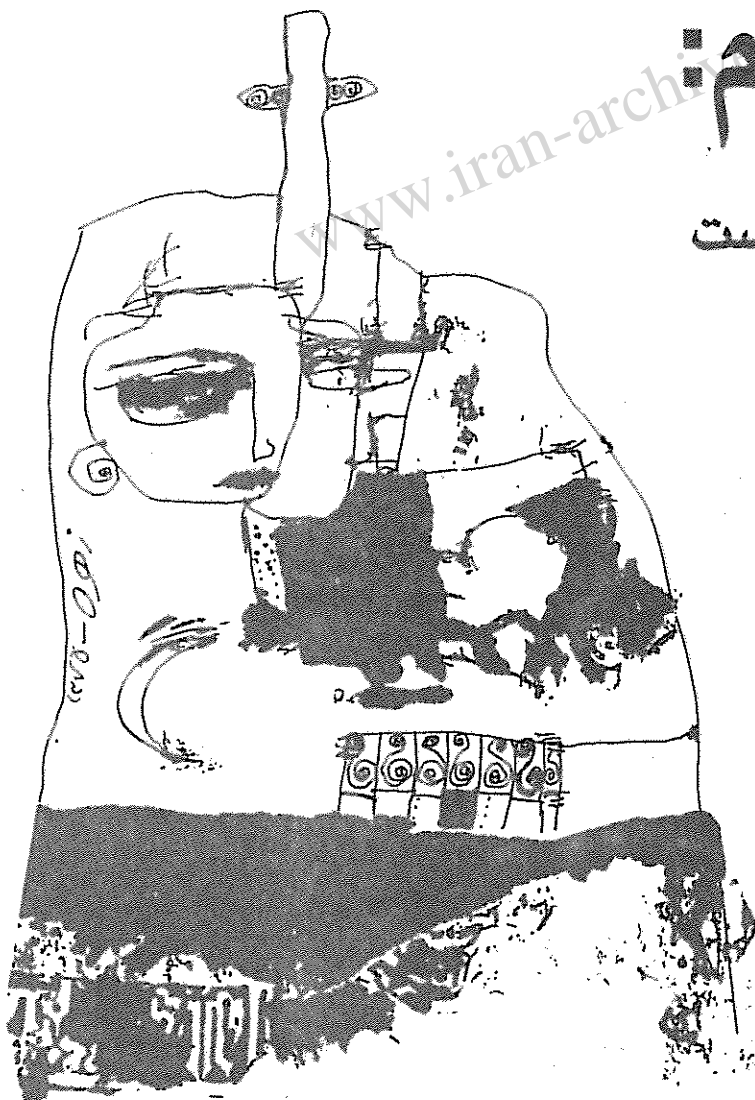
فمینیست‌ها در مورد عمومی بودن نهاد پدرسالاری با هم اختلاف نظر دارند. بعضی معتقدند که در جوامع باستانی مادرسالاری حاکم بوده و استناد آنها به این واقعیت است که در مذاهب بت‌پرستی غالباً الهیه‌ها پرستیده می‌شده‌اند. اما شواهد مردم‌شناسی در مورد مادرسالاری‌های

باستانی، در بهترین ارزیابی، ناقص است. رسم الهه‌پرستی ممکن است بیانگر این باشد که جس مؤنث در روزگار قدیم محترم و معزز بوده اما ثابت نمی‌کند که زنان زمانی بر مردان تسلط داشته‌اند یا حتی با آنها برابر بوده‌اند. تلاش برای یافتن شواهدی دال بر وجود جوامع مادرسالار تا حدی بازنتاب این تمایل است که ثابت شود نهاد پدرسالاری اجتناب‌ناپذیر نیست و بنابراین می‌توان آن را برچید. به هر صورت، حتی اگر تمام جوامع پیشین و معاصر پدرسالار بوده باشند، گواه آن نیست که تسلط مردان طبیعی یا اجتناب‌ناپذیر است. هدف فمینیسم سرنگونی پدرسالاری و خاتمه انقیاد جنسی است اما فمینیست‌ها گاهی چندان مطمئن نیستند که این مقوله‌ها در عمل چه معنایی می‌دهد و چگونه به دست می‌آید. زنان همیشه خواستار برابری با مردان بوده‌اند اما برابری معانی بسیار مختلفی دارد: اولاً زنان با کدام مردان می‌خواهند برابر باشند؟ خود جامعه مردانه هم سلسله‌مراتبی است و تقسیمات طبقاتی و نژادی

فمینیسم

جنسیت، جنس و سیاست

روشن‌تری چون «برتری جنس مذکر» یا «سلطه جنس مذکر» را به کار ببرند. به هر صورت، فمینیست‌ها معتقدند که سلطه پدر در خانواده نهاد برتری مرد در نهادهای دیگر است. بسیاری حتی پیش‌تر می‌روند و می‌گویند خانواده پدرسالار هسته مرکزی روند نظام‌مند سلطه جنس مذکر است و این سلطه از طریق خانواده در تمام حیطه‌های زندگی - تحصیل، کار و حتی سیاست - بازتولید می‌شود: پس «پدرسالاری» معمولاً در مفهوم وسیع‌تری به کار می‌رود و، به بیان ساده، به معنای «حاکمیت مردان»، هم در خانه و هم بیرون از خانه، است. میلث «حکومت پدرسالارانه» را نهادی می‌داند که از طریق آن «نیمی از جمعیت که مؤنث‌اند، تحت کنترل نیمی دیگر که مذکرند، قرار می‌گیرند.» به نظر او پدرسالاری دو اصل دارد: «جنس مذکر باید بر جنس مؤنث سلطه داشته باشد، جنس مذکر بزرگ‌تر باید بر کوچک‌تر از خود سلطه داشته باشد.» بنابراین، جامعه پدرسالار جامعه‌ای سلسله‌مراتبی است، با مشخصه انقیاد بر مبنای جنس و نسل. با این همه، مفهوم پدرسالاری بسیار گسترده است. فمینیست‌ها اعتقاد دارند که مردان، در تمام جوامع، زنان را تحت سلطه درآورده‌اند اما می‌پذیرند که شکل و میزان انقیاد جنسی در



● به نظر «میلت» پدرسالاری دو اصل دارد: «جنس مذکر باید بر جنس مؤنث سلطه داشته باشد، جنس مذکر بزرگتر باید بر کوچکتر از خود سلطه داشته باشد.» پس جامعه پدرسالار جامعه‌ای سلسله مراتبی است با مشخصه انقیاد بر مبنای جنس و نسل.

چشمگیری دارد. فمینیست‌های قرن نوزدهم عموماً زنان طبقه متوسطی بودند که می‌خواستند از امتیازات و حقوق همسران و پسرانشان - یعنی مردان طبقه متوسط - بهره‌مند شوند. ثانیاً زنان در چه چیزی می‌خواهند برابر باشند؟ اینجاست که فمینیست‌ها از هم جدا می‌شوند. فمینیست‌های لیبرال می‌گویند که زنان باید از نظر قانونی و سیاسی با مردان برابر باشند، آنان باید «حقوق برابر» کسب کنند تا بتوانند در شرایط برابر با مردان، بدون توجه به زن یا مرد بودن، رقابت کنند. فمینیست‌های سوسیالیست معتقدند تا زمانی که زنان «برابری اجتماعی» به دست نیاورده‌اند، کسب حقوقی برابر بی‌معناست و کسب برابری اجتماعی منوط به از بین رفتن انقیاد جنسی و طبقاتی، هر دو با هم، است. ثالثاً برخی فمینیست‌ها خود عقیده برابری را ناشی از سوءتفاهم یا اعتقادی صرفاً ناپسند می‌دانند. تمایل به برابری با مردان بدین معناست که زنان «هویت مردانه» ندارند، یعنی این‌که آنان اهداف خود را در چارچوب آنچه مردان تأکید داشته‌اند، تعیین کنند؛ یعنی این‌که آنها می‌خواهند «مثل مردان» باشند. فمینیست‌ها خواستار سرنگونی پدرسالاری‌اند اما نه با الگو قراردادن مردان که آنها را ملزم می‌کند خود را با رفتارهای جاه طلبانه و تهاجمی، که مشخصه جامعه مردانه است، تطبیق دهند. به‌زعم بسیاری از فمینیست‌ها، «وهایی» یعنی امکان پیشرفت و موفقیت زنان یا، به عبارت دیگر، کسب «هویت زنانه».

برای مبارزه با پدرسالاری و محو آن، فمینیست‌ها باید بفهمند که این نهاد چگونه پدید آمده و چگونه دوام یافته است. درک وجود پدرسالاری مشکل است زیرا تسلط مردان در سطوح بسیار متفاوت و در کلیه نهادهای اجتماعی گسترده است. مثلاً تسلط مردان در ساختار خانواده سنتی و روند تربیتی آن، در گونه‌های فرهنگی زنان در رده‌های بالای سیاست، تجارت، زندگی حرفه‌ای و عمومی، در نقش مفعول جنسی و همچنین در آزار فیزیکی و خشونت که مردان برای کنترل زنان اعمال می‌کنند، کاملاً قابل مشاهده است. فمینیست‌ها از

پدرسالاری تحلیل واحد یا ساده‌ای ندارند. بعضی معتقدند پدرسالاری از خانواده و روند اجتماعی شدن بر مبنای جنسیت ریشه می‌گیرد. برخی دیگر بر این باورند که تحولات بهتر و فرصت‌های شغلی بیشتر می‌تواند نابرابری را از بین ببرد. از نظر بعضی فمینیست‌ها نظام اقتصادی منشأ انقیاد است، اما بعضی دیگر می‌گویند زنان از ترس تجاوز و خشونت مردان تحت کنترل خود آنان قرار می‌گیرند. در این میان سزال اصل قابل اهمیت طبیعت و تربیت در شکل‌گیری رفتار آدمی است. آیا بشر با شخصیتی معین و غیرقابل تغییر زاده می‌شود؟ یا تجارب اجتماعی، شخصیت افراد را شکل می‌دهد؟ اگر فمینیست‌ها می‌خواهند زنان از قید پدرسالاری برهند، باید بتوانند میان عوامل بیولوژیکی و غیرقابل تغییر طبیعت بشری و آن رفتارها و عاداتی که در جامعه شکل می‌گیرد و در نتیجه قابل اصلاح است، فرق بگذارند.

جنس و جنسیت

خصوصیت مشترک تمام بحث‌های ضدفمینیستی این است که می‌گویند تقسیم‌بندی‌های جنسیتی موجود در جامعه امری «طبیعی» است؛ یعنی مردان و زنان صرفاً آن نقش‌های اجتماعی را اجرا می‌کنند که طبیعت در وجود آنها نهاده است. گفته می‌شود که سرشت جسمی و کالبدی زن برای فرمانبرداری و انجام نقش خانگی در جامعه مناسب است و به عبارتی، «زیست‌شناسی تعیین‌کننده تقدیر آدمی است». اما در واقع، تمام این بحث‌های زیست‌شناختی بی‌مایه است. مغز زن شکن است، طبق گفته مردان متعصب هوادار تمعیض جنسی، کوچکتر از مغز مرد باشد اما به نسبت جرمش نسبتاً بزرگتر است که معمولاً گواه دقیق‌تری برای هوش است. به‌علاوه، زنان معمولاً از نظر جسمی از مردان ضعیف‌تر و کم‌عضله‌ترند. این امر تا حدی بازتاب عوامل اجتماعی است: مردان همواره ترغیب شده‌اند که کار بدنی و خارج از خانه انجام دهند، ورزش کنند و خود را به هیئت ویژه «جنس مذکر» درآورند. به هر حال، توان جسمی در جوامع کشاورزی و جوامع اولیه صنعتی مهم بوده اما این عامل در جوامع پیشرفته‌ای که ابزار و ماشین بسیار کارآمدتر از زور بازوی بشر است، ارزش ناچیزی دارد. در جهان تکنولوژیکی ربات‌ها و ریز تراشه‌ها، عضله‌های قوی مرد به کاری نمی‌آید. به هر حال کار سخت بدنی که بدن مرد برای انجام آن مناسب‌تر است؛ به‌طور سنتی، به وسیله مردمی انجام می‌شود که موقعیت طبقاتی پایینی دارند نه آنان که در قدرتند. مع‌ذالک، آن عامل زیست‌شناختی‌ای که همیشه به موقعیت اجتماعی زنان ربط داده می‌شود، توانایی به دنیا آوردن فرزند است.

بدون شک زایمان، و این‌که زنان عادت ماهانه می‌شوند و به بچه شیر می‌دهند، خصیصه‌ای است منحصر به جنس مؤنث. به هر حال، این

واقعیت‌های زیست‌شناختی به هیچ‌وجه نقطه ضعف محسوب نمی‌شود و سرنوشت اجتماعی زنان را مقدر نمی‌کند. زنان ممکن است مادر شوند اما مجبور نیستند با وقف اوقات خود در خانه و خانواده، پرستاری، تعلیم و تربیت و پرورش کودک را به‌عهده بگیرند. رابطه به دنیا آوردن کودک و پرورش او بیش از آن‌که زیست‌شناختی باشد، فرهنگی است. از زنان انتظار می‌رود که در خانه بمانند، بچه‌ها را بزرگ کنند و امور خانه را انجام دهند زیرا ساختار سنتی زندگی خانوادگی این‌طور ایجاب می‌کند. انجام دادن امور خانه می‌تواند وظیفه شوهر هم باشد یا در «خانواده‌های متفاران» به‌طور مساوی میان زن و مرد تقسیم شود. به‌علاوه، پرورش کودک می‌تواند به‌عهده جامعه یا دولت باشد یا با کمک بستگان انجام شود، همان‌طور که در «خانواده‌های گسترده» انجام می‌شود. از طرف دیگر، خطاست که به دنیا آوردن فرزند را نقطه ضعفی اجتماعی به حساب آوریم که زنان را از ایفای نقش در حوزه زندگی عمومی یا ادامه زندگی حرفه‌ای بازمی‌دارد. در کشورهای توسعه یافته، زایمان غالباً و قهراً بسیار کوتاه در زندگی شغلی زن ایجاد می‌کند. از همه مهم‌تر این‌که توانایی زایش باید از منزلت والای اجتماعی برخوردار باشد و نماد آفرینندگی و ضامن بقای نسل بشر محسوب شود. در واقع، برخی فمینیست‌ها معتقدند که پدرسالاری حاصل ترس مردان از قدرت زنان است و قدرت زنان در ویژگی‌های جنسی، باروری و نقش مادری آنان نهفته است. در نتیجه مردان می‌خواهند با محول کردن مسئولیت خانه و امور خانه‌داری به زنان قدرت آنان را بگیرند.

با وجود این به‌رغم آن‌که زیست‌شناسی تعیین‌کننده تقدیر فرد نیست، نمی‌توان اختلافات جسمی زن و مرد را نادیده گرفت. برای فمینیست‌هایی که خواهان بهبود نقش زنان و تأسیس جامعه غیرجنس‌گرا هستند، بسیار مهم است که بدانند این اختلافات جسمی تا چه حد بنیادی است. برای بررسی این موضوع فمینیست‌ها معمولاً میان جنس (sex) و جنسیت (gender) تمایز قابل می‌شوند. «جنس» به عوامل زیست‌شناختی‌ای اطلاق می‌شود که «مرد» را از «زن» متمایز می‌کند و بنابراین غیرقابل تغییر است. اما «جنسیت» مقوله‌ای فرهنگی است و به نقش‌های متفاوتی مربوط می‌شود که جامعه به زنان و مردان نسبت می‌دهد و بدین ترتیب میان گونه‌های «مذکر» و «مؤنث» تمایز قابل می‌شود. اندیشه‌های پدرسالارانه تمایز میان جنس و جنسیت را نادیده می‌گیرد و تمام تمایزهای اجتماعی زنان و مردان را حاصل زیست‌شناسی یا کالبدشناسی می‌داند. فمینیست‌ها نه تنها اصرار دارند که هیچ ربط ضروری یا منطقی‌ای میان جنس و جنسیت وجود ندارد بلکه، برعکس، تأکید دارند که اختلافات جنسیتی تماماً فرهنگی است و بنابراین به همه افراد تحمیل می‌شود.

اغلب فمینیست‌ها معتقدند که اختلافات



جنسی مردان و زنان نسبتاً ناچیز است و نمی‌تواند تبیین یا توجیه تمایزات جنسی باشد. در نتیجه، طبیعت بشر اساساً دوجنسی یا بی‌جنس و حامل خصوصیات هر دو جنس انگاشته می‌شود. تمام افراد بشر، فارغ از جنس، وارث خصوصیات ژنتیکی پدر و مادرشان هستند و بنابراین ترکیبی از ویژگی‌ها و خصوصیات هر دو را به دست می‌آورند. براساس چنین دیدگاهی، اختلافات جنسی واقعیات زیست‌شناختی زندگی هستند اما این اختلافات اهمیت اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی ندارند. زنان و مردان نباید براساس جنس داوری شوند بلکه باید به هر کس به عنوان «شخص» یا «فرد» نگریست. پس هدف فمینیسم برتری «فردیت» است. اختلافات جنسی تماماً ساختگی است و باید از بین برود. به قول سیمون دو بووار: «زنان را این‌گونه شکل می‌دهند، آنان این‌گونه زاده نمی‌شوند.» اختلافات جنسی را جامعه به وجود می‌آورد و سبب می‌شود زنان خود را با گونه‌ای رفتار «زنانه» تطبیق دهند که آنان را ملزم می‌کند منفعل و «طبیع باشند و فقط به خانه‌داری و مسئولیت‌های خانوادگی بسنده کنند. و دقیقاً به همین شیوه، مردان را ترغیب می‌کند که «مردانه»، جسور، مهاجم و بلندپرواز باشند و خود را برای کار، سیاست و زندگی عمومی مهیا کنند. در جامعه پدرسالار، زنان طبق انتظارات و نیازهای مردان شکل داده می‌شوند. از آنان می‌خواهند خود را با یکی از گونه‌های زنانه، که همه ساخته دست مردان است، تطبیق دهند: مادر، زن خانه‌دار، مادونسا، روسپی و... در این میان مسئولیت‌های هر دو جنس تحریف می‌شود. زنان ترویج می‌شوند که طبیعت «مردانه» خود را سرکوب کنند؛ آنان نباید پرسروصدا، جسور یا بلندپرواز باشند. مردان هم مجبور می‌شوند وجه «زنانه» خود را نادیده بگیرند، احساسات و واکنش‌های عاطفی و ملایم را پس بزنند: «مرد گنده که گریه نمی‌کند!»

به هر حال، همه فمینیست‌ها اعتقاد ندارند که می‌توان اختلافات جنسی را از میان برداشت. برخی از موضع «هودار زنان» می‌گویند اختلافات جنسی اهمیت سیاسی و اجتماعی دارد. براساس دیدگاهی که بعضی آن را «ذات باوری»^۳ می‌نامند، طبیعت ذاتی زنان و مردان اساساً با هم متفاوت است. آنان بر این باورند که روحیه مهاجم و بلندپرواز مردان و شخصیت خلاق و احساساتی زنان ناشی از اختلافات هورمونی و ژنتیکی است نه صرفاً ناشی از ساختار جامعه. بنابراین، صورت آرمانی دادن به دوجنسی بودن افراد و فراموش کردن اختلافات جنسی خطاست. زنان باید ویژگی‌های متمایز جنس مؤنث را بشناسند و پاس بدانند. آنان باید در پی آزادی باشند اما نه همچون «افراد» بدون جنس بلکه همچون زنانی رشدیافته و پربار. این طرز تفکر به ظهور فمینیسم فرهنگی منجر شده است که صنایع دستی، کارهای هنری و ادبی زنان را دگرگون کرده و به تجاری ارجح می‌نهد که منحصر

به زنان است و حسن «خواهری» را ترویج می‌کند: به دنیا آوردن بچه، مادر شدن و قاعدگی. چنین تحلیلی تصویر کاملاً متفاوتی از مردان ارائه می‌دهد. اگر روحیه تهاجمی و متعصب مردانه بر اثر عوامل زیست‌شناختی باشد و نه شرایط اجتماعی، پس مردان «دشمن» محسوب می‌شوند، اصلاح‌ناپذیر و تغییرناپذیرند و نمی‌توانند خود را با جامعه غیرجنس‌گرا تطبیق دهند. بدین ترتیب برخی فمینیست‌ها بر جدایی از مردان و جامعه مذکر پافشاری می‌کنند، تصمیمی که نتایج حادی برای راهبردهای سیاسی و شخصی و رفتار جنسی آنان پدید آورده است.

جنس و سیاست

فمینیسم ایدئولوژی چندلایه‌ای است که سه سنت فکری لیبرال، سوسیالیست و رادیکال را دربرمی‌گیرد. اما عقاید فمینیست‌ها از زبان محافظه‌کاران یا حامیان جناح راست سیاسی شنیده نمی‌شود. محافظه‌کاران برآنند که جامعه واحدی «ارگانیک» است و از ضرورتی طبیعی به وجود آمده. بنابراین، ساختار پدرسالاری جامعه و تقسیم کار جنسی به «مرد عمومی» و «زن خصوصی» طبیعی و اجتناب‌ناپذیر شلداد می‌شود. زنان، خانه‌دار و مادر زاده می‌شوند و طغیان علیه این تقدیر پیچیده و خطاست. در بهترین ارزیابی، محافظه‌کاران می‌گویند برابری جنسی را بدین معنی قبول دارند که مسئولیت‌های خانوادگی زنان درست به اندازه وظایف عمومی مردان اهمیت دارد.

بنابراین مردان و زنان «برابر اما متفاوت» اند. اما نوعی فمینیسم ارتجاعی نیز تحت شرایط خاصی پدید آمده است. این شرایط خاص زمانی به وجود آمده که به سبب یک تغییر اجتماعی سریع، جایگاه سنتی و موقعیت زنان به خطر افتاده است، مانند جنگ داخلی آلمان. سوسیال ناسیونالیست‌ها دشمن فمینیست‌ها بودند. نقش زن در یکی از شعارهای نازی‌ها خلاصه شده: «بچه، کلیسا و آشپزخانه». در دوران نازی‌ها نوعی تب مادری به وجود آمد که به مادرهای خانواده‌های پرجمعیت مدال می‌دادند و سالگرد تولد مادر هیتلر را جشن می‌گرفتند. بدین ترتیب زنان به جرگه نازی‌ها و تشکیلات زنان آنها کشیده شدند. سازمان زنان سوسیال ناسیونالیست تا سال ۱۹۳۹ بیش از ۲۳ میلیون عضو داشت. علت هم این بود که روند صنعتی کردن فشار مضاعفی بر دوش زنان آلمانی وارد می‌گردد. در طول دهه ۲۰، زنان زیادی به نیروی کار پیوستند. آنان معمولاً حقوق کم و شغل‌های کم‌اهمیت داشتند اما در عین حال ناچار بودند نقش خانگی سنتی خود را به‌عنوان زن خانه‌دار و مادر ایفا کنند. سوسیال ناسیونالیسم بسیار جذاب بود زیرا وعده می‌داد که تفاوت

● برخی فمینیست‌ها بر جدایی از مردان و جامعه مذکر پافشاری می‌کنند؛ تصمیمی که نتایج حادی برای راهبردهای سیاسی و شخصی و رفتار جنسی آنان پدید آورده است.

حوزه‌های خصوصی و عمومی زندگی را از میان برمی‌دارد، زنان را در دنیای کار محافظت می‌کند و در ضمن نقش سنتی خانوادگی زنان را اعتلا می‌دهد. در واقع، زنان آزادی و رهایی خود را در ترک حوزه عمومی و تسلط مجدد بر خانه و خانواده جست‌وجو کردند. به‌علاوه، رشد تشکیلات زنان به گروه کوچکی از زنان، از قبیل گرتروود اسکولتز - کلینک (G. scholtz-klink)، رهبر زنان نازی، فرصت داد که قدرت و نفوذ یابند؛ هرچند که قرار بود سردمداران نازی صرفاً مرد باشند.

مشکلات مشابهی نیز از گسترش فمینیسم در بعضی از کشورهای جهان سوم جلوگیری می‌کند. به‌ویژه، در کشورهای مسلمان تمایز بسیار مشخصی میان موقعیت اجتماعی مردان و زنان وجود دارد. بدین ترتیب آنان در برابر عقاید فمینیستی که اخلاق سنتی و اصول مذهبی را به چالش می‌طلبد و بنابراین بیگانه و سراسر غریبی می‌نماید، شدیداً مقاومت می‌کنند. مع‌ذالک، اکنون به نقش زنان توجه بیشتری می‌شود، هم به دلیل نفوذ تدریجی فرهنگ غربی، به‌ویژه در مناطق شهری، و هم به دلیل تأکید زیاد بر قوانین متقن اسلامی در کشورهای چون ایران، پاکستان و سوئدان که بنیادگرایان قدرت یافته‌اند. مثلاً انتصاب بی‌نظیر بوتو به مقام نخست‌وزیری در سال ۱۹۸۸ به بحث‌های بسیار تندی در جهان اسلام به وجود آورد که آیا زنان می‌توانند در رأس حکومت اسلامی قرار گیرند؟ در برخی موارد، نوعی فمینیسم اسلامی، به‌ویژه در ایران، به وجود آمده که زنان از اعمال مقررات جدی پوشش و جدایی زنان از زندگی عمومی حمایت کرده‌اند با این امید که چنین اقداماتی موجب حرمت به زنان شود و در نتیجه موقعیت اجتماعی آنان را اعتلا بخشد ■

یادداشت‌ها:

- 1) Public Man, Private Woman
- 2) Sexism
- 3) Essentialism

منبع:

Andrew Heywood, *Political Ideologies, an Introduction* (London, Macmillan, 1993), pp. 220-229

پس از انتشار نقد امیرحسین چهل تن بر این مه‌زنا در شمارهٔ پیشین، مقاله‌ای یا شاید پاسخی غیرمستقیم از سوی نویسندهٔ این کتاب، مسعود بهنود، به ما رسید. از آنجا که «زنان» با هر بهانه‌ای آمادهٔ گشودن عرصه‌ای برای گفت‌وگو و تبادل نظر است، این نوشتار را نیز به نقد و نظر خوانندگان می‌گذاریم. ■

خواهرم کوچک بود وقتی که با گیسو بافته و فرقی از میان باز کرده از مدرسه به خانه آمد. پرسان که: «قدیما زن نبود؟» و تا خندهٔ بزرگ‌ترها را دید، برای آن‌که بدانیم آن سوال از کجا در سغز کوچکش نقش بسته، گفت: «آخه، تمام کتاب تاریخمان را گشتیم، هیچ زنی در آن نبود.» راستی هم نبود. و در سال‌های بعد هم اگر از اهل تاریخ مقاله‌ای دربارهٔ زنان خواندیم، از مقولهٔ «مکر زنان» و «نقش زنان در به راه انداختن جنگ‌ها» بود، که انگار زنان در طول تاریخ جز در کار عشوگری و فریفتن سلاطین و فتنه‌انگیزی بین مردان ساده‌دل به‌کار دیگری نبوده‌اند، و البته در کار شریف زبایدن شهزادگان، دزدان و یاغیان، و تحریک حس مقدس غیرت مردان.

خواهرم به سراغ متون ادبی نرفته بود ورنه لابد باید می‌پرسید: چرا نباید با زنان مشورت کرد؟ چرا سگ‌ها از زنان باوفاترند؟ و صدها چوای دیگر. و وقتی می‌دید در تاریخ ادبیات پربار ایران نیز نامی از زنی نیست، مطمئن‌تر می‌شد که قدیم‌ها زن نبود یا اگر بود، در قاب مینیاتوری رقص‌کنان یک جام پاده به دست داشت و آن پیرمرد آشفتمسوی (مثلاً تمام شاعران تاریخ) مخمور و مست، آرزومند او.

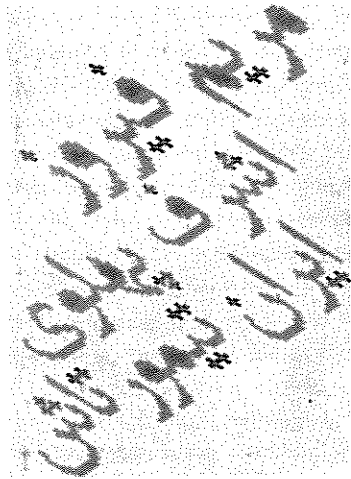
تا بدانیم چه ستمی بر زنان ما در تمامی تاریخ رفته است، باید سال‌ها می‌گذشت، که گذشت. و باز باید سال‌ها می‌گذشت تا بدانیم ستم مضاعفی بر زنان اهل علم و نظر رفته که این ظلم را درمی‌یافتند و مانند پروین خون می‌خوردند که چرا در جلسات ادبی اعتصام‌الملک، پدرش، ده‌ها ناظم و قاضیه‌پرداز کم‌استعداد خود می‌نمایند و کسی از او با آن‌همه ذوق و استعداد سراغی نمی‌گیرد. تازه این حکایت پدری اهل علم و ادب بود ورنه دیگران چه بسا دختر خود را به جرم نوشتن شعر و پنهان کردن کاغذ و قلم زیر شلاق کبود کرده باشند و یا خانواده را از تنگ داشتن چنین کسی نجات داده باشند. در همین آغاز قرن پانزدهم هجری، هفتاد پیش در یک مجلس ختم، از واعظی که قصد داشت درد از دست دادن برادر را بگوید و حاضران را با غم صاحب عزرا آشنا کند، شنیدم که می‌گفت: لقمان از حج باز آمده بود. به او گفتند: پدرت مُرد. پاسخ داد: خدایش بیمارزد که بسیار در دهر زیسته بود. گفتند: مادرت درگذشت. گفت: از رنج دنیا زست. گفتند: خواهرت جوانمرد شد. گفت: ناموسم حفظ شد. اما وقتی خبر دادند برادرت از دنیا رفت، بر سر کوفت که...

من یکی از زمانی که به یاد دارم، در این فکر

مسعود بهنود

قدیما زن نبود؟

مسعود بهنود



بودم که درد و رنج زنانی را کشف کنم که از پدر و برادران خود سر بوده‌اند و فقط به جرم آن‌که زن خلق شده‌اند، ناگزیر شده‌اند از پشت پرده نظاره‌گر دنیا باشند. بر این باورم که زنانی چون مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه، و اشرف پهلوی نیز از آن‌رو به کارهایی افتاده‌اند که جز بدنامی از آن نمانده که در خود توان و هوشی سراغ کرده‌اند. به درست یا غلط. و دیده‌اند به گناه زن بودن ناگزیر از آنند که جنس دوم و ضعیف به‌مانند و شاهد قدرت‌نمایی ضعیف‌تری باشند که تنها به‌خشان این بوده که مرد به دنیا آمده‌اند، یعنی جامعهٔ مردسالار اول آنها را تحقیر کرد و چون به کار دیگر افتادند، رخت چرک‌هایشان را در برابر چشم‌ها به بند آویخت. و این را نخست‌بار در رسالهٔ بی‌بی‌خانم استرآبادی دیدم که نوهٔ مجتهد بزرگ، آخوند ملا کاظم مازندرانی، بود و وقتی رسالهٔ تادیب‌النسوان را خواند، خورش به جوش آمد و قلم برگرفت و الحق از عهده برآمد و در معایب الرجال پنهان مردان امردان را بر آب داد و لحافشان را پنبه زد. و باور دارم بی‌بی‌ها تنها نبود بلکه ده‌ها رساله چون این نوشته شده و همه در گوشه و کنار پستوها و لای ات‌وآشغال‌های خانه‌های قدیمی مدفون شده و ورثه نیز آن را آن‌قدر ارزشمند ندیده‌اند که گوشه‌ای بنهند، و چه بسا در همان زمان نگارش شوهر و برادر و پدر با غیرتی آن را به آب شسته باشند. چنان‌که در این دوران که روزگار دیگر شد، اهل فضلی مانند خانم‌ها فخری قویمی، علیرا عقیقی به‌حشایشی و افسانه‌نجم‌آبادی با چه زحمتی توانسته‌اند از این گوشه و آن گوشه‌سندی و رساله‌های گرد آورند تا به نسل امروز بگویند که قدیم‌ها هم زن در ایران بوده است؛ چنان‌که آقای عبدالحسین ناهید وقتی که نقش زنان را در جنبش مشروطیت بازگو می‌کرد. اما هنوز کارها باید کرد. من که جان‌پروردهٔ یکی از آن زنانم که باید آنان را شناخت تا دانست که چه ستمی بر زنان باسواد و اهل نظر در این ملک رفته است، بر خود فرض می‌دانم به‌قدر مقدور و میسر از لای چینی‌بندزده‌های خاطرات و متفولات و مکتوبات رساله‌ای پلید آورم تا شاید خواهرم از این خیال بیرون‌آید که قدیم‌ها زنی نبوده است؛ گرچه لابه‌لای هرچه از وطب و یابس که به‌هم می‌یافم، اثری و نقشی از این خیال می‌توان دید. این مه‌زنا را هم نوشتم به همین خیال، و روایتی دیگر نیز در دست دارم از زندگی زنی که خاتون نام داشت و اگر بگویم سه قرن، دست‌کم در یک سده از تاریخ ایران زندگی ایرانیان زیر تأثیر کارهای او بود.

و اینها بخشی از بیبی است که به یک زن دارم؛ آن‌که جان‌پروردهٔ اویم. به شکرانهٔ آن‌که همه سئل آقای عباسی نیستند و می‌توانیم از زنان و حق آنان بر گردنمان بگویم، باید بنویسیم از آنها، مثل آن زنی که ماجرایش را از یکی از زنان ناصرالدین‌شاه شنیدم؛ زنی جوان و گرچی که پدرش او را برای آن‌که مالیاتش بخشوده شود، به شاه پیشکش کرد.

پیش از آن‌که زنان پیشکشی در حرم درآیند و صاحب سینی ناهار و نیمه و اتاق شوند، یکی از زنان قدیمی با آنها مصاحبه‌ای می‌کرد که اگر از این گزینش بیرون بیرون می‌آمدند، به حرم راه می‌یافتند. مأمور گزینش به شاه خبر داد که این پیشکش از آنها نیست، و بهتر دانست که شاه خود نظر دهد. پس در اندرونی، دخترک تاجیک طرف خطاب شاه کج کلاه قرار گرفت. هرچه شاه پرسید، او می‌دانست، از کیمیا و لیمیا، از جغرافی و حرافی، از جفر و از کلام، از سیاست و از کیاست. خلاصه جز ناز و ساز، و رقص و آواز در همه کار به‌قاعده بود. شاه چون این دانست، او را آزاد کرد و گفت: «تو به کار ما نمی‌آیی. برو به اروس یا یورپ. در آنجا چون تو را امپراتورس و خورشید کلاه می‌کنند، زجال در برابر دست به سینه می‌ایستد. اگر اقبال مدد نکند، سردار و امیرتومان و مشیرالدوله و معیرالممالک می‌شوی. در اینجا ما جز خرم جایی برای نسوان نداریم.»

و این حکایت آنها بود که آشکارا می‌گفتند از زنان چه می‌خواهند. حکایت امروزی‌ها بدتر است چرا که در اصل ناصرالدین شاهند ولی جور دیگر می‌نمایند. اورینانا فالاجی، روزنامه‌نگار نامدار ایتالیایی، برآیم گفت: «مردان سرشناس بهتر می‌دانند خود را طرفدار آزادی زنان بنمایند چرا که جهان امروز جز این را برنمی‌تابد اما خوب که در آنها

سلسله مقالات آموزش حقوق زن با خواستگاری و نامزدی آغاز شد و با تمکین، که مهم‌ترین تکلیف زن نسبت به شوهر است، ادامه یافت. در مقاله حاضر روی سخن با دختران جوانی است که مراحل خواستگاری و نامزدی را پشت سر گذاشته و خود را برای ورود به زندگی زناشویی آماده می‌کنند. به آنها توصیه می‌شود در این مرحله از تصمیم‌گیری اطلاعات خود را دربارهٔ جهیزیه و حقوقی که نسبت به آن دارند، افزایش دهند. در این صورت با بخشی از حقوق مالی خود بیشتر آشنا می‌شوند و آگاهانه و سنجیده اقدام خواهند کرد. █

مهرانگیز کار

جهیزیه

جهیزیه چیست؟

«... به نظر می‌رسد جهیزیه از نظر تاریخی سوابق ممتدی داشته باشد و از بقایای دورانی از تحولات زندگی خانواده است که چون دختری را به شوهر می‌دادند، از خانواده پدری خارج می‌شد و از افراد خانواده شوهر محسوب می‌گردید. لذا با شوهر دادن او سهمی نیز از دارایی خانواده پدری به او داده می‌شد که همراه خود به منزل شوهر ببرد و آن نصیب مالی دختر از دارایی خانواده پدری می‌بود. وضعیت حقوقی جهیزیه در حقوق بنی اسرائیل - که چنانچه پدر به دختر جهیزیه بدهد، دیگر از پدر ارث نمی‌برد - مؤید این امر است...»^۱

در قوانین ایران جهیزیه تعریف نشده است اما بر اساس عرف می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد: آنچه از اثاث‌البنیت (وسایل و لوازم زندگی خانگی) که زن با خود به خانه شوهر می‌برد. آن وقت‌ها همین که دختری به دنیا می‌آمد؛ مادر، متناسب با توانایی مالی خانواده، دست به کار خرید جهیزیه برای او می‌شد و پدر نیز وظیفه خود می‌دانست که بخشی از درآمدش را به این امر مهم اختصاص دهد چرا که دختر فاقد جهیزیه شانس ازدواج با مردان شایسته را از دست می‌داد. اما، پس از تأسیس مدارس دخترانه در ایران و استقرار نظام آموزش اجباری، جامعه شهری به تدریج متحول شد و تحت تأثیر این تحولات از اهمیت جهیزیه کاسته شد. درجات تحصیلی، تخصصی و حرفه‌ای دختران در بخش عمده‌ای از خانواده‌های متوسط شهرنشین جانشین کاسه و کوزه و قابلمه و وسایل خانگی شد و پدر خانواده در مراسم و تشریفات خواستگاری با غرور می‌گفت: «جهیزیه دختر من تحصیلات اوست و مهریه‌اش یک جلد کلام‌الله مجید». در این بین، اهمیت جهیزیه همچنان در شهرهای دور افتاده و روستاها به قوت خود باقی ماند بی‌آنکه تبدیل به ابزاری برای فخرفروشی و چشم‌وهم‌چشمی شود. در بافت سنتی - روستایی ایران، هنوز، نه تنها والدین دختر بلکه اهالی روستا نیز با هدایای خود به زوج‌های جوان یاری



● حق مالکیت جهیزیه یکی از آثار استقلال مالی زن ایرانی است و نشانه آن است که دارایی‌های زن و شوهر بعد از ازدواج نیز با مرزهای معین از یکدیگر جداست.



می‌رسانند.

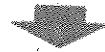
اما از آن دوران بسیار دور شده‌ایم. اینک تازه به دوران رسیده‌ها در کنار تخریب پایه‌های معنوی خانواده هستند و با مهریه‌های افسانه‌ای و جهیزیه‌های هنگفت با دخترانشان سودا می‌کنند. از طرف دیگر، تورم اقتصادی نیز همچون گردبادی بر آن تحولات اجتماعی تاخته است و ترس از ناتوانی خرید و وسایل خانگی هم‌وغم زوج‌های جوان خانواده‌های متوسط شهرنشین شده است. بنابراین، جهیزیه در جریان یک چرخش معکوس اجتماعی و افزایش نرخ تورم دوباره اهمیت و اعتبار یافته و در امر حساس ازدواج تعیین کننده شده است. با آن که جهیزیه در قوانین ایران کمترین رابطه‌ای با میزان مهریه ندارد ولی خانواده‌ها طوری با این دو موضوع برخورد می‌کنند که گویا مهریه و جهیزیه باید روی دو کفه ترازو قرار بگیرند و هم‌سنگ و برابر باشند. از این دیدگاه کاسب‌کارانه است که ازدواج دختران در ایران امروز برای دختران و خانواده‌ها توشیح خاطر و نگرانی جدی ایجاد کرده است.^۲

حقوق زن نسبت به جهیزیه

جهیزیه یک بحث گسترده اجتماعی است که باید به تفصیل به آن پرداخت. در این نوشتار، هدف اصلی ما بررسی حقوق زن نسبت به جهیزیه است، لذا موضوع را از نگاه قانونگذار پی می‌گیریم.

قانون مدنی ایران به زن استقلال مالی^۳ داده اما از جهیزیه به‌طور خاص ذکری به‌میان نیاورده است. لذا، به‌استناد استقلال مالی زن که قانونگذار آنرا به رسمیت شناخته، می‌توان حکم کرد که زن مالک جهیزیه‌ای است که با خود به خانه شوهر می‌برد. جهیزیه یا با دارایی و درآمد شخصی زن خریداری یا از طرف خانواده زن به او هبه می‌شود. در هر حال، از آن لحظه که جهیزیه به خانه مشترک زوجین انتقال می‌یابد، در مالکیت زن قرار می‌گیرد. انتقال جهیزیه به خانه مشترک به‌مفهوم شریک شدن مرد در مالکیت جهیزیه نیست. حق مالکیت زن همواره باقی است و شوهر فقط می‌تواند تا زمانی که زن راضی است و استرداد جهیزیه را مطالبه نکرده، از منافع آن بهره‌مند شود و این اشیا و اجناس را به‌طور متعارف مورد استفاده قرار دهد. حقوقدانان دربارهٔ اختیارات زن نسبت به جهیزیه گفته‌اند: «... از نظر حقوقی آوردن جهیزیه نوعی اباحه تصرف است و هیچ حقی برای شوهر ایجاد نمی‌کند. بنابراین هرگاه زن بخواهد، می‌تواند جهیزیه را به دیگری انتقال دهد یا به خانه پدری برگرداند...»^۴

این حق، چنان‌که گفته شد، یکی از آثار استقلال مالی زن ایرانی است که مورد تأیید قانونگذار نیز قرار گرفته است. تأکید بر استقلال مالی زن نشانه آن است که سوال و دارایی زن و شوهر بعد از ازدواج نیز با مرزهای معین از



به این نکات توجه کنید:

✓ زن نمی‌تواند علیه شوهر خود به اتهام استفاده از جهیزیه شکایت کند یا از شوهر به علت استفاده از جهیزیه اجرت‌المثل مطالبه کند زیرا درست است که قانونگذار جهیزیه را ملک زن می‌شناسد اما حق تصرف و استفاده از جهیزیه را به‌طور متعارف متعلق به همهٔ افراد خانواده، از جمله شوهر، دانسته و به این قبیل شکایات ترتیب اثر داده نمی‌شود. البته اگر زن ثابت کند که شوهر جهیزیه را به عمد و به قصد تلف کرده، در این صورت، شوهر ملزم به جبران خسارات وارده است ولی چنان‌چه جهیزیه در اثر وقایعی مانند آتش‌سوزی یا در جریان اسباب‌کشی، مسافرت و این قبیل از بین برود، نمی‌توان شوهر را، به استناد سیاهه و فاکتور خرید و شهود و... محکوم به جبران ساخته و از او مطالبه خسارت کرد.

✓ قوانین ایران همواره بر مالکیت زن نسبت به جهیزیه احترام گذاشته و در مواردی که، برای مثال، شوهر به‌نام بدهکار ملزم به پرداخت می‌شود و جرایم قانونی به اشخاص ثالث می‌شود، اگر زن ثابت کند اثباتی خانه به او تعلق دارد و جزو جهیزیه اوست، طلبکاران نمی‌توانند این اثباتی را به‌استناد احکامی که علیه شوهر در دست دارند، تأمین یا حراج یا تملیک کنند و اثباتی، به اصطلاح حقوقی، در ید مالکانهٔ زن باقی می‌ماند.

✓ در مواردی که به علت بروز اختلافات زناشویی، زن خانه شوهر را ترک کرده، اگر شوهر حق زن را بر جهیزیه مورد تأیید قرار دهد و نسبت به استرداد جهیزیه اعتراض نداشته باشد، بهتر است زن با افراد مورد وثوق مرد به خانه مشترک مراجعه کند و ضمن تحویل گرفتن جهیزیه خود، «صورت‌جلسهٔ تحویل» تهیه کرده و آن را به اعضای شوهر و شهود برساند. در غیر این صورت، اگر زن «به‌تهایی» و بدون تنظیم «صورت‌جلسهٔ تحویل» و «امضای شهود» به استرداد جهیزیه اقدام کند، احتمال دارد این شک و شبهه ایجاد شود که مال و اموال مرد را نیز جزو جهیزیه رسیده است. از این‌رو، توصیه می‌شود به‌منظور پیشگیری از طرح احتمالی شکایت سرق و متهم شدن به ربودن مال غیر - در مواردی که شوهر موافق با استرداد جهیزیه است - به شرحی که گذشت، جهیزیه مسترد شود.

✓ زنان باید در سیاههٔ جهیزیه «نوع و جنس» هر قلم از کالا را به‌دقت بنویسند. در غیر این صورت، هرگاه مثلاً نوع کریستال از یک طرف با نوع مشابه و بلوری آن تمویض شود یا فرش دستباف یا فرش ماشینی معاوضه شود، نمی‌توان در جهت اثبات دعوی دلایل و مدارک قانع‌کننده به دادگاه تقدیم کرد و در نتیجه حقوق مسلم زن تضییع می‌شود.

یکدیگر جداسد و در نتیجه زن یا مرد، هر یک، حق دارند، هرطور صلاح بدانند، بدون اجازه و رضایت یکدیگر در دارایی و اموال شخصی خودشان دخل و تصرف کنند.

نظر به این‌که حقوق با اخلاق و عرف رابطه ناگسستگی دارد و در خلأ اجرا نمی‌شود، لذا زنان ایرانی در هر مورد که می‌خواهند از حقوق مالکانهٔ خود نسبت به جهیزیه یا مهریه استفاده کنند، بر پایهٔ عرف و عادات اجتماعی محکوم می‌شوند به این‌که پا را از گلیلم خود فراتر نهاده و پایه‌های زندگی زناشویی را سست کرده‌اند.

بنابراین، به نظر می‌رسد زنان در دوران زناشویی، با وجود برخورداری از حقوق مالکانه نسبت به جهیزیه و استقلال اقتصادی، اغلب نمی‌توانند از اختیارات قانونی خود در مورد جهیزیه استفاده کنند و هر گامی که در جهت احقاق حقوق مالی‌شان بر طبق قوانین جاریه بردارند، به ازهم‌گسیختن شیرازهٔ زندگی خانوادگی منجر می‌شود.

مردان، طبق قانون مدنی ایران، حق مطلق طلاق دارند^۵ و حتی دادگاه نمی‌تواند حرف روی حرف آنها بگذارد. لذا، در اغلب موارد، به‌محض آن‌که زن، برخلاف عرف و اخلاق رایج، بخواهد در جهیزیه خود دخل و تصرف کرده یا مهریه‌اش را، که عندالمطالبه است، مطالبه کند، به احتمال قریب به یقین، مغضوب شوهر و خانوادهٔ او شده و ممکن است در نهایت مطلقه شود.

حال بیبینیم در چنین شرایط اجتماعی که زنان نمی‌توانند در دوران صلح و صفا از حقوق مالکانهٔ خود بر جهیزیه، به دلخواه، استفاده کنند؛ موقعیت حقوقی آنها بعد از بروز اختلافات زناشویی چگونه است.

بسیار دیده می‌شود که زنان بعد از بروز اختلافات زناشویی و هنگامی که دیگر امید به ادامهٔ زندگی مشترک ندارند، راهی مراجع قضایی می‌شوند و درصدد برمی‌آیند که جهیزیهٔ خود را نجات دهند. درست هم‌زمان با بروز اختلافات زناشویی است که زنان متوجه اشتباهات خود، که ناشی از جهل به قانون است، می‌شوند و افسوس می‌خورند زیرا نخستین مدرکی که دادگاه از آنها مطالبه می‌کند، «سیاههٔ جهیزیه» است که باید به امضای شوهر رسیده باشد. اغلب زنان فاقد چنین مدرک محکمه‌پسندی هستند و عموماً در توجیه غفلت خود می‌گویند که در آغاز زناشویی نمی‌توان از شوهر رسید گرفت و بی‌اعتمادی را جایگزین عشق و تفاهم کرد. چنان‌چه از تراکم دعاوی استرداد جهیزیه در مراجع قضایی کشور بی‌خبر بودیم، این چنین رفتار ایثارگرانه و سرشار از اعتماد زنان را بی‌گمان تبلیغ می‌کردیم اما افسوس که همین زنان را، عاصی و خشمگین، در پیچ‌وخم مراحل دادرسی و تحقیق در سازمان قضایی و انتظامی کشور می‌بینیم که برای جهیزیهٔ بر باد رفته‌شان اشک می‌ریزند و از این‌که شوهر ناصالح



نسبت به جهیزیه آنها ادعای مالکیت می‌کند، از تعجب و ناباوری به‌خود می‌لرزند. حال که چنین است؛ باید زنان، همزمان با انتقال جهیزیه به خانه شوهر، سیاهه دقیق و منظمی از جهیزیه و مشخصات یک‌یک اقلام آن تهیه کرده و به امضای شوهر برسانند. در غیراین‌صورت، استرداد جهیزیه از نظر قضایی کاری است سخت و پرمسئله، که وقت و پول و حوصله بسیار می‌طلبد و تازه درجه توفیق نیز قابل پیش‌بینی نیست.

نحوه طرح دعوی استرداد جهیزیه

۱- به فرض این که سیاهه جهیزیه با امضای شوهر در اختیار است: در چنین شرایطی، باید دادخواستی با «خواست استرداد جهیزیه» تنظیم شود و به استناد سیاهه، با این توضیح که جهیزیه در خطر حیف و میل و تعویض و جابه‌جایی است، تقسیم دادگاه‌های صالحه شود. در همین دادخواست، زن باید بدو بخواد تا دادگاه در وقت فوق‌العاده تشکیل جلسه داده و «قرار تأمین خواسته» صادر کند. در این صورت، چنان‌چه زن مطمئن باشد که جهیزیه همچنان در خانه شوهر باقی است یا توسط شوهر در جای معلومی نگهداری می‌شود و از عقد نکاح هم آن‌قدر نگذشته که اجناس و اشیاء تلف یا فرسوده شده باشد، امید به موفقیت بسیار است. پس از صدور «قرار تأمین خواسته»، زن می‌تواند با عضو مجری قرار در خانه زوج حاضر شود تا مجری قرار از جهیزیه صورت‌برداری کرده و اجناس به شخصی که عنوان «حافظ» به او می‌دهند، به امانت سپرده شود تا، بعداً، دادگاه نسبت به استرداد جهیزیه، یعنی نقل و انتقال آن، حکم قطعی صادر کند. در این مرحله، در واقع، موجبات حفظ جهیزیه فراهم می‌شود و چنان‌چه «حافظ» که ممکن است شخص شوهر باشد، در جهیزیه دخل و تصرف کند، مانند امانت‌داری که خیانت در امانت کرده، مجازات می‌شود و محکوم به جنبران خسارات وارده است. در مرحله بعدی، دادگاه وقت رسیدگی تعیین و طرفین - زن و شوهر - را دعوت به‌حضور می‌کند. اگر مدافعات شوهر فاقد مدارک و مستندات لازم باشد، دادگاه درخصوص استرداد جهیزیه اقدام به صدور حکم کرده و زن، طبق همان صورت‌جلسه تأمین خواسته، مجاز به انتقال جهیزیه از خانه شوهر به هر مکانی است که انتخاب می‌کند.

۲- به فرض این که سیاهه جهیزیه با امضای شوهر در اختیار نیست: در چنین شرایطی، استرداد جهیزیه آسان نیست. اگر زن فاکتورهای معتبر خرید و شهادت شهود و احیاناً قبض بارکش‌های شیری را که ناقل جهیزیه به‌نشانی زوج

برده‌اند، در اختیار داشته باشد؛ می‌تواند از این امکانات به‌نام «قرائن» استفاده کند. البته فاکتور و شهادت شهود جای سیاهه معتبر را نمی‌گیرد. در فرض موجود هم، زن باید دادخواستی به‌خواست «استرداد جهیزیه» تنظیم کند، با این توضیح که جهیزیه در معرض حیف و میل، جابه‌جایی و تعویض است. مستندات زن همان است که قبلاً گفته شد: فاکتورهای خرید، شهادت شهود و احیاناً قبض بارکش شهری. زن، مانند فرض پیشین، باید متقاضی صدور «قرار تأمین خواسته» در وقت فوق‌العاده بشود و فوراً با عضو مجری قرار همراه شده و جهیزیه ادعایی را به‌شرحی که گذشت، صورت‌برداری کند و به «حافظ» بسپارد اما نمی‌تواند نسبت به موفقیت خود در دعوی اصلی استرداد جهیزیه چندان امید ببرد چون احتمال این که شوهر در جلسه رسیدگی حاضر شده و با دفاعیات خود ثابت کند که تمام یا بخشی از جهیزیه متعلق به شخص اوست، بسیار است اما اگر شوهر از اثبات ادعای مالکیت بر جهیزیه اظهار عجز کند، زن به‌خواست خود خواهد رسید. در صورتی که زن فاقد سیاهه، فاکتور خرید، شهود معتبر و مدارک و قرائن کافی است، استرداد جهیزیه غیرممکن است مگر آن که شوهر در محضر دادگاه اظهارات زن خود را تأیید کند.

پیشنهادات:

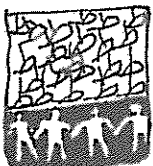
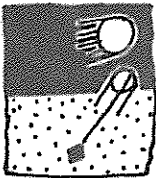
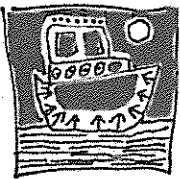
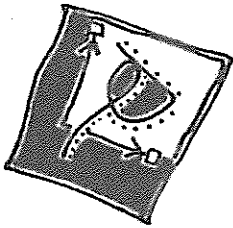
خانواده‌ها و دختران جوان: برای حفظ حقوق قانونی خود، همزمان با نقل و انتقال جهیزیه به خانه مشترک، «سیاهه» ای را به‌دقت تنظیم کنید و به امضای داماد برسانید و آنرا در جای امن نگهداری کنید. مراجع قضایی کشور: با توجه به تراکم دعوی استرداد جهیزیه و غفلت زنان از تنظیم سیاهه، سردفتران و عاقدان را مکلف کنید تا، هنگام جاری شدن عقد نکاح، سیاهه جهیزیه را، فی‌المجلس، به امضای زوج برسانند و ذیل امضا را گواهی کنند. درغیراین‌صورت، پرهیز خانواده‌ها از تنظیم سیاهه - که به‌دلیل نگرانی از به هم خوردن روابط خانواده‌هاست - ممکن است به تضییع حقوق زن در آینده منجر شود.

یادداشت‌ها:

- ۱- دکتر سیدحسن امامی، حقوق مدنی، جلد چهارم، ص ۲۵۸.
- ۲- درباره مهیبه در شماره‌های آینده صحبت می‌کنیم.
- ۳- ماده ۱۱۸ قانون مدنی دستور می‌دهد: «زن مستقلاً می‌تواند در داریی خود هر تصرفی را که می‌خواهد، بکند».
- ۴- دکتر ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، «خانواده»، جلد اول، انتشارات بهنشر، چاپ دوم، سال ۶۸، ص ۴۰۰.
- ۵- ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی اعلام می‌دارد: «مرء می‌تواند هر وقت که بخواهد، زن خود را طلاق دهد».

باده‌باده‌گی تازه

منصوره صابری



Bozorgi

نخی پاره می‌شود و باده‌باده‌گی رها

کودک بر پشت‌بام

باده‌باده‌گی تازه می‌سازد

باده‌باده‌گی کهنه دور می‌شود

در دست‌های باد...

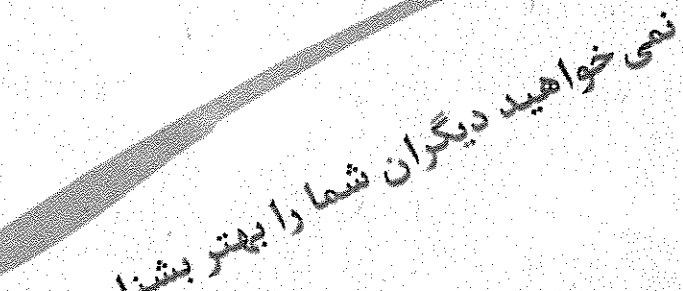
بی آن که چشم بردارد

از کودک، از پشت‌بام

از خواب‌های کودکی



تلفن: ۸۸۳۳۲۴۹

نمی‌خواهید دیگران شما را بهتر بشناسند؟! 

تبلیغ خوب حق شماست

آتلیه
رسان

طرح و اجرای:
نشانه، سربرگ، پاکت، کارت ویزیت، بروشور،
کاتالوگ، پوستر، بسته‌بندی، پرچم،
صفحه‌آرایی و روی جلد کتاب و نشریه،
تصویرسازی، انواع تقویم و سررسیدنامه، آگهی
تبلیغاتی، غرفه نمایشگاه، عکاسی خبری،
اجتماعی و معماری، عکاسی از محافل فرهنگی و

نشانی: میدان هفتم تیر - (روبروی گریختان زند - ضلع
شمالی بانک ملی - کوچه‌سازم - شماره ۷۵ - طبقه دوم



هشدار دهنده‌ای است که به روشنی حامل بار منفی است اما این نشانه‌های سمبلیک منفی در هنگامه چیرگی زیبایی‌های پرامون، تمهلاً، فاقد تأثیرگذاری مرسوم می‌شوند. (در این فیلم شاعرانه قرار نیست هیچ شخصیت منفوری وجود داشته باشد) پس هم ما و هم دخترک به این نشانه‌ها چندان توجهی نمی‌کنیم و پیش می‌رویم... اما ۴۰ سال بعد و فرجام آن عشق بی‌تابانه در همان ابتدای فیلم معلوم شده (دقت کنیم که مخملباف در شکستن خط زمانی و جابه‌جایی شخصیت‌ها چه قدر استادانه عمل کرده): پیرمرد به محض دیدن جوانی گبه حضور فعلی زن را مزاحم و آزاردهنده و غیرجذاب می‌بیند و مشتاق و بی‌قرار جوانی و سرزندگی زنانه، با پیری همسرش به عناد برمی‌خیزد. توقعات زخم‌زننده مرد تا آنجا می‌رسد که بی‌توجه به موقعیت فعلی پیرزن از او بچه می‌خواهد... «تو هیچ وقت برایم بچه نزیایدی. من دلم بچه می‌خواهد»، این درخواست، با توجه به شرایط مطرح شدنش، بیش از آنکه خواهشی درونی و منطقی از سوی پیرمردی سپیدسوی تلقی شود، درخواستی کودکانه می‌نمایاند... از همین رو پیرزن نیز وارد بازی شیطنت‌آمیز کودکانه می‌شود؛ قهر می‌کند و دور می‌شود اما بزغاله به بغل بازمی‌گردد و آن را تحویل پیرمرد می‌دهد: «بیا. این هم بچه. این قدر به جون من تق زن!»

اما ظاهراً تحمل نق‌های شوهر منحصر به پیرزن نیست. سکینه (مادر گبه) برخلاف دخترش تجربه زایش را بارها از سرگذرانده. او به مدد سلامت و توانایی‌اش به خوبی عهده‌دار وظایف پایان‌ناپذیر ناشی از نوع زندگی خویش است.

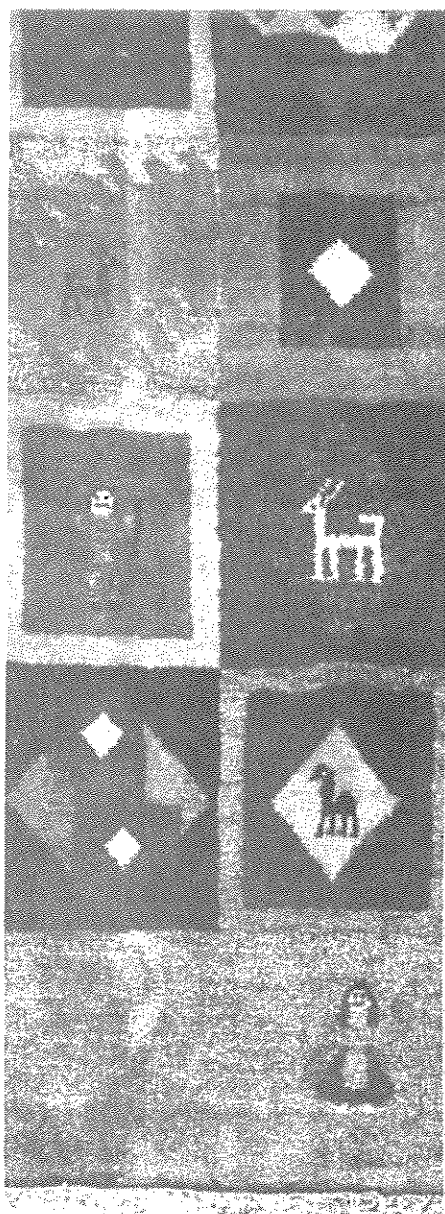
گبه، ضمن شاعرانگی و به سمت مهربانی رفتن، در بطن خود تحلیل‌کننده موقعیت زنان در عشق و زندگی و ازدواج است. در این تحلیل باز هم مخملباف، غمخوارانه، به تبع ستم تاریخی که همواره بر زن روا شده، موقعیت زنان را در موارد یاد شده موقعیتی فرودستانه و مظلومانه ترسیم می‌کند. هرچند در گبه سبک، آشکارا، متأثر از محتواس و محتوا نیز متأثر از دنیای شخصی فیلمساز، و دنیای فعلی مخملباف محمل سرکوب و دشمنی و جنگ و دندان نشان دادن نیست اما گبه، بی‌آنکه احساساتی کند و صریحاً قضاوت کند یا آشکارا سمت کسی را بگیرد، در لایه‌های پنهان و زیرین خود برداشته‌ها و دریافت‌های فیلمساز را اعلام می‌کند. تمام امکان ما برای ورود به دنیای عاشقانه فیلم از طریق ارتباط زن و مرد در سه زوج محوری مهیا می‌شود: اول جوانی و پیری گبه و عاشقی اسب‌سوارش، دوم پدر و مادر گبه و سوم عمو و زن عمو.

نشانه‌های معصومیت زن از همان ابتدا پیداست: دختری آبی‌پوش - آبی رنگی رؤیاهاست - با کوزه‌ای بر دوش، با صدای زوزه‌گرگی به سوی صدا می‌چرخد و لبخند می‌زند. پس‌زمینه تصویر، برداشت موجز و خلاصه شده او از زندگی، در هیئت گبه‌ای آبی است اما مرد عاشقی اسب‌سوار، در میان طوفانی از رنگ‌های محرک، جامه‌ای سیاه در بر دارد و رمز قراردادی حضورش سر دادن زوزه‌گرگ است! اگر عشق مردانه در گبه با زوزه‌گرگ اعلام می‌شود، سمبل عشق زنانه آواز قناری‌هاست.

زوزه‌گرگ و سیاهی جامه مرد علامت‌های

مخملباف پس از نمایش فوتم «عاشقی» (بهمن ۶۹ - جشنواره نهم فجر) مقاله‌ای با عنوان «منطق دل، منطق سر» در نشریه‌های سینمایی به چاپ رساند و در آن برای اولین بار به طرح جدی مسئله نسبت در برابر مطلق‌گرایی پرداخت. هرچند واکنش جامعه هنری سینمایی در قبال هم فیلم و هم مقاله یاد شده عکس‌العمل‌هایی متفاوت - از تحسین تا تقییح - بود اما نفس موضوع نسبی‌گرایی از آن زمان به شکلی جدی جای خود را در طرز تفکر مخاطبان، به‌ویژه علاقه‌مندان، مخملباف گشود. اهمیت این مقوله از نظر مخملباف تا آنجاست که حتی در نوشته‌ها و گفته‌های اخیرش نیز تأیید نسبی‌گرایی و مذمت مطلق‌گرایی، دائماً، تأکید می‌شود اما مخملباف در جایی دیگر نیز گفته است: «اگر من به نسبتیت رسیدم، نه این‌که هم عدالت خوب است و هم غیر عدالت. در این‌که عدالت بهتر از غیر عدالت است، مطلقم. در این‌که آزادی بهتر از ناشیسم است، مطلقم و در این‌که بالاخره من به نوعی از اخلاق معتقدم، مطلقم. ببینید، وقتی می‌گویم ماکیاولیسم سیاسی بودن است، یعنی این‌که سیاست یک‌جوری اخلاقی نیست. پس این نتیجه را می‌دهم که شخصاً به اخلاق معتقدم. اگر اینها اسمش مطلق‌گرایی است، پس من مطلق‌گرایم...»

بنابراین، نژد فیلمساز، خیر و شر و نیک و بد و سیاه و سفید، با همه ارزش‌های نسبی و اختلاط‌های ناگزیرش، گهگاه سایه‌روشن‌هایی مرزبندی شده دارد. از قضا توجه به موضوع زن، به گواه مجموعه آثار مخملباف، نیز از معدود مواردی است که تکلیفش از همان پیش‌ترها روشن بوده است.



● با همهٔ نسبی‌گرایی اخیر مخملباف، توجه به موضوع زن، به‌گواه مجموعه آثارش، از معدود مواردی است که تکلیفش از همان پیش‌ترها روشن بوده است.

● پیرمرد به محض دیدن جوانی گبه حضور فعلی پیرزن را مزاحم و آزار دهنده می‌بیند و مشتاق و بی‌قرار جوانی زنانه، با پیری همسرش به عناد برمی‌خیزد.

گبه

زوزهٔ گرگ و آواز قناری

الهام خاکسار

با ورودش تبندگی و شور زندگی در اطرافیان سرعت و شدت می‌گیرد و از بازگشتن حتی ما نیز منتفع می‌شویم زیرا دست‌های رنگین معجزه‌گرش را قوی‌ترین بخش سوررئالیستی فیلم می‌یابیم. این مرد برای همسرگزینی معیاری عجیب و غیرمنتظره دارد؛ جفت زندگی عمو باید بتواند مثل قناری آواز بخواند. عمو به دنبال آب می‌رود و به آواز می‌رسد. مردی رؤیاپرداز و شاعر مسلک در برآوردن توقع رازگونه‌اش توفیق می‌یابد. اما در این ارتباط عمو نقش انتخاب‌کننده و زن نقش انتخاب‌شونده دارد. در مقابل پیشنهاد ازدواج مردی که بی‌جفت آرمانی خویش زمان و مکان را درنور دیده و با اتکا به نفس حتی رسم خواستگاری را بدون دخالت دیگران و شخصاً انجام می‌دهد، زن شاعر که خود را نه به نام خود که دختر الهه‌داد معرفی می‌کند، تنها می‌گوید: «تا نصیب و قسمتم چی باشد.»

صدای گبهٔ جوان در فصل زایمان مادر به ما می‌گوید که او تا مرز زایمان پیشاپیش کوچ حرکت و کار می‌کند. درحالی‌که سلامت و سخت‌کوشی، دو رکن اصلی زندگی کوچ‌نشینان، هر دو در وجود زن مهیاست اما او نیز در رابطه عاطفی از سوی مردش همواره ناکام و بی‌بهره مانده‌است. چرا؟! دلیل ساده و آشناست: «بابام بد اخلاقه، همه می‌گویند بد اخلاقی بابات به خاطر زشتی مادرت است...» در فیلم‌نامهٔ اولیهٔ گبه آمده است: «زنی که بچه زاییده، مشغول کار است و شوهر انگار که خودش زاییده باشد، پاها را باز کرده و کنسار چشمه‌ای به درختی تکیه داده و زنی که زاییده، برای مردش قلیان می‌آورد و می‌رود...»

اما سومین مرد ماجرا، عمو، عمری را در سفر گذرانده و برخلاف بقیهٔ افراد ایل حرکتش محدود به گرمسیر و سردسیر نبوده است. دنیا دیدگی و سرد و گرم چشیدگی او برتری‌اش را نسبت به دیگر مردان فیلم رقم می‌زند و از او شخصیتی جذاب و تأثیرگذار می‌سازد. عمو از آن دسته افرادی نیست که فقط نوک دماغشان را می‌بینند. او از تفاوت سنی خود و زن انتخابی‌اش گریبا معذب است و از طرح تردیها و دغدغه‌هایش با زن ابایی ندارد.

گذشت عمر از مرز پنجاه و هفت دریا چه زود و چه بیهوده رفت

یا:
من چشم‌ام تو آب روانی
من خسته‌ام تو تاب و توانی
من پیر و شگسته و اوتوت
تو نوشکفته شاخ جوانی

● طرح قدرت احساسات زنانه در آثار مخملباف تا گبه ادامه یافته است

● گبه، ضمن شاعرانگی و به سمت مهربانی رفتن، در بطن خود تحلیل‌کنندهٔ موقعیت زنان در عشق، زندگی و ازدواج است.

قناری‌ها، این منادیان عشق زنانه، در پی تپید و تحکم پدران، به بلندای ۳۰ سال از ایل و کوچ رخت می‌بندند.



نگار: محمد احمدی

روح زنانه گبه

بهرام عظیم پور
دستیار اول کارگردان گبه

آرامانی که همه جا چون گرگی گرسنه، زوزه کشان، زن را در سفر دراز دنبال می کند؟ کیست این سایه بی قرار که این چنین بی تاب و آواره، سوار بر اسب اراده، بی پروای برف و آتش و آب و گلرله، در اشتیاقی دستیابی به معشوق لحظه شماری می کند؟ آیا او همین پیرمردی است که اینک، از پس سال های دراز، نمی تواند حتی بر سر شستن یک فرش با همسر خود - همان معشوق دست نیافتنی - کنار بیاید؟ این همان سوار دیروزی است که امروز خطاب به زن خود می گوید: «کاشکی [بدرت تو را] کشته بود و گیر تو نیفتاده بودم... جوونی بلانسبت خر بودم...» و یا این که در جواب ناز پیرزن که می گوید: «می رم و برنمی گردم.» پاسخ می دهد: «بری و برنگردی، به جهنم...» آیا این همان جوان است که امروز با چوب به جان گبه خانم خود می افتد و او را کتک زده و تردید تاریخی پیرمردان را بارها بازگو می کند که: «تو دیگه منو دوست نداری.» آیا عاقبت آن عشقی سوزان، این زندگی خالی از فرزند و خانواده است؟ و آنها باید با شیردادن به بزغاله ها این چنین نمادین پایان عشق را نشان بدهند؟

در گبه اما سردی هست مردستان: عمری دختر، کسی که به جان شاعر است و جهان برای او چیزی جز جلوه های شعر و عشق نیست. شاید بهتر

گبه را باید یکی از زنانه ترین فیلم های سینمای ایران دانست. گبه فیلمی است که قهرمان آن یک فرش - زن است و تمام اثر از دیدگاه زنانه روایت می شود و به طور مستقیم مسئله ای زنانه را طرح می کند.

راوی فیلم پیرزنی است که جوانی خود را فراخوانده و با مدد او به روایت زندگی خود می پردازد. این پیرزن گذشته و عمر خویش را در گبه ای جست و جو می کند که بافته خود اوست و در سخت ترین روزهای بیم و امید بر دوش او بوده است. در واقع گبه خود او و حدیث زندگی اوست که جان گرفته و در قالب جوانی وی لب به سخن باز می کند.

گبه را فیلمی در فضیلت و تحسین عشق خوانده اند ولی با نگاهی به فیلم می بینیم مخملیاف واقع بین تر از آن بنظر می رسد که تعریف احساسی و مطلق از عشق به دست بدهد و پایانی شیرین و آرامانی از آن تصویر کند.

در فیلم گبه به زن و حق انتخاب او بها داده می شود. در گبه، برخلاف مناسبات و قراردادهای قومی - عشائری، زن این حق را می یابد که بر خواسته خود مبنی بر انتخاب همراه زندگی خویش پافشاری کند و برای رسیدن به هدف خود حتی به فرار و طرد از خانواده تن دهد.

اما در دیگر سو؛ کیست این شیخ اسب سوار

● گبه فیلمی است که قهرمان آن یک فرش - زن است و تمام اثر از دیدگاه زنانه روایت می شود.

● آیا عاقبت عشق سوزان گبه خانم و جوان اسب سوار، این زندگی خالی از فرزند و خانواده است و آنها باید با شیر دادن به بزغاله ها این چنین نمادین پایان عشق را نشان دهند؟

● سیاحی (عمو) به زن آینده خود که چون خود او شاعر ذاتی است، وعده های تنبیه و تشویق شاعرانه می دهد.



باشد به جای عمو از او با نام واقعی یاد کنیم چرا که شخصیت واقعی او بسیار نزدیک به کسی است که در فیلم می بینیم. عباس سیاحی که وجودش چون شعرهایش در محیط جاری می شود، با سرگذشت غریب و کم نظیر خود منبع اصلی الهام مخملباف برای رسیدن به جوهر فیلمنامه گبه شد. او مردی است فارغ از قیدوبندهای مرسوم پذیرفته شده که بعد از عمری هجران، شیفته و عاشق، به سرزمین مادری بازگشته است. آمده تا چکیده سالها دوری و تجربه را در کام قوم و دیار خود بچکاند. او خود سالها پیش گفته است:

«... نمی خواهم بمانم بیش از این اینجا

دل من در هوای گوه های خشک می سوزد

و دلم می کند پرواز

به سوی مردم پژمرده و درمانده «دهرود»

به سوی پیرزالایی

که با دستان چرکیشان

پدید آرند قالی های رنگارنگ

که حتی ساعتی بعد از بُردن

زبان ایشان نیست»

سیاحی با بازگشت به مادر طبیعت می کوشد تا در سنگینی مه فشرده پیرامون با رنگین کمان فریادهای خود گوش های بسته جان را لبریز شور و رنگ کند. او طراح اصلی گبه نه ناویج است که در آن فقه های کوچ و عروسی، تولد و مرگ و شادی و اندوه نقش می بندد. او شخصیتی فراتر و متفاوت از مردهای دیگر فیلم - و شاید خارج از فیلم! - دارد و از بیان شعرگونه احساس خود در هیچ لحظه ای در نمی ماند. خواستگاری او غیرمتعارف است. او از رسیدن دوکی پشمبافی شرمزده نیست. او نه تنها با تصمیم برادرزاده خود برای فرار مخالف نیست بلکه زمینه فرار آنها را نیز مهیا می کند. او به زن آینده خود که چون خود او شاعر ذاتی است، وعده های تنبیه و تشویق شاعرانه می دهد. و شاید زندگی آنها شادی و روشنی به همراه بیارود! اگر که عمر و توان سیاحی پیر مجال دهد! پروانه، دختر لب چشمه، بافنده فرش است و جالب این که او نیز چون سیاحی در زندگی واقعی شاعر است و اگر روزی شعرهایش به چاپ برسد، همه را به حیرت خواهد افکند. ترجمه شعری از او را بخوانیم:

بالای چشمه من هستم

پایین چشمه من هستم

سنگ درون چشمه من هستم.

پارم از آنجا گذر کرد

گنجشک دست پارم هم من هستم.

به هر روی، گبه فیلمی است با روح زنانه. و مگر می تواند غیر از این باشد؟ مگر فرش گبه به دست زنان بافته نمی شود و رنگها و طرح های آن از صفای ذهن و تحصیل زنان و دختران عشایر نمی گذرد؟ مگر جز این است که فرش گبه تفسیر و تصویر ذهنی زنان قشقای از زندگی پیرامونشان است؟

شقایق جودت از گبه می گوید:

باید بودید، باید می دیدید

غریزه که بر گبه بافته شده زندگی اش همگان نقش سوار سیاه پوش را دیدند و شد گبه دستباف رنگینی که دل و دین از عمو برد. نمی دانم چه شد که شدم دختر چله و تار و پود.

اما هر چه بود، چیزی از جنس تقدیر هم بر پیشانی من بود که حالا، در اواخر سال ۷۵، می توانم ادعا کنم رویدادی را از سر گذراندم که در سالیان پیش حتی تصورش نیز برایم محال بود. شانس کار کردن با مخملباف حالا تبدیل به بزرگترین و زیباترین حادثه زندگی ام شده و این نه به آن دلیل است که قراردادی را امضا کردم، استدی کم و ویل و آرک را شناختم، تصویرم را بر سردر سینماها می بینم و حالا عنوان بازیگر را بدک می کشم. نه، به بزرگترین و زیباترین حادثه زندگی ام مفتخرم زیرا این امکان را یافتیم که جزئی از کل گروه همکاران مخملباف باشیم! او که لحظه لحظه کار را برای اطرافیان و همکارانش به کلاس درس تبدیل می کند.

بیشترین تماس من، به جز مخملباف، که ارتباط فرس و محکم و منضبط و عاطفی با تکنیک عوامل دارد، با بیرون و پیرمرد فیلم بود. اولین توصیه مخملباف به من این بود: «با رقیه خانم و عش حسین ارتباط برقرار کن. آنها پیر و سالخورده اند و بهتر است قدم های اول را تو برداری. مطمئن باش که واکنش متقابل می بینی.» این زوج سالخورده در اوایل کار شاید بیشتر از خود من از قرار گرفتن در مقابل دوربین معذب تر داد و ما توانستیم با هم صمیمی و اخت شویم و نتیجه کار هم چیزی شد که در فیلم دیدید. مخملباف به عنوان یک کارگردان اصلاً با بقیه عوامل رابطه قطعی و از پیش معلوم شده و تحکم آمیز ندارد. او در جزء جزء کارها، آنجا که پای دیگران در میان است، همیشه با طرف مقابل مشورت می کند و از این رو همه احساس می کنند فرصت بروز خودشان را پیدا کرده اند. حتی من که بی تجربه بودم، کاملاً حق انتخاب و آزادی داشتیم و خوشحال بودم که امکان عوض کردن دیالوگ یا انتخاب حس های مختلف را دارم. امکان بدوستان مداوم با کارگردان و بقیه عوامل به همه اعتماد به نفس می داد.

در پنجم فروردین ۷۶ کارم را با مخملباف شروع کردم. در کنار او یاسوج و گچساران و دهرود و نسا و دره ای قر را دیدم. برف و آتش و چشمه و دره های پرشقایق را یافتیم و داستان و رؤیاهایمان را در همه زیبایی های رؤیگونه و چشم نوازی که دیدید، عنایت بخشیدیم اما دنیای خاطره و احساس و صمیمیت در پشت صحنه های فیلم بود که ای گاش بودید و آن را هم می دیدید.

از گبه برایم مقداری پول ماند و یک سکه طلا و یک گبه دستباف اما از تجربه فیلم گبه نقشی بر دلم ماند که چندان توضیح دانی نیست. باید بودید، باید می دیدید!

● نمی دانم که در میان گروه گروه

جوان مشتاق منتظر بازیگری،

چشمان تیزبین مخملباف کدام

امتیاز را در من دید

که من شدم گبه خانم فیلم گبه.

● مخملباف لحظه لحظه کار را

برای اطرافیان و همکارانش به

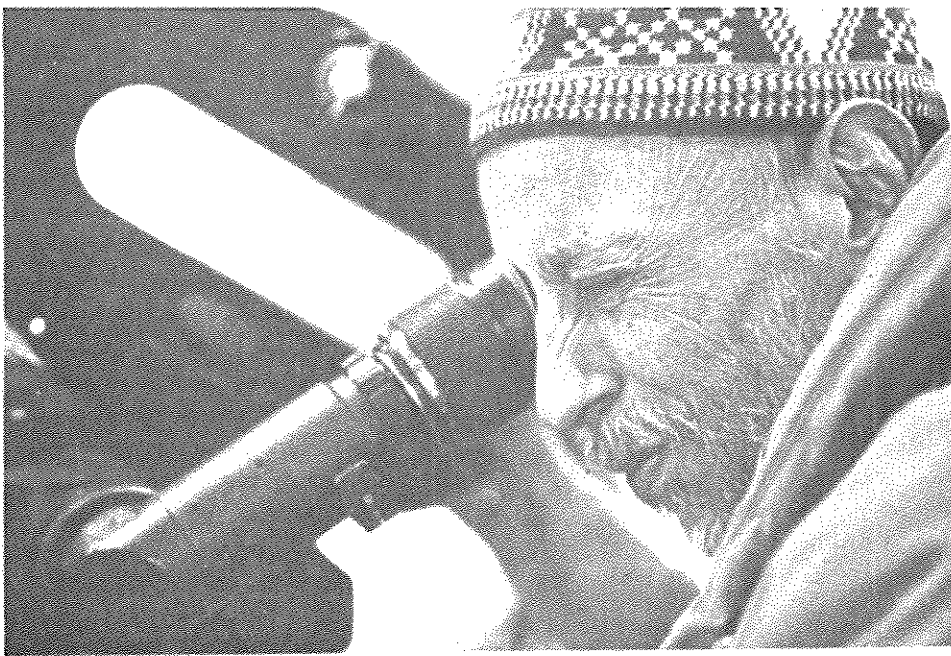
کلاس درس تبدیل می کند.

● بیشترین تماس من حین کار،

بجز مخملباف، با عمو حسین و

عمه رقیه بود.

از سلام میسما به گبه آمدم و خود نیز نمی دانم چرا. نمی دانم که در میان خیل عظیم داوطلبان بازیگری و گروه گروه جوان مشتاق، نگاه نافذ و چشمان تیزبین مخملباف کدام آن، کدام لحظه و کدام امتیاز را در من دید که من شدم گبه خانم فیلم گبه. نمی دانم چه شد که من، منی که تا همین دیروز دختر محصل معمولی ساترپوش شهر بودم، شدم گبه خانم آبی پوش و بی قرار! دختری از جنس طبیعت و



جواد طوسی

رمزآلود «سابق هدایت به زن در بوف کور و بعضی دیگر از داستان‌های کوتاهش را در فیلم‌های حاتمی، به ویژه *خواستگار* و *سوقه دلان*، نیز دید.

از نظر راوی داستان بوف کور زن با فرشته و یا فاحشه است و به همین دلیل راوی به هیچ‌یک از این دو دست نمی‌یابد زیرا از یکسو فرشته انسان نیست و از سوی دیگر زن لکاته نیز عشق افلاطونی و پاک راوی را درک نمی‌کند. حال نگاه کنیم به شخصیت آقای خاوری در فیلم *خواستگار* که در برقراری روابط عاطفی معمول و متعارف با زنی عاجز و ناتوان است و در وجود او زنی ابدآل و کامل برای پرستش را جست‌وجو می‌کند. حاتمی این دلدادگی را در قالب مادی با طنزی تلخ به سُخره می‌گیرد و از شیوه بیان راوی در نمایش سنی خیمه‌شب‌بازی وام می‌گیرد. در هر اپیزود که معشوقی هوسباز با کسی بجز خاوری وصلت می‌کند، با صدای خاص غلام‌سیاه نمایش‌های خیمه‌شب‌بازی می‌شنویم که: «آقا دوماه، مگه نمردنی چیه» و یا «باداباد مبارک بادا، ای‌شالله مبارک بادا» ولی ذهنیت غیرمادی خاوری و تأکید حاتمی بر دست‌نیافتنی بودن عشق برای این فرد ما را به همان مفهوم اثیری زن در آثار هدایت نزدیک می‌کند.

حاتمی در *سوقه دلان* تماماً یک زن فاحشه را به‌عنوان «محبوبه» مجید پاک و بی‌غل‌وغش در نظر می‌گیرد. در اینجا باز همان تصویر دوگانه (یا واحد) زن لکاته و اثیری را در وجود اقدس می‌بینیم ولی در تصویر یگانه و برگزیده حاتمی که از طریق نگاه «مجید» چهره می‌کند، زنی نجیب و رؤیایی و «یک‌کمال مطلوب» محلی می‌شود. همراه با اولین تصویر از ظاهر تغییر یافته و چهره ساده و بدون آرایش اقدس در زیر چادر، بیت اول تصنیف «الا ای پیر فرزانه...» را می‌شنویم. این دیدار آغازین در حیاطی پوشیده از برف انجام می‌گیرد که اشاره‌ای به پستی و یکدستی مورد نظر حاتمی نسبت به این دو شخصیتش است. حاتمی در دیدار بعدی آنها اقدس را کاملاً به دور از هرگونه ظواهر مادی

ترجیح‌بنده ظریف در کیت اثر جاری شده است. حاتمی در اینجا سعی نمی‌تواند عشق را در قالبی مناسب و متعادل به تصویر بکشد. در اینجا با نشانه‌های جسمی و مادی زن و عشق روبه‌رو هستیم و دیگر نشانی از آن مفهوم متعالی و نمادین عشق در فیلم *حسن‌کچل* نمی‌بینیم. البته حاتمی سعی کرده این خلأ را با تأکید بر وجوه عرفانی شخصیت لوطی‌حیدر جبران کند که در این هدفش کاملاً ناموفق بوده است. اما، به عکس، در فیلم *قندار* شاهد موفقیت او در ارائه تصویری دوگانه از عشق (بعد زمینی و معنوی‌اش) هستیم. شخصیت عشرت در قالب ظاهری خود کاملاً نشانه‌هایی مادی دارد. حتی حاتمی از طریق نام این شخصیت و سابقه‌آشنایی تماشاگر با بازیگر این نقش و خصوصیات ظاهری او اصرار داشته تا این جنبه‌های مادی هرچه بیشتر پُررنگ‌تر شوند. اما «همین زن دلفریب و بی‌پروا برای شخصیت برگزیده فیلم، یعنی قندار، چهره‌ای دیگر دارد. او عشقی پاک و بکر و ماندگار را طلب می‌کند و زمانی که تصویری مخدوش و دگرگون شده از رخ بار می‌بیند، مرگ را پذیرا می‌شود؛ مرگی که برای او عین هستی و وصل است. در اینجا بازتاب کامل یکی از مشخصه‌های اصلی دنیای ذهنی حاتمی را می‌بینیم. نشانه‌های این «جمال‌پرستی» او در دو فیلم *خواستگار* و *سوقه دلان* نیز به‌وضوح دیده می‌شود. در شکل ظاهری اولیه زن در هر دوی این فیلم‌ها به‌صورتی اغواگرانه و در هیئت یک لکاته نمایانده می‌شود اما از نگاه شخصیت‌های ساده و بی‌آلایش و سمباتیکی حاتمی (و یا بهتر بگوییم از دید خود او) به همان جمال‌پرستی مورد نظر فیلساز و مقام والای عشق می‌رسیم. حاتمی این تعلق خاطر و دغدغه درونی‌اش را در *صحنه‌های سوررئال* گونه از فیلم *خواستگار* با «سراحت بیان می‌کند. درحالی‌که عده‌ای زن سیا‌پوش در مکان بسته‌ای به آرامی می‌چرخند، به‌صورت همسرایی ابیاتی را با این مطلع ادا می‌کنند: «به به چه جمالی / به به چه کمالی...» شاید بتوان تشابهی از نگاه دوگانه و

می‌توان با دل‌مشغولی‌ها و دنیای شخصی و دغدغه‌های ذهنی زنده‌یاد علی حاتمی هیچ‌بده و بستانی نداشت اما در نگاهی منصفانه و واقع‌بینانه نمی‌توان سبک مستقل و اینجایی‌اش را انکار کرد. سنت‌گرایی و عرفان دو مشخصه اصلی اغلب آثار اوست. نگاه حاتمی به اشیاء، محیط، معماری و آدم‌های محوری‌اش، همواره، از این زوایا بوده است. شخصیت زن در آثار او نیز از این قاعده مستثنی نیست. زن در بیشتر این آثار در زوایا هیئت مادی و زمینی‌اش حالتی اثیری و پر رمز و راز دارد. در فیلم *حسن‌کچل* عشق حسن به چهل‌گیس شکل ظاهری قصه است اما در لایه زیرینش می‌بینیم که حسن برای دستیابی به مقام والای عشق باید به سفری بی‌بازگشت برود و از مراحل گذر کند. وقتی که او اراده می‌کند در راه عشق فنا شود، باقی می‌ماند.

عشق و زندگی از منظر نگاه حاتمی نوعی اسارت مطبوع است. در طوقی او با وام گرفتن از فرهنگ عامه و مایه‌های فولکلوریک کوشش می‌کند تا زمینه مادی مناسبی برای به‌تصویر کشیدن افکارش ایجاد کند. عشق در اینجا با لحنی شاعرانه و در عین حال تلخ بیان می‌شود. حاتمی عشق را در هیئت ظاهری یک کبوتر طوقی نشان می‌دهد. در این نگاه پرایهام طوبی در قالب طوقی فرو می‌رود و سیدمرتضی از عشق طوقی به عشق طوبی می‌رسد و این دور و تسلسل با سرانجامی تلخ و ناگوار همراه است. کبوتر شوم بر بام خانه سیدمرتضی می‌نشیند تا او را به عشقی نافرجام دعوت کند. با مرگ طوبی این پاک‌بخته عشق دوباره به همان کبوتر بدشگون پناه می‌برد. دیری نمی‌گذرد که مرگ دامان او را هم می‌گیرد و سیدمرتضی همراه با جان دانش طوقی را در برابر دیدگان اشکیار دایی خود (سیدمصطفی) رها می‌کند. جدا از حشر و زواید و خطوط فرعی تحمیل شده به فیلم طوقی، بیان تلخ شاعرانه (گریز نداشتن از تقدیر نافرجام و روی آوردن به عشقی بی‌سرانجام و خوشامد گشتن به مرگ) به‌صورت یک



● حاتمی براساس شرایط روحی و موقعیت سنی‌اش در زمان ساخت فیلم مادر، نگاهی متفاوت به سنت و عرفان و زن و عشق و مذهب دارد.

● زن در بیشتر آثار حاتمی در ورای هیئت مادی و زمینی‌اش حالتی اثیری و پُر رمز و راز دارد.

● حاتمی در بابا شمل نمی‌تواند عشق را در قالبی مناسب و متعادل به تصویر بکشد. در این فیلم با نشانه‌های جسمی و مادی زن و عشق روبه‌رو هستیم.

جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد

● عشق و زندگی از منظر حاتمی نوعی اسارتِ مطبوع است.
در فیلم طوقی عشق با لحنی شاعرانه و در عین حال تلخ بیان می‌شود.

صحنه‌ای از فیلم دلشدگان
عکس: عزیز ساعتی

زده‌اند و پای وعظ شعرگونه‌اش نشسته‌اند: «موقع بدرقه است، البته موند به او مدن قطار. اول صبح به منزل رسیدن عالمی داره، حال نماز صبح، امید روز تازه. گفتم که من با قطار شب عازم. صدای پای قطار می‌یاد، بانگ جرس، آوای چاوشی...» به‌دنبال این زمزمه‌های دلنشین مادر و همزمان با بلند شدنش از روی تخت، برق خانه می‌رود. مادر، فانوس به‌دست، به پله‌های روبه پایین نزدیک می‌شود. این نما قطع می‌شود به مشق نوشتن غلامرضا و سرمشق گفتن پرسوز و گداز ماه منیر، و به سوازش مادر سرش را آرام به روی بالش می‌گذارد. جلال‌الدین روی مادر را می‌کشد و ماه منیر با گریه از دود مادر و غلامرضا از مرگ و جان نداشتن مادر می‌گویند. جلال‌الدین پارچه را بر روی صورت بی‌جان مادر می‌کشد و قرآن را بر جسم بی‌جانش می‌گذارد. دوربین عقب می‌آید و در آخرین نما بر تخت خالی مادر ثابت می‌شود.

متأسفانه اجلی مهلت نداد تا علی حاتمی نگاهش را به مقوله‌هایی چون عشق و زن کامل‌تر و عمیق‌تر کند. تصویرگر رؤیاپرداز و گریزان از واقعیت، همچون مادر ساخته و پرده‌آخته خیالش، «شرد، از پس که جان ندارد.»

عاشقان اندر عدم خیمه زدند

چون عدم بکونگ و نفس واحدند
همین تعبیر از عشق و جمال پرستی را، منتها به‌شکل مجرد و انتزاعی و تعمیم نیافته، در فیلم دلشدگان شاهدیم که شاخص‌ترین نمونه‌اش صحنه ورود رمزآمیز لیلا است. در پی ادا شدن واژه عشق از زبان طاهرخان به‌رنور در اولین برخوردش با لیلا، او در جواب به یک جمله موجز بسنده می‌کند: «حکایت دل». حاتمی این تفسیر کلامی (و نه زبانی تصویری) را در گفته ناصرخان خطاب به سفیر ایران نیز به کار برده است: «نغمه عشق فرودش اوج است.»

حاتمی، براساس شرایط روحی و موقعیت سنی‌اش در زمان ساخت فیلم مادر، نگاهی متفاوت به سنت و عرفان و زن و عشق و مذهب دارد. شخصیت اصلی و سمپاتیکی فیلم مادری پیر و مهربان و خوش‌سیماست. او قرار بوده شمع محفل جانان و وصل‌کننده ارتباط‌های ازهم‌گسیخته و پاک‌کننده غبار کدورت‌ها از درون فرزندان جدا افتاده‌اش باشد. صحنه پیش از مرگ مادر بی‌شبهت به مجالس روضه‌خوانی نیست. جمع وصل‌شدگان جمع است و همگی داخل حیات به دور مادر حلقه

نشان می‌دهد. در این صحنه مسجید به اقدس می‌گوید: «بازار زرگرا (منظور انگورهای طلایی که قبلاً در دستان اقدس بود) چی شد؟» و اقدس با لبخندی کودکانه می‌گوید: «آتش گرفت، آتش کردم.» پس از عقده مخفیانه مسجید و اقدس نیز محل زندگی‌شان را در روستایی بدوی و به دور از نشانه‌های جامعه شهری می‌بینیم. این شور و حال و وجد مسجید تا زمانی دوام دارد که تصویر پاک ذهنی‌اش از اقدس خدشه‌دار نشده است اما وقتی برادر ناتنی‌اش، آقا حبیب، گذشته اقدس را به رخ می‌کشد، دوباره حالش منقلب می‌شود: «باز دیوانه شدم من ای طیبیب / باز سوخایی شدم من ای حبیب.» او جمال و رخ یار را بکر و دست‌نخورده می‌خواهد و زمانی که این تصویر به هم می‌ریزد، با حسرت می‌گوید «بلا روزگاریه عاشقی‌ام» و از این سرای خاکی رخت برمی‌بندد تا شرح هجرانی‌اش را نکته‌بنگنه و موه‌مو از زبان راوی عشق بشنویم:

صورت از بی صورتی آید کن
خفته‌ای تو خفته را مفقود کن
یار دیگر آدم دیوانه‌وار
رد و، ای جان زود زنجیری یار
هر چه غیر شورش و حیوانگی است
اندرون ره دوری و بیگانگی است



تا کی می خواهیم خط کشی شده نگاه کنیم؟

مرکز همایش‌های بین‌المللی صداوسیما در تهران، از سوم تا پنجم آذرماه اسال، محل برگزاری دومین جشنواره سیمای بود. این جشنواره در بخش‌های سریال داستانی، مستند، انیمیشن، میان‌برنامه، ترکیبی، تئاتر تلویزیونی، طنز در برنامه‌های تلویزیونی و تیتراژ به نمایش برخی تولیدات سالانه تلویزیون در عناوین یاد شده پرداخت و میزگردهایی نیز با موضوعات زن در برنامه‌های تلویزیونی، نویسندگی برای تلویزیون، موسیقی تصویری، تبلیغات مبارزه با مواد مخدر و تئاتر تلویزیونی برگزار شد. ■

شرکت‌کنندگان میزگرد زن در برنامه‌های تلویزیونی - که در نخستین روز جشنواره برپا شد، خانم‌ها ته‌مین میلانی، دکتر زهرا رهنورد شجاعی و دکتر محب‌علی و مهندس بنیادیان بودند. در ابتدا میلانی با انتقاد از چهره ارائه شده از زن در سینما و تلویزیون گفت: «نقش زن در برنامه‌های نمایشی بسیار کلیشه‌ای است. بخشی از این ضعف از دست‌اندرکاران ناشی می‌شود و بخش دیگر به ضوابطی که به فیلمساز تحمیل می‌شود، سینما و تلویزیون توانایی ذاتی خاص خود را دارند اما کسانی که ضابطه می‌نویسند و دست‌اندرکاران را موظف به اجرای آن می‌کنند، اطلاعات صحیحی درباره این توانایی‌ها ندارند، مثلاً مطرح می‌شود که زنان را منفی نشان ندهیم و فقط در قالب زن فداکار، مادر دلسوز و مانند اینها معرفی شوند و اکیداً توصیه شده که از نمایش زن پرخاشگر جلوگیری شود. ما باید بگوییم که چنین شخصیت‌هایی را نیز در جامعه داریم. بنابراین دلیلی ندارد که همه زنان مهربان و یا در مقام‌های بالا مانند مهندس و غیره باشند اما وقتی چنین چارچوب تنگی گذاشته می‌شود و از سویی دیگر کارگردانان هم سواد بالایی ندارند، در نتیجه تصاویر تکراری می‌شود که می‌بینیم. در ضوابطی که در ابتدای سال در دفترچه راهنمای کار سینماگران منتشر شده، نشان دادن چهره درشت از زن ممنوع شده است. تصویر درشت در سینما یا تلویزیون اصلاً جزو ابزار تکنیکی سینما و تلویزیون است و کاربرد آن برای القای درد، رنج یا شادی است. وقتی ما مدام می‌گوییم سیمای زن و نمی‌گوییم سیمای مرد، لابد این سیمای در صداوسیما دچار مشکل است که بر روی آن تأکید می‌شود. تا کی می‌خواهیم خیلی خط‌کشی شده نگاه کنیم و بگوییم

یا زن و شوهر، هر دو، در بیرون از منزل کار کنند اما به خانه که آمدند، مرد مطالعه کند و زن به کار خانه پردازد؟»

آقای مهندس بنیادیان، معاون وزیر آموزش و پرورش، نیز در این زمینه گفت: ما نباید کل برخورد‌های انسانی را لایه‌لای برداشت‌های غلطی که وجود دارد، نشان بدهیم. حالا آیا روابط زن و مردی که در صداوسیما ارائه می‌شود، با هدایت جامعه تناسب دارد؟ به‌نظر می‌رسد ما برای توسعه همه‌جانبه کشورمان باید ابتدا آن را برای خود تعریف کنیم و بعد آن را شاخه‌شاخه در خانواده، در حوزه کار و دیگر حوزه‌ها... ما تا وقتی مطلوبان را تعریف نکرده‌ایم، نمی‌توانیم مشخصاً به حل مشکلاتی چون مشکلات زن در جامعه و برنامه‌های صدا و سیمای پردازیم وگرنه بدون تعریف وارد حوزه‌هایی می‌شویم که ما را از ادعاهایمان دور می‌کند. ■

خانم شجاعی، عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء، نیز گفت: «یکی از مسائل خیلی مهم و اساسی الگویی است که تلویزیون با برنامه‌های اصولاً تصویری به نسل جوان ما، در ارتباط با جایگاه و نقش زن و مسائلی از این قبیل می‌دهد. یکی از مهم‌ترین موضوعات در این رابطه نقش اجتماعی زن است که دچار ابهام شده و بحث دیگر حجاب است. بد استفاده کردن از حجاب در برنامه‌های کودک که گاهی ما برخلاف آنچه مقررات و قوانین اسلامی مشخص و توصیه کرده‌اند، عمل می‌کنیم، مثلاً سر یک دختر بچه سه - چهار ساله روسری می‌کنیم، بدون این‌که بتوانند حجابش را کنترل کنند. یا این‌که برای بچه‌ها حجاب‌هایی طراحی و ابداع می‌کنیم که برای دختر بچه‌ها و نسل جوان یک مقدار مشکل است.»

در پایان میزگرد نیز خانم فرخنده کیهانی بیانیه گروه مطالعات برنامه‌های بانوان را قرائت کرد. این بیانیه که شامل ۱۵ ماده بود، با تأکید بر رعایت نکاتی، ارتقای کیفی حضور زن در برنامه‌های تلویزیون را یادآوری کرد. در بخشی از این بیانیه آمده است: برای ترسیم نقش زن از کلیشه‌های رایج پافراتر نهیم و به این فکر کنیم که برای ساختن جامعه‌ای بهتر به ارائه چه نقش‌هایی از زن نیاز داریم.

در ترسیم نقش زن به‌جای رئالیسم عامیانه می‌توان از ایده‌آلیسم مثبت و منطقی سود جست. به حریمی که باید بین زن و مرد نامحرم باشد، پایبند باشیم و در حفظ این اصل بنیادی بکوشیم و به‌جای ماندن در ظاهر، به معنای این قضیه نیز توجه کنیم. به تأثیر زن در رشد جامعه و رشد مردها و تأثیر او در واقعیت‌هایی مثل جنگ و انقلاب توجه شود.

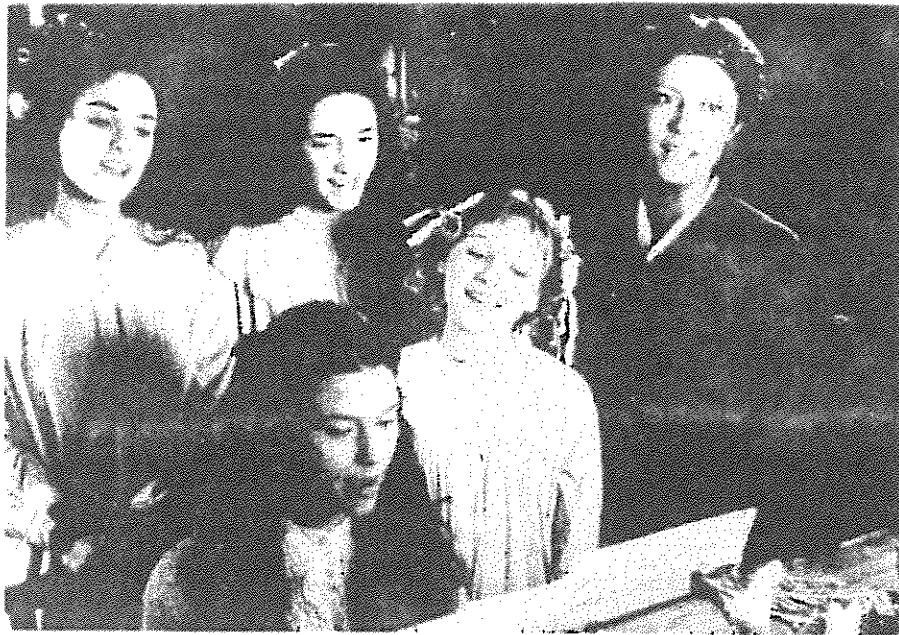
تماشای تلویزیون را، با ساختن همدل‌دار برنامه‌ها، برای زنان از حد سرگرمی و شاید وقت‌کشی به یک انگیزه آموزشی و لازم تبدیل کنیم. ■

زن مصرف‌گرایی غربی و زن اسلامی؟ آن میانه هم طیفی از زنان وجود دارند که فعال هستند و خانه‌دار هم هستند و باید به آنان پرداخته شود. ■

دکتر رهنورد، نویسنده و هنرمند معاصر، نیز گفت: «سیاری از متفکران قرن بیستم و یکم را قرن زن نامیده‌اند. در کشور خودمان نیز پس از انقلاب اسلامی تغییر و تحولی در چهره و شخصیت زن رخ داده. نکته دیگر ارتباطات و دستاوردهای حاصل از آن است. ما شاهد زنانی هستیم با هویت برجسته که در سطح ملی و جهانی درخشیده‌اند. در شرایط زمانی و مکانی حاضر طیفی از چهره واقعی زن - از منفورترین تا مطلوب‌ترین - در کشور ما وجود دارد اما ناگهان وارد داستان عجیبی می‌شویم و به‌جای این‌که به منزله معتقدان به اندیشه اسلامی این واقعه عظیم تاریخی را نشان دهیم، قرائتی تاریخ‌گرایانه از زن به‌دست می‌دهیم؛ یعنی قرائتی ذهنی نه عینی. با این قرائت تاریخ‌گرایانه شخصیتی واکنش‌نشان دهنده از زن می‌بینیم و نه تصمیم‌گیرنده؛ شخصیتی که در تاریخ بیشتر ایفاگر نقش‌های پست‌تر بوده‌است. همواره زن را در تلویزیون در حال آشپزی و سبزی پاک کردن می‌بینیم و مرد را در حال مطالعه؛ چرا این‌قدر روی آشپز بودن، جنجالی بودن و احساسی بودن او تأکید داریم؟ در این میان شخصیت‌های مطلوبی هم که ارائه شده، استثنا هستند نه قاعده. حالا پاسخ به این سؤال می‌تواند خیلی راهگشا باشد: چرا در زمانه‌ای که قرائت عینی براساس آرمان‌هایمان داریم، به‌قرائت تاریخ‌گرایانه پردازیم؟»

دکتر محب‌علی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، نیز در بخشی از سخنان خود گفت: «تصویری که در حال حاضر از سوری صاحب‌نظران ارائه می‌شود، تصویری است که محور آن اندیشه است، برخلاف گذشته که عامل قدرت و زور بود یا پول و اقتصاد. در مورد وجه زور می‌توانیم بگوییم بین زن و مرد تفاوت هست اما در وجه اندیشه تفاوتی بین زن و مرد نیست و کسی نمی‌تواند مدعی این تفاوت باشد. ما می‌خواهیم در دنیای آینده جایگاه شایسته‌ای داشته باشیم. آیا می‌توانیم جامعه را از نیمی از انرژی فکری خود محروم کنیم؟ به نظر می‌رسد که این قضیه حتی در مقوله تقسیم کار خانواده نیز باید بررسی شود. آیا می‌توان تصور کرد که در دنیای پیچیده آینده خانم‌ها فقط کارشان خانه‌داری باشد؟





مشاطی از فیلم زنان کوچک

امید بُنکدار

زنان بدون مردان

می‌بایست جای خالی شوهرانشان را که راهی جبهه شده‌اند، در خانواده پر کنند. آنان، علاوه بر ایفای نقش پدر، عهده‌دار تأمین مخارج خانه نیز هستند، در شرایطی که بحران اقتصادی ناشی از جنگ فشار زندگی را مضاعف کرده است. به همین دلیل نقش مادر - با بازی خوب سوزان ساراندون - در فیلم، با وجود غیرمحموری بودن، بسیار حساس و زیباست. مادر شخصیت توانا و قدرتمندی است که ضمن اداره خانواده و حفاظت از دخترانش، فشار زندگی را متحمل می‌شود و برای یافتن همسرش تا نهایت توان می‌کوشد. به علاوه، او یک مادر با تمامی خصایص زنانه، و دوستی صمیمی برای دخترانش است.

به یمن شخصیت‌پردازی‌های دقیق فیلم، ابعاد وجود دختران بسیار واقعی، قابل لمس و آشناست. شخصیت جو با آن شیطنت‌ها و شور و شرم و نشاط کودکانه در نوجوانی و بلوغ و پختگی تدریجی‌اش، رابطه خواهران با یکدیگر و جزئیات ظریف شیدایی‌ها و شوریدگی‌هایشان نمونه‌ای از این شخصیت‌پردازی است. حتی ضعف‌ها و حسدهای خرد و درشت در میان خصایل شخصیت‌ها چنان تنیده شده که آنان را از کلیشه‌های خوب یا بد مطلق فراتر برده است.

زنان کوچک قصه زنان بزرگی است که همواره در طول اعصار با دشواری‌ها ستیز کرده، جلوه‌های عشق و ایثار را به ظهور رسانده و موهبت مهر را پاس داشته‌اند. ■

در حدود سال‌های ۱۸۶۸ نوشته شده است. این دو کتاب برداشت‌هایی از زندگی و خاطرات خود خاتم نویسنده هستند و به‌منظر می‌رسد شخصیت جو که از نوجوانی آرزوی نویسندگی را در سر می‌پروراند، خود نویسنده باشد.

فیلم زنان کوچک این‌بار به‌خاطر پیشرفت امکانات سینمایی و خارج شدن دوربین‌ها از فضای تئاتری استودیو و پرداخت ظریف فیلمنامه ساختار موفق‌تری دارد. اگرچه نیمی از توفیق فیلم به منشأ اصلی آن - رمان‌های جذاب و خواندنی که بارها تجدید چاپ و با استقبال چند نسل مواجه شده‌اند - باز می‌گردد اما کارگردان در خلق فضاها، گرفتن بازی‌های روان و یکدست و برداشت تصویری از رمان، شایستگی به‌سزایی از خود نشان داده است. آنچه فیلم را نسبت به دو نسخه قبلی متفاوت می‌کند، درک کارگردان از نگاه زنانه نویسنده رمان است؛ نگاهی نکته‌بین، دقیق و ظریف. از طرح‌های زیبای تیتراژ فیلم بر روی نقوش تزیینی و گارهای دستی، فیلم‌برداری خوب با قاب‌بندی‌های زیبا، چشم‌اندازهای پرنور و سایه از طبیعت و دشت‌های سرسبز و مناظر زمستانی گرفته تا جزئیاتی مانند انعکاس نور بر لبه یک فنجان، درخشش یک گل بر حاشیه یک کتاب و ...

نکته دیگر ارزش و نقش حضور زنان است؛ که نویسنده بدان پرداخته و در فیلم هم به زیباترین شکل تصویر شده است. شروع ماجراها همزمان با جنگ‌های داخلی آمریکا است؛ زمانی که زنان

- زنان کوچک
- فیلمنامه: رایین سوئیگورد
- براساس داستانی از: لویزا می‌الکوت
- موسیقی: توماس نیومن
- بازیگران: وینونا رایدر، گابریل بایرن، تزیینی آلوارادو و سوزان ساراندون
- کارگردان: گیلیان آرمسترانگ
- محصول ۱۹۹۵ - آمریکا

ایمی، جو، پث و مگ، چهار دختر نوجوان و کوچک خانواده مارچ در کنار ماساچوست زندگی می‌کنند. زمان جنگ‌های داخلی آمریکا است و پدر خانواده به کارزار رفته است. فیلم ماجرای دشواری‌ها، عشق‌ها و سرانجام این چهار خواهر را تا بزرگسالی آنان پی می‌گیرد. سرانجام جو، (وینونا رایدر) دختر دوم خانواده، که راوی داستان است، به آرزویش می‌رسد؛ نویسنده موفق می‌شود و با استاد ادبیات خود ازدواج می‌کند.

زنان کوچک سومین برداشت سینمایی از یک رمان جذاب و پرفروش است. اولی در ۱۹۹۳ به کارگردانی جورج کیوکر و با بازی کاترین هپبورن و جون بنت ساخته شد و اسکار بهترین فیلمنامه را گرفت. ۱۶ سال بعد مروین لیروی آن را با بازی الیزابت تیلور، جاننت لی و جون آلیسون در یک نسخه رنگی بازسازی کرد و بار دیگر فیلم با استقبال مردم مواجه شد. فیلمنامه نسخه گیلیان آرمسترانگ تلفیقی از دو رمان پرفروش زنان کوچک و همسران خوب لویزا می‌الکوت است که



زنان نقش آفرین ایل

در آثار تازه پرویز کلانتری

شراوه صالحی

● به نظر می آید
مردها در نظام
کوچندگی فقط مسئولیت
دامداری را به عهده
دارند اما زنها مدام
در کار بافتن،
ریسیدن و
نقش آفرینی بوده اند.



معرفی فرهنگ و هنر خالص و ناب ایرانی است. خود شما در این باره چه نظری دارید؟

○ اول بگویم این کارها از نظر تکنیک خیلی متفاوت هستند ولی ارتباطی پنهانی و عمیق بین اینها هست و آن ارزش های فرهنگی این آب و خاک است. فکر نمی کردم «همراه با عشایر» پیامدهای موفقیت آمیزی داشته باشد ولی تصادفاً داشت. از همان نمایشگاه اول، یونسف چندکار را منتشر کرد که یکی از آنها زندگی در داخل چادر قشقای است و بنا به پیشنهاد یونسف به عنوان تمبر ویژه سازمان ملل منتشر شد. پس از نه سال پیامد بعدی این بود که به عنوان نقاشی که با مقوله عشایر سروکار داشته ام، اسسال از طرف انجمن تحقیقاتی وابسته به دانشگاه سوربن دعوت شدم تا نمایشگاهی در پاریس داشته باشم.

● توجه خاص شما به زنان به عنوان موضوع اصلی تابلوهایتان گذشته از خاصیت شعرگونه و زیبایی آن، نقش محوری دارد. این نگاه شما به نقش زن در انتقال ارزش های فرهنگی از کجا سرچشمه می گیرد؟

○ اهمیت نقش زن عشایری در انتقال ارزش های فرهنگی و تاریخی اقوام غیرقابل انکار است. کتاب هایی که درباره دستبافته های عشایری و گبه ها در دنیا منتشر می شود، روزافزون است. بجز مراکزی که در ارتباط با کار فرش هستند، مثل مجله هالپی، مراکز تحقیقاتی و محققانی که روی فرهنگ ایران کار می کنند، توجه زیادی به گبه ها پیدا کرده و به تحلیل زیبایی های بصری این آثار پرداخته اند اما آنچه اهمیت دارد، نقش زن در نظام ایل است. بنظر می آید مردها در نظام کوچندگی فقط مسئولیت دامداری را به عهده دارند اما زنها

داشتم، متوجه زیبایی هندسه جل های عشایری شدم. تحت تأثیر این موضوع، یک سال برای خودم کار کردم تا مجموعه ای فراهم آمد که نه سال پیش در کتابسرای تهران به نمایش گذاشته شد و یکی از کارهای همان نمایشگاه به عنوان تمبر ویژه سازمان ملل انتخاب شد. این اثر زندگی داخل یک چادر قشقای را نشان می دهد. پس از اتراق ایل مردان در حال استراحت، نوشیدن چای و کشیدن قلیان هستند در حالی که مسئولیت های زن هنوز پایان نیافته است؛ بچه داری و تهیه چای و بساط شام در فضای آکنده از زیبایی های دستبافته های زن های عشایری. فکر می کنم چرا نقاشان دیگر قبل از من متوجه این قلمرو وسیع نشدند. اگر مائیس در تهران بود، حتماً ولیکن این موضوع نبود.

● برخورد آزاد و خلاقانه شما با واقعیت زندگی عشایری بسیار هنرمندانه و جذاب است. فکر می کنید تا چه اندازه در نزدیکی به ذهنیت ها و برداشت های عشایر موفق بوده اید؟

○ در این دوره از نقاشی ها رفته ام توی جلد یک آدم ساده ایلینی که، فارغ از قواعد دست و پاگیر نقاشی، آثارش را مثل گبه ها آزادانه خلق می کند. بنابراین، با دوره قبلی، یعنی آثار نه سال پیش، به کلی فرق دارد زیرا در آن دوره آثارم با رعایت اصول آکادمیک نقاشی شده بودند. لازم به تذکر است که نقش ساده و ابتدایی گبه ها شباهت زیادی به آثار مدرن نقاشی جهان دارد، برای مثال آثار پل کله، از بنیانگذاران نقاشی مدرن، را می توان با نقش گبه ها مقایسه کرد. البته گبه ها صدها سال پیش از آثار پل کله به وجود آمده اند.

● آثار قبلی شما هم موفق بوده اند اما ثبت ارزش های تصویری اقوام گام بسیار مهمی در

آوایی می آید؛ آوایی گوش نواز و موجی رنگین و چشم اندازی زیبا از اشتران بارکش و دورنمایی از اتراق روح افزا پس از میاهوی غریب کوچ. این همه آوا از کجاست؟ مردان، زنان، اشتران، اسب ها، ربه ها، زنگوله ها و تپش نبض زندگی عشایر در آوای زیبای زندگی و کوچندگی. این همه را پرویز کلانتری، است که می نوازد.

پرویز کلانتری نقاش چشم اندازهای کویری ایران، که پیش از این با ماده خاک آثارش را به وجود می آورد، این بار در تابلوهای زیبایش عشایر ایران را می نماید: زنان چارقدرسر و بچه در بغل، خانواده های عشایری سواره و پیاده، با دیرک ها و چادر و گلیم و گبه و خورجین و جوال... آنچه در این تابلوها محور آثار پرویز کلانتری است، زن ایل است. او که پاسدار فرهنگ قومی است؛ افسار به دست، بچه بر پشت، پا به پا با همسرش و اوست که سند تاریخ ایل را با دست های هنرمندش می سازد و تسل به نسل به میراث می گذارد.

آثار پرویز کلانتری، نقاش معاصر، با عنوان «همراه با عشایر ایران» در نمایشگاهی که در ۱۴ دسامبر اسسال در مجموعه فرهنگی ۱۴ ژوئیه کنار رود سن در پاریس برگزار شد، به نمایش گذاشته شد. به مناسبت برگزاری این نمایشگاه به دیدارش می روم و با او گفت و گو می کنیم:

● آقای کلانتری پیش از این با ماده خاک آثار خود را به وجود می آوردید، این بار که با آکریلیک و به شیوه ای دیگر نقاشی کرده اید، چه احساسی دارید؟

○ خیلی ها سؤال می کنند که چه رابطه ای بین این نقاشی ها هست. ده سال پیش که برای برپایی موزه مردم شناسی عشایری در مجموعه سعدآباد همکاری



مدام در کار بافتن، رسیدن و نقش آفرینی بوده‌اند. وقتی شما به یک سرپرده ایللی قشقای می‌شوید، تمام فضا آکنده از زیبایی‌های بصری است، آثاری مثل مفرش‌ها، خورجین‌ها، چننه‌ها، قاشق‌دان‌ها، نمکدان‌ها، سفره، گلیم، قالیچه و گبه. وقتی ایل کوچ می‌کند، تمام ابزارش دست‌بافته‌های زنان است.

زنان عشایری با دست‌بافته‌هایشان در انتقال ارزش‌های زیبایی‌شناسانه و هویت فرهنگی ایل از گذشته تا حال مؤثر بوده‌اند. اگرچه زن در نظام کوچ‌چندگی بار سنگین کار و تلاش را همراه مردان ایل به دوش می‌کشد اما هیچ‌گاه از زیبایی بخشیدن به محیط اطرافش و خلق آثار هنری غافل نبوده است.

● تداوم نقوش بافته‌ها و کلاً صنایع دستی عشایری را در چه می‌بینید؟

○ در انتقال ارزش‌های فرهنگی. این یک سنت ایللی است که وقتی در خانواده‌های دختر بدنی می‌آید، مادر شروع به بافتن قالیچه برای او می‌کند و دختر آن قالیچه را به خانه بخت می‌برد ولی شوهر اجازه فروش آن قالیچه را ندارد. به این ترتیب نقوش اصیل ایرانی نسل به نسل منتقل شده است. خلق این آثار فقط انگیزه اقتصادی نداشته است. هنرمندی که دارد گبه می‌بافد، هرچیز را که در اطرافش هست،

ایرانی شده است. چه قومی بیشتر توجه شما را جلب کرده و چرا؟

○ هر کدام خصوصیات ویژه خودشان را دارند؛ مثلاً زیورآلات ترکمن بی‌نظیر است. در کتاب خانم ایران علاه آمده: «اهمیت زیورآلات ترکمن برای فلز گرانبها و یا سنگ‌های قیمتی نیست، عمدتاً این آثار را از ترقه، عقیق و فیروزه می‌سازند. اهمیت آنها در طراحی منحصر به فرد این آثار است.»

در ورودی عوزه هنرهای معاصر تهران یک اثر موبیل بسیار زیبا از الکساندر کالدراست. گمان می‌کنم با الهام از آثار فلزی ترکمن و با بزرگنمایی این آثار می‌شود یک موبیل ایرانی ساخت اما هنوز در این زمینه کار نشده است. واقعاً روی آثار عشایر کار نشده درحالی‌که این آثار ظرفیت فراوانی برای کار دارند. در مورد گلیم‌ها شیفته آثار قشقای و ایل‌شون هستم و در مورد گبه‌ها که فقط منحصر به جنوب غربی ایران است، آثار ایلات بویراحمدی لر و قشقای بیشتر مرا جلب می‌کند.

● از کلاتری درباره نمایشگاه پاریس می‌پرسم. می‌گویید:

○ این نمایشگاه بنا به پیشنهاد انجمن مطالعات برگزار شد و بخشی از یک برنامه کلی مطالعاتی در زمینه عشایر ایران بود. یکی از بخش‌های این برنامه، بخش هنری بود

فیلم‌های محسن مخملباف در فرانسه، در سالن نمایشگاه ساختمان جدید در کنار رودخانه سن برپا شد. در بخش علمی این برنامه نیز محققان ایرانی، فرانسوی، انگلیسی و آلمانی در یک گردهمایی تخصصی مسائل مختلف جامعه عشایر ایران معاصر را مطرح کردند که انجمن امیدوار است در صورت تهیه امکانات لازم برای ترجمه و تدوین، سخنرانی‌ها و بحث‌های مربوط به آن را به فرانسه و فارسی به چاپ برساند. در روز ۲۵ آذر هم در بخش فیلم دو فیلم گبه، ساخته محسن مخملباف، که بر اهمیت هنر و صنایع دستی زنان عشایر فارس تأکید دارد، و لایلا، ساخته فرهاد ورهرام، که از کوچ ایل بختیاری به‌طور مستند فیلمبرداری کرده، پخش شد. بعدازظهر همان روز، محققان علوم اجتماعی و انسانی و فیلمسازان ایرانی و خارجی به سؤالات مردم در مورد این دو فیلم و به‌طور کلی در زمینه صنایع دستی، کوچ و زندگی عشایر جواب دادند. این بخش از برنامه بیشتر جنبه فرهنگی عمومی دارد و کلیه کسانی که برای تماشای فیلم‌ها دعوت شده‌اند، در بحث و گفت‌وگو شرکت خواهند کرد.

آثار جدید کلاتری نویدبخش آن است که نقاشی ایرانی می‌رود تا فضاهای حیاتی خود را پیدا کند. شیفتگی پرویز کلاتری نسبت به شیوه زندگی

پرویز کلاتری، متولد ۱۳۱۰ تهران، پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشکده هنرهای زیبا در سال ۱۳۳۹ برای مطالعه در زمینه کتاب‌های درسی به آمریکا می‌رود و برای نخستین بار از نزدیک با دنیای پرتب‌وتاب نوین برخورد می‌کند. حاصل این برخورد چند نمایشگاه نقاشی، به شیوه آکسپرسیونیستی است که براساس طرح‌ها و تجربه‌هایی از زندگی روستاییان است.

او بین سال‌های ۴۰ تا ۴۹ به هنر انتزاعی علاقه‌مند می‌شود و نقاشی‌های کاهگلی خود را از سال ۱۳۵۳ آغاز می‌کند و آن را ادامه می‌دهد تا سال ۱۳۶۶ که تحول دیگری در کار او به وجود می‌آید که نقاشی از زندگی عشایر است. این بار کلاتری مثل یک آدم ساده ایللی، فارغ از قواعد دست‌وپاگیر، نقاشی می‌کند.

● در این دوره از نقاشی‌ها رفته‌ام توی جلد یک آدم ساده ایللی که فارغ از قواعد دست‌وپاگیر نقاشی، آثارش را مثل گبه‌ها آزادانه خلق می‌کند.

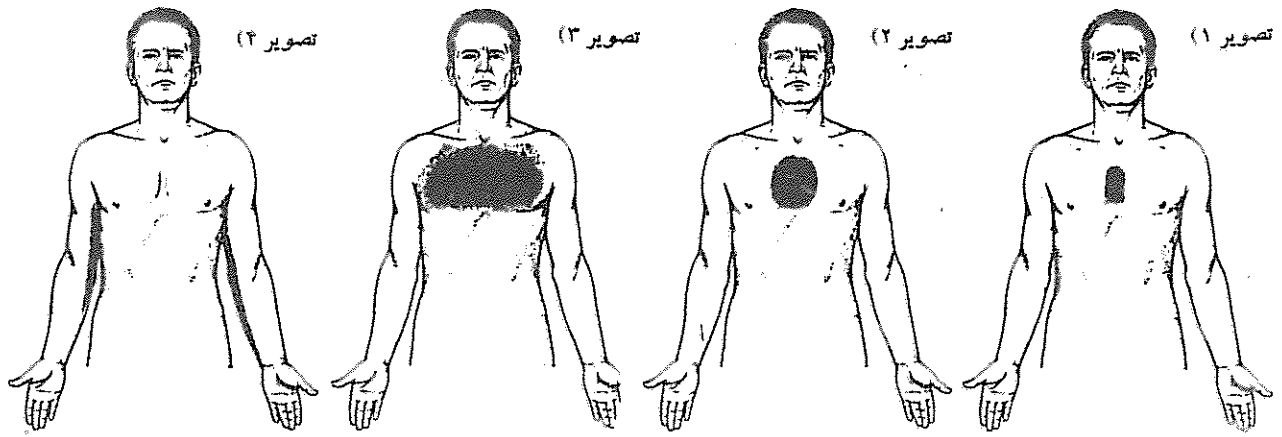
عشایر ایران که نمودی از بالاترین حد تطابق انسان با طبیعت است، منجر به خلق آثار زیبایی شده که ویژگی مهم آن همسازی نقاشی مدرن با جلوه‌های میراث فرهنگی ایران است. او با برداشتی ایرانی به زبان جهانی و نوین دست یافته است ■

که شامل نمایشگاه نقاشی و عکس از عشایر ایران می‌شد و عکس‌های فرهاد ورهرام و تعدادی از آثار نقاشی مرا به نمایش می‌گذاشت. این نمایشگاه از ۲۴ آذر تا ۱۱ دی‌ماه، با موافقت آقای مارین کارمیتز، مدیر کمپانی MK2 و مسئول پخش

منعکس می‌کند. حتی اگر هوایی هم رد شد، آن را هر اثرش منعکس می‌کند. هنرمند عشایری به تقاضای بازار و سود و سرمایه بی‌اعتناست.

● وجود پاره فرهنگ‌ها در کشور ما، هرچند که وجوه مشترکی هم دارند، باعث گوناگونی اقوام





این علائم خبر از حمله قلبی

تصویر ۱ و ۲ و ۳ برخلاف اعتقاد اکثر مردم، قلب در مرکز قفسه سینه قرار دارد، نه در سمت چپ آن. شایع‌ترین علامت حمله قلبی احساس تحت ناراحتی در وسط قفسه سینه است. این درد دردی واضح و خنجری نیست بلکه احساس تحت فشار قرار گرفتن، پُری و چلانده شدن است. این احساس درد که ممکن است خفیف یا شدید باشد و در وسط قفسه سینه متمرکز باشد یا به تمام قفسه سینه انتشار یابد، ناشی از کاهش اکسیژن در عضلات قلبی است. درد ممکن است بعد از چند دقیقه یا چند ساعت فروکش کند و پس از چند ساعت، چند روز یا چند هفته بازگردد. تسکین موقت درد نباید موجب اطمینان خاطر شود. تأخیر در انجام اقدامات تشخیصی و درمانی باعث می‌شود که دردهای اخطار دهنده به حمله قلبی آسیب‌زا یا کشنده تبدیل شود.

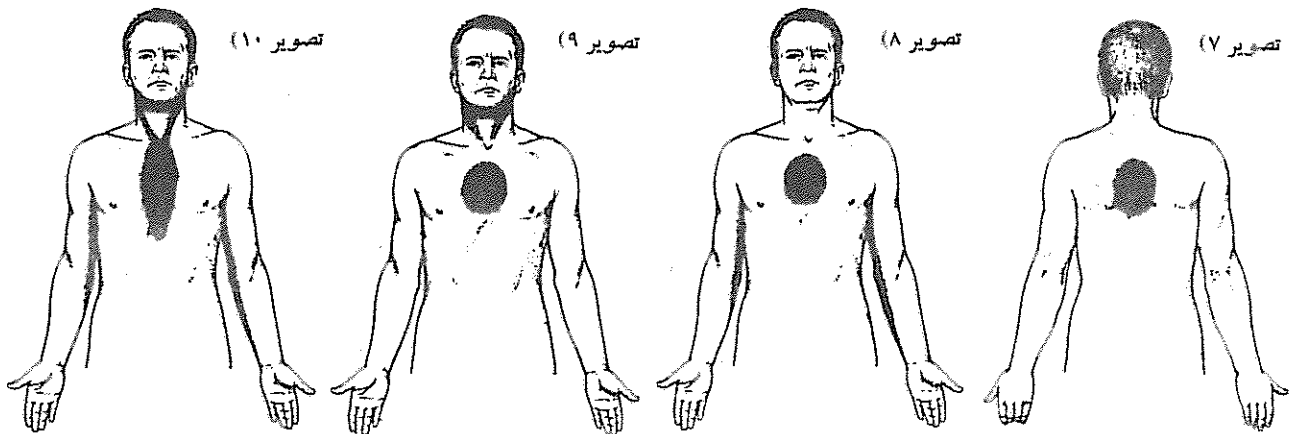
تصویر ۴ درد ممکن است از قفسه صدري به یک یا هر دو بازو انتشار یابد یا این‌که فقط در بازوها ظاهر شود. این نوع درد ممکن است با التهاب مفصلی (arthritis) یا التهاب کیسه زلالی (Bursitis) یا کشیدگی عضلانی اشتباه شود. برای آن‌که این دردها را از یکدیگر تشخیص بدهید، دست‌هایتان را بالای سرتان ببرید؛ با این عمل درد ناشی از التهاب مفصل و التهاب کپسول مفصلی تشدید می‌شود اما درد قلبی تشدید نمی‌شود.

تصویر ۵ درد ممکن است به گردن و فک‌ها انتشار یابد و یک طرفه یا دو طرفه، در جلو یا عقب باشد. این درد ممکن است با درد دندان، التهاب تصویر ۶ ناراحتی قلبی - که معمولاً به صورت احساس فشار، احساس پُری، احساس چلانده شدن یا درد است - گاهی در قسمت فوقانی شکم ظاهر می‌شود که در این حالت، اغلب، با سوء هاضمه اشتباه می‌شود. البته، معمولاً این درد به شکم محدود نمی‌شود بلکه در قسمت تحتانی قفسه سینه - جایی که دنده‌ها انشعاب می‌یابند - نیز احساس می‌شود. این دردها ممکن است با تهوع و استفراغ همراه باشند.

تصویر ۷ ممکن است درد پشت تنها علامت حمله قلبی باشد. این درد که معمولاً در بین دو استخوان پهن کتف متمرکز می‌شود، شبیه به دردی است که فرد ممکن است پس از تعویض لاستیک ماشین احساس کند؛ یعنی پس از انجام کار طاقت‌فرسایی که در آن دست‌ها و بازوها مورد استفاده قرار می‌گیرند و شانه‌ها خم می‌شوند.

تصویر ۸ و ۹ و ۱۰ درد قلبی اغلب، ترکیبی از حالات فوق‌الذکر است. شایع‌ترین حالات عبارتند از: درد توأم سینه و بازو، درد توأم سینه و

تصویر ۱۱ تصویر ۱۰ تصویر ۹ تصویر ۸ تصویر ۷



بدنشناسی!

دکتر ولادیمیر فیژنسکی
ترجمه فرخنده ابراهیمی

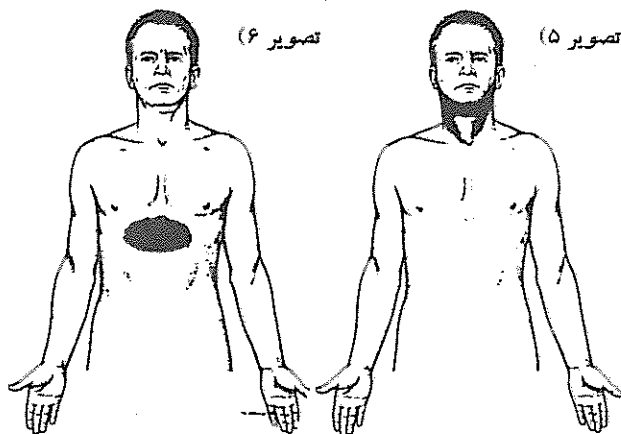
● رویدادهای مهم در زندگی شخص تا حد زیادی بستگی به شیوه زندگی روزانه او دارد.

اگر عدالت عادل بود، بدشناسی و خوش‌شانسی به تساوی بین مردم تقسیم می‌شد اما زندگی از این قانون پیروی نمی‌کند. زندگی بعضی از اشخاص سرشار از خوشی است و زندگی عده‌ای دیگر با بدبختی سرشته شده است. همین موجب می‌شود فکر کنیم که بعضی‌ها «خوش‌شانس» اند و بعضی «بدشانس».

بدنظر می‌رسد که انسان بازبچه دست تقدیر است اما خطیاست که او را مهره‌ای بی‌اهمیت در بازی زندگی بدانیم. بعضی اتفاقاتی که در زندگی ما روی می‌دهد، نتیجه شانس محض است اما، باین‌حال، به میزان زیادی بستگی به خود شخص دارد: به قدرت اراده‌اش، توانایی ذهنی‌اش و تسلطش بر مشکلات و اوضاع و احوال پیرامونی.

یکبار با هم‌دوره‌ای‌های مدرسه‌ای دور هم جمع شده بودیم. بعد از سال‌ها جدایی هرکدام از خودمان می‌گفتیم؛ از وضعیت و شغل و مدارج تحصیلی و امتیازاتی که بدست آورده‌بودیم، صحبت می‌کردیم. یک‌نفر گفت: «من یاد گرفته‌ام بین مهم و غیرمهم، و مصیبت و بداقبالی‌های گذرا فرقی بگذارم. یاد گرفته‌ام بین نیازهای واقعی و آنچه بدون آن هم می‌توان زندگی کرد، تمایز قایل شوم و دریافته‌ام که انسان‌ها را نه براساس موفقیت یا عدم موفقیتشان بلکه براساس استحقاقشان باید ارزیابی کرد.» او، اتفاقاً، آدم موفق بود اما با وجود این فروتن بود و می‌گفت: «به اعتقاد من مهم‌ترین چیز توانایی شخص در کنترل زندگی درونی‌اش است.» چهل سال قبل، پیش از آن‌که دانش روان‌شناسی ظهور کند، میشل ماتین، اندیشمند فرانسوی، نوشت: «این‌که اتفاقات زندگی خوب هستند یا بد، به‌میزان زیادی بستگی دارد به این‌که ما چه درکی از آنها داریم.» بنابراین، باید درکمان را از حوادث مورد بررسی قرار دهیم. اما ابتدا بیایید ببینیم این درک به چه عواملی وابسته است.

مرکز فعالیت سیستم‌های روانی که حالات روحی ما را شکل می‌دهد - چه احساسات خوب و چه احساسات بد - در مغز انسان است. این سیستم‌ها در تعادلی ناپایدار به‌سر می‌برند و این‌که به کدام سو متمایل شوند، به عوامل گوناگونی بستگی دارد؛ حتی به عواملی چون تغییر هوا و فصل. این سیستم‌های عصبی دارای چرخه زیستی عاطفی با دوره‌های اوج و افت نیز هستند. اما بگذارید یک نکته را هم در اینجا روشن کنم: من با نظر کسانی که می‌گویند تناوب این دوره‌ها قابل پیش‌بینی است، مخالفم اما، به‌هرحال، طبیعت چرخه‌ای حالات روحی انسان یک واقعیت است. دوره اوج این چرخه شم انسان را تیزتر می‌کند. در نتیجه ظرفیت کاری او بالا می‌رود و به همین دلیل می‌تواند در



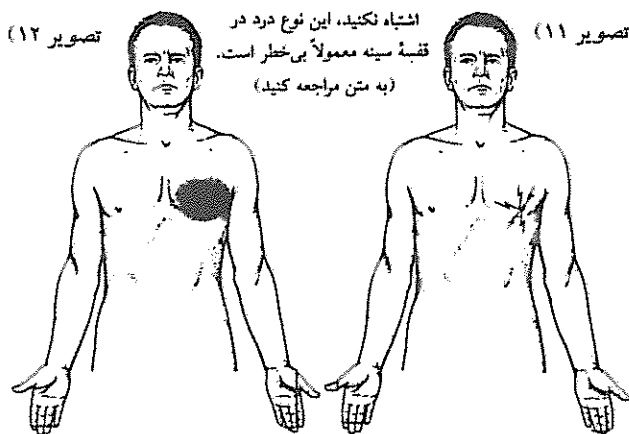
دکتر کاترین فلاندر
ترجمه دکتر لیلیا اخوان

می‌دهند

گردن و فک یا درد در همه این مناطق. ممکن است درد گردن، فک، شکم، بازوها و پشت حتی شدیدتر از درد قفسه سینه باشد؛ اتفاقی که چندان نادر نیست. هرکدام از حالات فوق ممکن است با تنفس سطحی، تیوع، استراغ و تعریق سرد و شدید همراه باشد. تعریق بی‌دلیل، به‌ویژه اگر همراه با درد در هر یک از نواحی فوق باشد، می‌تواند احتمال وقوع حمله قلبی تلقی شود.

تصویر ۱۱ و ۱۲) درد قسمت چپ دیواره قفسه سینه که در نوک پستان متمرکز باشد، تقریباً هیچ‌گاه علامت حمله قلبی نیست. این درد ممکن است دردی واضح و خنجری باشد که یک یا دو ثانیه طول بکشد یا ممکن است دردی مبهم باشد که چند دقیقه یا چند ساعت طول بکشد و ممکن است ترکیبی از این دو نوع درد باشد. بسیاری از افراد عصبی معمولاً این نوع درد را تجربه می‌کنند و به اشتباه آن را درد قلبی می‌پندارند در حالی‌که چنین نیست. البته در صورتی که این قبیل دردها ادامه پیدا کند، مشورت با یک پزشک ضرورت دارد. ■
یادداشت‌ها:

۱. دسته‌ای از بیمارانی که دچار حمله قلبی می‌شوند، کیفیت درد خود را با چنین عباراتی توضیح می‌دهند: «گوی خنجری در سینه‌ام فرو کرده‌اند.» (م)
۲. کیسه زلالی کیسه‌ای از جنس یافت نرم است که دارای مقدار اندکی مایع است. این کیسه در میان پوست و استخوان، در میان دو عضله و در برخی نواحی دیگر وجود دارد و وظیفه آن تسهیل حرکات این اعضا بر روی یکدیگر است. (م)



تصویر ۱۱) اشتباه نکنید، این نوع درد در قفسه سینه معمولاً بی‌خطر است. (به متن مراجعه کنید)

● میدان دادن‌های کوچک به سستی‌ها، تبلی‌ها، بزلی‌ها و بی‌عزمی‌ها، به تدریج، در اصول اساسی زندگی رخنه می‌کنند و شخص خود را در رویارویی با مشکلات و مسائل جدی‌تر ناتوان می‌یابد.

● این که اتفاقات زندگی خوب هستند یا بد، به میزان زیادی بستگی دارد به این که ما چه درکی از آنها داریم.

زندگی شخص تا حد زیادی بستگی به شیوه زندگی روزانه او دارد.

اما اگر شخص خود را در گروه آدم‌های بدشانس یافت، نباید به آنچه دیگران راجع به او می‌گویند، توجه کند بلکه باید سعی کند اختیار زندگی خود را در دست گیرد و با مشکلات و سختی‌های غیرقابل اجتناب مقابله کند. پزشکان معمولاً به چنین اشخاصی توصیه می‌کنند که خود را در احساس‌های نامطلوب غرق نکنند اما این توصیه که «تنها با احساس‌های مثبت زندگی کنید»، هم بی‌فایده است و هم اشتباه؛ اولاً شخصی که در حالت عصبی به سر می‌برد و هیچ چیز او را خوشحال نمی‌کند، چگونه می‌تواند به چنین احساسی دست پیدا کند و ثانیاً برخی تجارب عاطفی منفی نه تنها مضر نیستند بلکه در واقع برای سلامتی، چه روحی و چه جسمی، مفید هم هستند.

اگر به زندگی خود و اطرافیانتان نگاهی دقیق بیندازید، ناگهان درمی‌یابید که زندگی آنهایی را دوست دارید که زندگی را دوست دارند. ضمناً افراد انعطاف‌پذیر با عدم موفقیت راحت‌تر کنار می‌آیند. برخورد مثبت با زندگی خوشبختی به‌بار می‌آورد و اضطراب نومیدانه راویدبخستی را می‌گشاید. ضرب‌المثلی روسی می‌گوید: «اگر بخواهی شاد باشی، شادی.» و شما می‌دانید که این گفته حقیقت دارد. ■

این که با احتمال یک شکست مواجه شود و این دردهای نیمه‌آگاهانه غرورش است که در قلبش منعکس شده. به او توصیه کردم که کنار روی پایان‌نامه‌اش را از سر بگیرد چون این موضوع نه فقط برای آینده شغلی‌اش بلکه برای سلامتی‌اش نیز ضروری است.

او به توصیه من عمل کرد و با نیروی اراده بر ترس خود فائق آمد. البته در ابتدا حالش حتی بدتر شد اما افسرده نشد و بالاخره بعد از مدت کوتاهی درد قلبش هم برطرف شد و با موفقیت از پایان‌نامه خود دفاع کرد.

گاه اتفاق می‌افتد که به شخصی برجسب بدشانس می‌خورزد و یقیناً، بنا بر دلایلی، کارهایش به دلخواه پیش نمی‌رود. من فکر نمی‌کنم آن شخص یک‌شبه در چنین گروهی قرار گرفته باشد بلکه از مدت‌ها قبل در بی‌توجهی به سر می‌برده، مسائل را بی‌اهمیت قلمداد می‌کرده و ظاهراً از شانس تابعیت می‌کرده است و به این ترتیب در لحظات بحرانی تمام این میدان‌دادن‌های کوچک به سستی‌ها، تبلی‌ها، بزلی‌ها و بی‌عزمی‌ها، به تدریج، در اصول اساسی زندگی رخنه می‌کنند و شخص خود را در رویارویی با مشکلات و مسائل جدی‌تر ناتوان می‌یابد و نتیجه‌ای جز شکست و تداوم این شکست نمی‌گیرد. واقعیت این است که رویدادهای مهم در

اجرای بسیاری از برنامه‌های موفقیت کسب کند. موفقیت باعث شادی و استواری او می‌شود و عدم موفقیت، کمتر روحیه او را خراب می‌کند. اما دوره افت این چرخه قضیه را برعکس می‌کند: توانایی‌ها از بین می‌رود، پاسخ‌ها گند می‌شود، عدم موفقیت فرد را از پای درمی‌آورد و گرفتاری‌های جزئی که در مواقع عادی هیچ شمرده می‌شدند، شخص را از کوره به در می‌برد.

زمانی که بدشانسی رو می‌آورد، چه باید کرد؟ بهترین کار این است که صبر کنیم تا این دوره بگذرد و در صورت امکان خود را درگیر کارهای دشوار یا پیچیده نکنیم، از گرفتن تصمیمات جدی بپرهیزیم، بحث نکنیم و از مصاحبتی که باعث آزرده‌گی‌مان می‌شود، دوری کنیم. بعد از مدتی، بهبودی حاصل می‌شود و خوش‌شانسی دوباره به ما روی می‌آورد. در نهایت سعی کنید در هدف‌ها و خواسته‌های خود تعادل ایجاد کنید. این به این معنی است که کسی که در حوزه علوم انسانی استعداد و توانایی دارد، نباید خود را وارد عرصه رقابت در سطوح بالای ریاضی کند. در اینجا جاه‌طلبی برای کسب پیروزی بی‌مورد است. بهتر است قدری خواسته‌های خود را پایین بیاورید، گرچه این کار ممکن است به یک اضطراب درونی و تعارض در داور بینجامد. گاهی فرد بیشتر تمایل دارد خود را قربانی شرایط بداند تا دیگران نتوانند به او برچسب بی‌یافتی بزنند. و چه می‌شود اگر کسی با زندگی‌اش این‌کار را بکند؟ آیا باید در مقابل مشکلاتی که به راحتی می‌توان آنها را از میان برداشت، عقب‌نشینی کرد؟ گرچه این تلقین به‌خود به انسان آرامش می‌دهد اما اراده را فلج می‌کند و باعث فریب شخص می‌شود. یک‌بار زنی که از بیماری قلبی شکایت داشت، به من مراجعه کرد. او در یک مؤسسه تحقیقاتی بزرگ پست مهمی داشت و از جمله اشخاصی بود که کارش تمام زندگی‌اش محسوب می‌شد. پزشکان دیگر به او توصیه کرده بودند که سعی کند با مسائل راحت‌تر برخورد کند اما وقتی او به این توصیه عمل کرد، حالش بدتر شد. این بیمار به من گفت که چندسال قبل پایان‌نامه دکترایش را نوشته اما تصمیم ندارد از آن دفاع کند چون مطمئن است که رد می‌شود. از آن پس ناراحتی قلبی‌اش حادتر می‌شود و دیگر دفاع از پایان‌نامه‌اش را به کلی کنار می‌گذارد.

در خلال گفت‌وگوهایمان متوجه شدم که او می‌ترسد ناگهان تمام زندگی‌اش را از دست بدهد. این ترس نیمه‌آگاهانه هزاران عذر و بهانه در ذهن او می‌تراشید تا بر آن صحه بگذارد، و درد قلبش به صحنه وارد شد. خیلی صریح به او گفتم که او انتخاب کرده است یک قربانی داوطلب باشد تا



● این که به کودک بگویید: «اگر کسی مسخره‌ات کرد، ولش کن»، فایده‌ای ندارد بلکه باید روش‌هایی را به او یاد بدهید تا دفعه بعد بتواند از عهده برآید و جواب خوبی بدهد.

ماری جانسون

ترجمه شهین دخت مقاره عابد

بچه‌ها مرا مسخره می‌کنند!

● واکنش در برابر مسخره شدن: سه اشتباهی که والدین مرتکب می‌شوند:

۱- فرزندان را سرزنش نکنید: البته ما این کار را بدون این که متوجه باشیم و یا بخواهیم، انجام می‌دهیم. وقتی از فرزندان می‌پرسید: «چه کار کردی که این‌طور شد» و یا می‌گویید: «به تو گفته بودم اگر انگشتت را بمک، مسخره‌ات می‌کنند»، باعث می‌شوید احساس کند مقصر است و حقش بوده که مسخره شود. بدتر از همه باعث می‌شوید احساس کند زمانی که به کمک شما نیاز دارد، نمی‌تواند روتان حساب کند.

۲- نقش فرشته حامی را ایفا نکنید: البته خیلی سخت است ببینید فرزندان مورد استهزا و آزار واقع شده است اما راهش این نیست که سراغ بچه‌هایی بروید که فرزندان را مسخره کرده‌اند و آنها را برای کار زشتی که مرتکب شده‌اند، نصیحت کنید. هدف شما باید این باشد که فرزندان را آماده کنید تا در آینده بتوانند از عهده استهزا و آزار دیگران برآید. اما با مراجعه به دوستانش به‌طور غیرمستقیم به او می‌فهمانید که بی‌عرضه است و از عهده هم‌سن‌وسال‌هایش بر نمی‌آید.

۳- به فرزندان یاد ندهید که با کتک و دعوا واکنش نشان دهد: بچه‌ای که با مشت و لگد جواب استهزا را می‌دهد، واقعاً مشکلش را حل نمی‌کند. حتی اگر با این عمل موفق به ساکت کردن طرف مقابلش هم شده باشد، باز هم به او لقب وحشی و گردن‌کلفت می‌دهند، علاوه بر این می‌آموزد که با خشونت می‌تواند آنچه را می‌خواهد به دست آورد.



● اول با فرزند جریحه‌دار شده‌تان همدردی کنید، بعد به او بیاموزید که چگونه توهین را با شوخ‌طبعی پاسخ گوید.

یک روز که فرانکی هشت‌ساله از مدرسه به خانه آمد؛ مادرش، کارلا، دید او در دستشویی رویه‌روی آینه ایستاده و با خودش حرف می‌زند. فرانکی همان‌طور که توی آینه نگاه می‌کرد، می‌گفت: «بوگندو! گامبو! عوضی!» صدایش کمی می‌لرزید و چشم‌هایش پر از اشک شده بود. کارلا چند لحظه در آستانه در ایستاد، بعد آرام به‌سوی او رفت و دستش را دور گردن پسرش انداخت، و آن‌موقع بود که فرانکی زد زیر گریه.

بعد از این‌که آرام شد، دو نفری با هم صحبت کردند. فرانکی گفت که در اتوبوس مدرسه، هنگام بازگشت به خانه، بچه‌ها او را دست‌انداخته‌اند. البته زیاد سر به سرش نگذاشته بودند، فقط چند تا از آن کلمات آزاردهنده به او گفته بودند. ولی فرانکی دیده بود که چگونه بعضی از هم‌کلاسی‌هایش را به شدت مسخره می‌کنند و تقریباً مطمئن بود که نوبت او هم می‌رسد. به همین دلیل مقابل آینه ایستاده بود و این کلمات را به خودش می‌گفت تا ببیند چه حالی می‌شود.

دست‌انداختن یکی از مسائلی است که کودکان دبستانی با آن مواجه‌اند. بچه‌ها در این سن به دلایل گوناگون دوستانی خود را دست می‌اندازند. این عمل رشد مهارت کلامی آنها را نشان می‌دهد و باعث می‌شود بدون کتک‌کاری تأثیر بسیار عمیقی روی هم بگذارند. به علاوه، با این کار می‌توانند حدود و ثغور رفتار قابل قبول را بسنجند. البته اشکال مهم دست‌انداختن این است که بچه‌ها عموماً در این سن نمی‌توانند فرقی میان مسخره کردن و نوعی شوخی همدلانه بگذارند. آنها متوجه نیستند که این کلمات زنده چه تأثیر عاطفی نامطلوبی روی دیگران به‌جای می‌گذارد. شاید هدف اصلی کودکان دبستانی از دست‌انداختن دیگران یافتن راهی برای تعیین گروه اجتماعی باشد. حدوداً در این سن الگوی انتخاب دوست برای کودکان تغییر اساسی می‌کند. به‌عنوان مثال، در کودکان، از طریق بازی‌های مشترک بین کودکان دوستی ایجاد می‌شود در حالی‌که وقتی به کلاس چهارم می‌رسند، دوستی‌شان را تا حدودی بر مبنای ارزش‌های مشترک انتخاب می‌کنند. از این رو، در این سن بچه‌ها آگاهانه گروه و دسته مخفی تشکیل می‌دهند.

دست‌انداختن دیگران بین اعضای یک گروه اجتماعی امری رایج است که جای تعجب هم

ندارد ولی اگر غریبه‌ای به‌شوخ‌طبعی به شما بگوید: «قیافه‌ات عین جنازه شده» یا در مورد رفتار شما بگوید: «مگه خوابی؟»، شما بلافاصله می‌رنجید چون اینها را توهین تلقی می‌کنید ولی اگر رفیقی همین حرف‌ها را بزند، نه تنها ناراحت نمی‌شوید بلکه این را به پای رفاقت و شوخ‌طبعی او می‌گذارید.

◀ گروه‌بندی، روشی برای شناسایی افراد خودی از بیگانه

عضویت در هر گروه اجتماعی تنها هنگامی معنی دارد که فرد بتواند بعضی‌ها را به گروه راه ندهد و اینجاست که در واقع نوع متفاوت و عموماً شقاوت‌مندانه‌تر استهزا به‌کار گرفته می‌شود.

بچه‌ها اغلب در این سنین همدیگر را دست می‌اندازند تا افراد خودی و وابسته به گروه را از افراد بیگانه که عضو گروه نیستند، تشخیص دهند. پس حمله‌ها متوجه بچه‌هایی می‌شود که با اعضای گروه متفاوت هستند: بچه‌ای که عینک بزند، دست‌وپاچلفتی باشد، چاق باشد و یا رفتار کودکانه‌ای از قبیل مکیدن انگشت شست داشته باشد، هدف اصلی این حملات قرار می‌گیرد. جالب این است که بچه‌ها غالباً کودکانی را که دچار نقص عضو هستند (نابینایان یا کودکان فلج)، دست نمی‌اندازند در حالی‌که ممکن است همین افراد را به دلیل ضعف‌های دیگرشان مسخره کنند.

گروه دیگری از بچه‌ها که مورد تمسخر قرار می‌گیرند، آنهایی هستند که زود به گریه می‌افتند یا پا به فرار می‌گذارند و یا به‌نحوی نشان می‌دهند که ظرفیت مسخره شدن را ندارند. سال‌هاست که پدر و مادرها به فرزندانشان توصیه می‌کنند که این حرف‌ها را نشنیده بگیرند ولی متأسفانه این روش چندان مؤثر نیست زیرا مسخره‌کننده دست‌بردار نیست و کلمات زشت‌تر و زنده‌تری به زبان می‌آورد تا آنجا که شخص عکس‌العمل نشان دهد. متأسفانه بسیاری از روش‌های سنتی و قدیمی برای مواجه شدن با استهزا نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه آن را پیچیده‌تر می‌کند. ولی من روشی را توصیه می‌کنم که از طریق آن فرزند شما بتواند مواجهه با استهزا را تحمل کند. فرض کنید دخترتان گریه‌کنان از پارک به خانه آمده است. بعد از این‌که اشک‌هایش را پاک می‌کنید و یک شکلات به او می‌دهید، برای شما

تعریف می‌کند که بچه‌ها او را دست‌انداخته‌اند و اسم روی او گذاشته‌اند. اولین قدم آن است که بلافاصله با او همدردی کنید و نشان دهید که او را درک می‌کنید و این کار بچه‌ها واقعاً آزار دهنده و بد بوده است. به او بگویید: «می‌دانم که باید از کاری که با تو کرده‌اند، عصبانی باشی.» اغلب بچه‌ها در چنین شرایطی نمی‌دانند که عکس‌العمل والدینشان چه خواهد بود. نمی‌دانند که آیا والدینشان آنها را تحقیر می‌کنند و یا حتی مثل بقیه مسخره‌شان می‌کنند. پس باید خیال بچه‌ها از طرف شما راحت باشد زیرا تا زمانی‌که از طرف شما احساس امنیت و راحتی نکنند، به آنچه می‌گویید، گوش نمی‌دهند.

◀ مسابقه مسخره کردن ترتیب دهید:

در مرحله بعدی از او بپرسید که آیا دوست دارد روش‌های تازه‌ای را برای مقابله با استهزای دیگران یاد بگیرد. به او بگویید: «حالا دو نفری مسابقه‌ای ترتیب می‌دهیم که یک‌جور تمرین مسخره‌کردن است ولی به‌جای به‌کارگیری کلمات زشت و زنده فقط سر به سر هم می‌گذاریم و چیزهای مسخره و خنده‌دار به هم می‌گوییم.» اگر این موضوع فرزندتان را ناراحت کرد، برایش توضیح دهید که هدف از این کار این است که ببینیم چه کسی می‌تواند احقرانه‌ترین و مضحک‌ترین استهزاها را به‌زبان بیاورد ولی فحش و ناسزا ممنوع است.

مسابقه را با حرف‌های احقرانه و خنده‌داری شروع کنید که باب طبع بچه‌های این سن است: مثلاً: «اونقدر غذا روی لباس ریخته که می‌تونی برای شام بخوریش» و یا بگویید: «گریه صورتت رو لیس بزنه، سیر می‌شه» و بعد نوبت اوست. اگر مایل نیست و یا چیزی به ذهنش نمی‌رسد، کمکش کنید: «امان غذا اونقدر شور شده که می‌شه باهش غرغره کرد» و یا «همبرگرت اونقدر چرب بود که لیز خورد و فرار کرد.»

بعد از چند دور بازی، هر دو به خنده می‌افتید اما مهم این است که با انجام این تمرین، که در محیطی امن و مطمئن انجام گرفته، به فرزندتان کمک کرده‌اید که حاضر جوابی و اعتمادبه‌نفس را در خود تقویت کند و دفعه بعد که مورد تمسخر قرار گرفت، بتواند با سرعت و شوخ‌طبعی جواب دهد و تازه ممکن است از این طریق چند تا دوست هم پیدا کند! ■

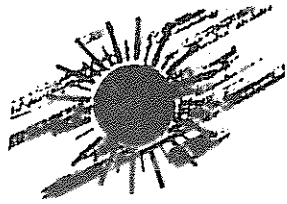
دوره‌های «مجله زنان» با جلد زرکوب

بانک ملی در سراسر کشور) واریز کرده، کپی رسید را همراه با آدرس دقیق، کدپستی و تلفن خود، به آدرس تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ ارسال فرمایند.

علاقه‌مندان می‌توانند برای هر یک از دوره‌های اول و دوم و سوم و چهارم (شماره‌های ۱ تا ۲۷) مبلغ ۲۰۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره ۱۹۷۰ بانک ملی ایران شعبه سمیه به نام مجله «زنان» (قابل پرداخت در شعب

زنان	زنان	زنان	زنان
سال اول	سال دوم	سال سوم	سال چهارم
۱-۹	۱۰-۱۵	۱۶-۲۱	۲۲-۲۷
۱۲۷۰-۱۲۷۱	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳

هزینه ارسال با پست سفارشی بر عهده «زنان» است.



مرکز بین المللی هنر زیبایی و گریم ایران

آموزش گریم و گریم سه بعدی و کرم سازی گیاهی پیشرفته شامل گریم صورت، گریم عروس، گریم تلویزیون، گریم در صحنه، گریم پانتومیم، ماسک، تونیک، لوسیون، ماتیک، پودرهای آرایشی، کرم پودرها، پنکک، ریمل، سایهها و لوسیونهای ویژه گریم، آشنایی با خطرات ناشی از کاربرد مواد آرایشی، رنگ آمیز و روانشناسی

رنگها و روانشناسی پوشش.
آموزش حضوری و مکاتبه‌ای

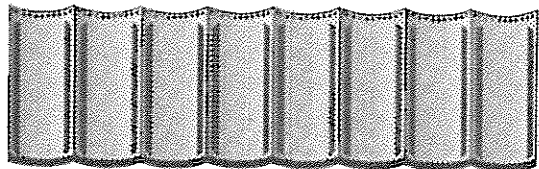
تلفن: ۲۲۳۷۳۰۰

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۶۳۸

خدمات گریم ایران

نوار لائری افروز

جدیدترین و مؤثرترین وسیله
برای رفع چربیهای اضافی بدن
با استفاده صحیح از نوار لائری افروز
تا اندازه دلخواه لاغر شوید



فروش در کلیه داروخانه ها

دارنده تاییدیه دوزی ثبت شده تحت شماره 103
92/10/3

سازمان جهانی I.A.A.F

تایید شده توسط وزارت بهداشت و درمان و

آموزش پزشکی با شماره ۶۳/۱۳/۲۷۷

۲۴/۸/۷۴

تلفن مرکز پخش: ۸۷۴۰۹۲۲ فاکس: ۸۷۴۰۹۲۶

از شهرستانها نماینده فعال می پذیریم

روشنگران و مطالعات زنان منتشر کرد.

زن امروز؛

مرد دیروز؛

نویسنده: ا. کیهان نیا

برای اولین بار یک کتاب تحقیقی پیرامون مسائل خانواده.

با واقعیت‌های ملموس و مشکلات خانواده‌ها بیشتر آشنا شوید و اختلافات خود را با اندکی تفاوت در این کتاب بخوانید. با شناخت ریشه اختلافات و بگومگوهای زناشویی، اختیار زندگی خود را به دست گیرید.

تحلیلی بر اختلافات زناشویی، توسط یک وکیل دادگستری و راه‌حل‌های ساده و عملی آنها.

پوریا کتاب ۶۴۰۴۸۴۴

از کتابفروشیها تهیه فرمائید.

کتابخانه زنان

گلی امامی



شناخت و تحسین هنر

سیمین دانشور؛ کتاب سیامک؛ ۸۲۸ ص؛ رقعی؛ ۲۵۰۰ تومان

با اجازه بانوی ادبیات ایران و به همت آقای زمانی‌نیا مجموعه مقالاتی گردآوری شده از مطالبی که خانم دانشور طی سال‌ها در جراید و مجله‌ها نوشته و یا ترجمه کرده بودند. کتاب شامل است بر ۲۸ مقاله در سه فصل «هنر»، «زیبایی‌شناسی» و «نقش و نگار». همان‌طور که خانم دانشور در دیباچه با صداقت نوشته‌اند، مقالات بیشتر جنبه ژورنالیستی و ذوقی دارند تا تحقیقی، و دانستن این نکته برای خوانندگانی که به محض خواندن مطلبی درباره هنر و زیبایی‌شناسی در جست‌وجوی مراجع آن هستند، ضروری است و چه‌بسا همین بر جذابیت برخی از مطالب بیفزاید. خوانندگی‌ترین بخش کتاب اما برای شخص من بخش گفت‌وگوها بود.

نکته‌ای که آن را دریافتم، این بود که با وجودی که عنوان کتاب مقالات خانم سیمین دانشور است و در صفحه عنوان نیز نام ایشان ذکر شده، دیگر آوردن نام در زیر عنوان

هر مقاله در فهرست مطالب چه حکمتی داشته؟



باصبح‌دمان،

بزرگ‌زده شعر معاصر ایران از

مشر و طیت تا انقلاب

مقدمه و انتخاب از میمنت

میرصادقی؛ انتشارات سخن؛

۴۴۰ ص؛ رقعی؛ ۱۲۵۰ تومان؛

عکس پشت جلد از سهراب

دریابندری

خانم میرصادقی از شاعران معاصر کم‌گویی و گزیده‌گوی ماست. جوهر و سایه شعری اشعار او را کسانی که با شعر معاصر آشنا هستند، بسیار می‌پسندند. خانم میرصادقی در این کتاب برای افرادی که مایلند در یک مجلد با روند شعر نوی ایران آشنا شوند، انتخابی کرده‌اند از اشعار ۳۴ شاعر معاصر که از سید اشرف گیلانی آغاز می‌شود و به دکتر شفیمی کدکنی خاتمه می‌یابد. کتاب با مقدمه‌ای در زمینه تحول شعر فارسی از مشروطیت تا امروز می‌آغازد و سپس صفحاتی را به تعریف شاعر و شعر اختصاص می‌دهد. اشعار هر شاعر نیز با معرفی کوتاهی از خود

او همراه است. کتاب با بحثی درباره قالب‌های شعری به پایان می‌رسد. این کتاب یک دوره فشرده است در زمینه شعر معاصر ایران.



شش یادداشت

برای هزاره بعدی

ایتالو کالوینو / لیلی گلستان؛

کتاب مهناز؛ ۱۵۰ ص؛ رقعی؛

۴۵۰ تومان؛ طرح جلد: مؤسسه

جستار

ایتالو کالوینو نویسنده‌ای است ایتالیایی که در اصل در کوبا به دنیا آمده. رمان‌های او شباهت زیادی به رمان‌های متعارف ندارند، چه از نظر ساختار و چه سبک بیان. از این رو با سلیقه همه سازگار نیستند و از نوعی مدرنیته مستقل برخوردارند. از آثار او اگر شبی از شبهای زمستان مسافری (باز هم به قلم همین مترجم) و بارون درخت‌نشین (همین محمص) قبلاً به فارسی برگردانده و منتشر شده است.

کتاب حاضر که مجموعه پنج گفتار یا یادداشت است، در اصل به دعوت دانشگاه هاروارد به‌منظور یک سلسله سخنرانی در زمینه شعر نوشته شده بوده که متأسفانه شب قبل از سفر کالوینو به محل دانشگاه و پیش

از به پایان رساندن مقاله ششم مرگی نابه‌هنگام او را راهی سفری بی‌انتها می‌کند. فرزانه دیگری که جایش در قلمرو ادبیات امروز خالی است.

اگر کسی به دنبال رمان یا داستان سرگرم‌کننده است، خواندن این کتاب را توصیه نمی‌کنیم اما اگر خواندن را به قصد اندیشیدن، تعمق، تفکر و آموختن مد نظر دارد، این کتاب را پیشنهاد می‌کنیم که با ترجمه روان لیلی گلستان خواندن هم دارد.



نوزادان تولد را به

خاطر می‌آورند

دکتر دیوید بی. چمبرلین / زهره

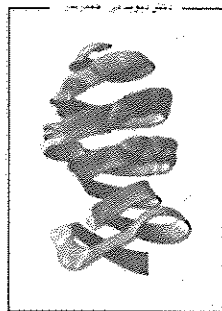
زاهدی و منیژه خزل‌سیان؛

انتشارات جیحون؛ ۲۴۴ ص؛

رقعی؛ ۸۰۰ تومان

دکتر چمبرلین به ما ثابت می‌کند که نوزادان برخلاف تصور رایج موجوداتی هستند با شخصیت عاطفی و ذهنی آماده جذب و پذیرش اتفاقات دور و نزدیک. وی معتقد است اولین گریه نوزاد که ناشی از ضربات وارد آمده بر پیشانی است، گریه ناشی از ترس نیز هست. او بر این عقیده است که نوزادان قابلیت درک وقایع و حوادث اطرافشان را دارند و تمام این وقایع و لحظات را به‌خاطر می‌سپارند و اگر با آنان با خشوتی

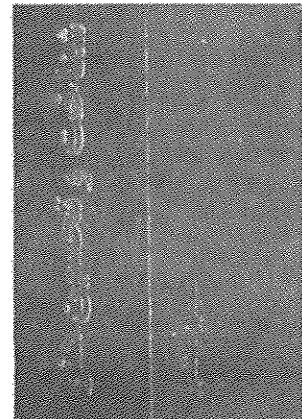
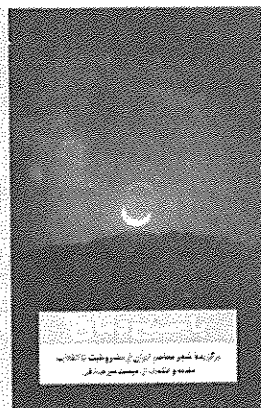
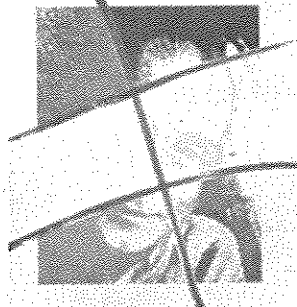
نوزادان تولد را به خاطر می‌آورند



دکتر دیوید بی. چمبرلین / زهره زاهدی و منیژه خزل‌سیان

شش یادداشت
برای هزاره بعدی

ایتالو کالوینو
ترجمه لیلی گلستان



که معمولاً در اتاق عمل اعمال می‌شود، رفتار نکیم و آنان را که از محفظه گرم و نرم و بی‌سروصدای شکم مادر بیرون آمده‌اند، در معرض نورهای شدید و سروصدا و خشونتی که روال عسادی زایمان‌های بیمارستانی است، قرار ندهیم، احتمالاً انسان‌های طبیعی‌تر و مهربان‌تری خواهیم داشت. به‌هرحال آنچه در این کتاب مطرح می‌شود، که زمینه‌ی جلدی است از برخورد با زایمان و تولد نوزادان، انسان را به تفکر وادار می‌دارد و گاه ممکن است حتی باور نکرده‌ی به‌نظر برسد اما دست‌کم این حُسن را دارد که مادران جوان و آینده‌را وادار می‌دارد که در مورد زایمان خود قدری انسانی‌تر پندیشند و این عمل طبیعی را با یک عمل جراحی جایگزین نکنند.



هفت قانون معنوی

موفقیت

دکتر دیپاک چوپرا / گیتی خوشدل؛ نشر گفتار؛ ۹۸ ص؛ رقی؛ ۲۵۰ تومان

مقوله کتاب‌هایی که «خودآگاهی فردی»، «خودشناسی»، «تسکین درون»، «اصلاح خویش» و ... را آموزش می‌دهند، به‌قدری وسیع است که گاه انسان فکر می‌کند با

این‌همه دستورالعمل جهان باید یک‌دست آرمان‌شعری شده باشد سرشار از عشق و مهر. اما چنین نیست و با کتاب هم نمی‌توان این اصلاحات بنیادی را در خویشتن به‌وجود آورد. این سلسله کتاب‌ها اما این حُسن را دارند که اگر با تمرکز خواننده شوند، دست‌کم انسان را به بازنگری درونی وادار می‌دارند. از خیل کثیر نویسندگان این رشته پُرطرفدار دکتر چوپرا حرف‌هایش دلنشین‌تر و معقول‌تر به نظر می‌رسد. از او پیش‌تر *شفای کوانتومی*، *ذهن بی‌انتهای جسم پُر دوام* و *علم زندگی به فارسی* منتشر شده که اکنون همه نایاب شده‌اند. این بزرگ کتاب کوچک را به ترجمه خانم خوشدل که دیگر استاد ترجمه این قبیل آثار هستند، به همه کسانی که آراش را در قرص آرامبخش می‌جویند، توصیه می‌کنیم.



پیا از کوه یفتی

شرلی مک لین / سهراب جمهری؛ نشر البرز؛ ۲۸۳ ص؛ رقی، ۷۰۰ تومان

نام شرلی مک‌لین برای کسانی که به سینما علاقه‌مندند، نامی است آشنا اما او را به‌عنوان نویسنده کمتر می‌شناسند. حقیقت این است که این خانم هنریشه موفق در اوج موفقیت

حرفه‌اش به این نتیجه می‌رسد که زندگی باید عمق و مفهوم بیشتری داشته باشد. لاجرم از فعالیت‌های بازیگری‌اش می‌کاهد، ابتدا به سیاحت و سفر دور دنیا و سپس به مراقبه درونی و کشف قابلیت‌های فراوان‌شناسی فردی‌اش می‌پردازد و آنها را پی می‌گیرد. روند این تحولات شخصی به‌صورت کتاب‌هایی هم منتشر شده‌اند تا خوانندگان نیز در این کشف و شهودها با خانم مک‌لین همراه و سهیم باشند. این نخستین کتاب از این سلسله است و در نیویورک خواندنی‌های سرگرم‌کننده و تخیلی، خواندنی بسیار شیرینی است.



زن امروز، امروز

دیروز: تحلیلی بر اختلافات زن‌شویی

ا. کیهان‌نیا؛ انتشارات روشن‌گران و مطالعات زنان؛ ۴۰۷ ص؛ رقی؛ ۹۵۰ تومان

آقای کیهان‌نیا وکیل دادگستری هست، منتی به عوض حل دعوی ملکی و مادی به حل مشکلات خانوادگی زنان و مردان مُعیل می‌پردازند. اصولاً ایشان به عنوان مشاور مسائل خانوادگی عمل می‌کنند و در این زمینه تا به آنجا

موفق بوده‌اند که حاصل این تجربیات را به‌صورت کتابی مستطاب مشتمل بر ۱۲ فصل منتشر کرده‌اند. فصول کتاب حاصل تجربیات این مشاور خانوادگی در حل اختلافات زن‌شویی است. کتاب می‌تواند برای زنان و شوهران جوان دستورالعمل مفیدی باشد.

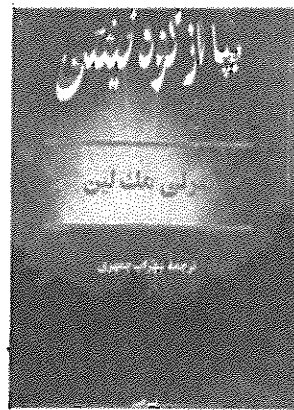
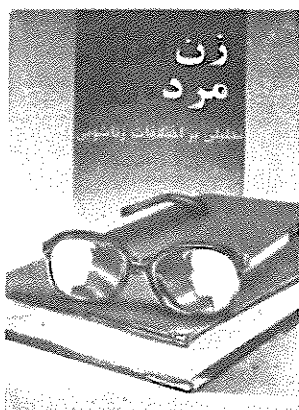


ماجرای آلیس در

سرزمین عجایب

لوئیس کارول / زویا پیرزاد؛ نشر مرکز؛ ۱۳۷ ص؛ رقی؛ ۳۹۰ تومان، طرح جلد: بهرام داوری

برای معرفی این مشهورترین کتاب به‌اصطلاح کودکانه اما در اصل برای مخاطبان بزرگسال که ده‌ها سال پیش از اختراع کسارتون، کارتونی‌ترین داستان کودکانه است، کافی است به معرفی ویرجینیا وولف بسنده کنیم که گفت: «لوئیس کارول کاری کرده که هیچ‌کس موفق به انجامش نشده: به‌دنبای کودکی برگشت و از نو خلقش کرد... آلیس کتابی برای کودکان نیست، تنها کتابی است که در آن همه ما می‌توانیم دوباره کودک شویم.» این سومین ترجمه فارسی کتاب است.



هرچه از دوست رسد...



فردای ایران را زنان ایران خواهند ساخت

دکتر صدرالدین الهی (برکلی، آمریکا)

آقای دکتر الهی که از روزنامه‌نگاران قدیمی ایران بوده‌اند و استاد رشته ارتباطات و اهل نظری موثق در زمینه ورزش، با دیدن شماره ویژه ورزش زنان برسر شوق آمده‌اند و با نامه خود ما را مشمول لطف خویش کرده‌اند. ایشان نوشته‌اند: «به‌عنوان یک همکار قدیمی معتمد که مجله شما می‌تواند آن چیزی باشد که فردای ایران را باید بسازد. شماره آخرتان به ورزش زنان اختصاص داشت که به‌نظر من گشاینده راه فرداست. من یقین دارم و باور کرده‌ام که فردای ایران را زنان ایران خواهند ساخت.» و ادامه داده‌اند: «از حرکت و جسارت نهراسید... اوراق مجله شما نشان می‌دهد که در جان زن‌های ما آن جوهر سرافرازی و افتخار هست و این شما هستید که باید به مرد خودخواه، حقیر و چشم و دل گرسنه بفهمانید که مسائل جهان امروز به حقارت مویزانه و پر از نکتب آنها که در غبار سیاست و سکس پیچیده است، ختم نمی‌شود.» و در پایان، ضمن اظهار ناراحتی از وضع اسفبار ورزش زنان، به دو اشتباه در شماره ۲۹ اشاره کرده‌اند. یکی این‌که در صفحه ۲۹ «غائله» به صورت «قائله» نوشته شده است و دیگری این‌که فانی بلانکرز کوئن با وجود داشتن دو بچه در المپیک ۱۹۲۸ یعنی اولین المپیک پس از جنگ دوم) شرکت کرد و چهار مدال طلا هم تصاحب کرد.

از لطف و محبتشان ممنوم. از یادآوری اشتباهات متشکریم و با پوزش از خوانندگان آن را، چنان‌که رفت، تصحیح می‌کنیم.



یک ماجرا و چند بازتاب

مریم - س (تهران)

نوشته‌اند «دانشگاه آزادی‌ها به خیلی چیزها عادت کرده‌اند؛ از افزایش ترم به ترم شهریه‌ها و نبود امکانات رفاهی مناسب تا تبعیض بین دختران و پسران و اختصاص استادان خوب و باتجربه به پسران، و تا نبودن نمازخانه در دانشکده و حتی نداشتن کتابخانه! اما بشنوید از ماجرای دانشکده ما (دانشکده هنر) که این اواخر آن را به جای دیگری منتقل کردند که هنوز نیمه تمام بود و کارگران ساختمانی در طبقاتش مشغول رفت و آمد... تا این‌که دانشکده را ده روزی تعطیل کردند، برای تکمیل تأسیسات. اما همه ما فکر می‌کردیم این

تعطیلی برای اتفاق ناگواری بود که گفته می‌شد برای یکی از دانشجویان دختر رخ داده است. این دیگر پذیرفتنی نبود. اول عدم امنیت مالی از بابت شهریه‌ها و حالا عدم امنیت جانی و حیثیتی از بابت بی‌توجهی و سهل‌انگاری و ... من نمی‌دانم امروز و اینجا جای برای پرداختن به چنین مسئله‌ای هست یا نه؟»

امضا محفوظ (تهران)

خواستند مطالبشان را در مقام یک مادر، بدون سانسور، چاپ کنیم اما با توجه به این‌که نوشته‌اند نمی‌توانستند به‌خاطر احساسات ناشی از موضوع بر اعصابشان مسلط باشند، عذر ما را هم از بابت عدم درج همه موارد نامه‌شان خواهند پذیرفت. ایشان، ضمن اشاره به مشکلات دانشجویان دانشگاه آزاد (به‌ویژه دانشکده هنر)، به شایعه تجاوز به یکی از دانشجویان دختر اشاره کرده‌اند و خطاب به مسئولان دانشگاه نوشته‌اند: «اگر این اتفاق برای جگرگوشه شما می‌افتاد، چه حالی می‌شدید؟ و ...» و اضافه کرده‌اند: «البته من مدرکی در مورد این تجاوز ندارم ولی در هر حال چه مقامی مسئولیت عفت و پاک‌ی یا دلپره‌های دهشت‌بار این جوانان بی‌گناه را که کلاشان ساعت هفت‌ونیم شب تعطیل می‌شود، برعهده می‌گیرد؟»

ما هم می‌پرسیم که چرا دانشگاه آزاد در قبال شهریه‌هایی که می‌گیرد، خدمات مناسب عرضه نمی‌کند و چرا دانشجویان باید در شرایط نامساعد به کسب دانش بپردازند؟

س. خ. و پ. ش (تهران)

این دو خواننده که از دانشجویان دختر دانشگاه آزاد (دانشکده هنر) هستند، پس از ذکر انتقال دانشکده‌شان به محل جدید و اظهار خوشحالی از این‌که از ساختمان قبلی که از شدت ازدحام در حال انفجار بود، نجات یافته‌اند، به مشکلات محل جدید اشاره کرده‌اند و سپس در مورد ماجرای «تجاوز ... به یکی از دختران دانشجو» می‌نویسند: «در شرایطی که در ساعت هشت شب، غیر از دانشجویان چند کلاس محدود، کسی در دانشگاه به این وسعت نباشد، پیش آمدن چنین حوادثی هم آسان است.» در نهایت اضافه کرده‌اند که: «با توجه به عدم رسیدگی مسئولان، دو هفته بعد باز هم مورد دیگری از این دست رخ داده که منجر به تعطیلی دانشگاه شده است.» و پرسیده‌اند: «چه کسی مسئولیت این حوادث را برعهده می‌گیرد و چرا توضیحی به ما نمی‌دهند؟»

امضا محفوظ (تهران)

این خانم دانشجوی عزیز که خواسته‌اند نامشان محفوظ بماند، نوشته‌اند: «چندی پیش حادثه‌ای تلخ

و دردناک در دانشگاه ما [دانشکده هنر و الهیات دانشگاه آزاد] اتفاق افتاد و در فاصله دو هفته دوبار به دو دانشجوی دختر تجاوز شد... ایشان سپس ضمن برشمردن برخی از جزئیات ماجرا و عکس‌العمل مسئولان، دو سؤال مطرح کرده‌اند: اول این‌که با توجه به شایعاتی که دهان به دهان می‌گردد، آیا مرجعی وجود دارد که صلاحیت صدور حکم در خصوص انتقال دانشکده به مکان امن‌تری را داشته باشد و دوم این‌که اگر شخصی در یک مکان رسمی مورد سلب حیثیت قرار گیرد، آیا می‌توان از مسئولان مربوطه طلب غرامت کرد و آیا بیمه در این خصوص اعتبار دارد؟

در مورد اصل مواقع و این‌که روایت خوانندگانی که نامه‌شان را آورده‌ایم تا چه اندازه با واقعیت منطبق است، گزارشی تهیه کرده‌ایم که شما و دیگر خوانندگان را به مطالعه آن دعوت می‌کنیم.

در مورد سؤال اول مشاور حقوقی ما می‌گوید: «در مواردی که دلایل کافی برای اثبات نامتنی محل دانشکده در اختیار دارید، می‌توانید ضمن اعلام مراتب به مقامات دانشگاه آزاد و قوه قضاییه، از این مراجع مصراجه بخواهید تا موضوع را مورد تحقیق قرار دهند و در صورت لزوم، نسبت به تغییر محل دانشکده سرماً اقدام کنند. برای آن که تأمین خاطر بیشتری هم پیدا کنید، شماره ثبت گزارش را در دبیرخانه این مراجع یادداشت کنید و یک رونوشت از گزارش را نزد خود نگاه دارید تا در صورت عدم توجه و وقوع حادثه‌ای که پیش‌بینی می‌کنید، بتوانید موضوع را پیگیری کنید و از مراجعی که به مدارک و گزارش شما توجه نکرده و برای پیشگیری از جرم اقدام به‌موقع نکرده‌اند، استظاق کنید.»

در مورد سؤال دوم یکی از مشاوران بیمه چنین جواب داد: «اگر فرد یا مؤسسه تحت بیمه خصوصی باشند، می‌توانند از بیمه خسارت دریافت کنند اما اگر منظور دریافت خسارت از مؤسسه‌ای که حادثه در آن رخ داده، باشد، لازم است موضوع در دادگاه مطرح و درخواست مطالبه دیه مربوط ارائه شود.»



آیا ۱۹۸۴ واقعیت دارد؟! ف. معتمدی (کرج)

خانم معتمدی با نگرشی نافذ و قلمی شیوا، متواضعانه، نوشته‌اند: «نویسنده نیستم، مقاله هم نمی‌نویسم. درد دلی است صمیمانه... با حوصله نامه‌ام را بخوانید و خودتان مسئله را مطرح کنید.» ایشان سپس با اشاره به گفتار و رفتار برخی مسئولان می‌گویند: «سایه‌نشین انقلاب نبوده‌ام و در



مقطع انقلاب من هم فردی بودم از ملتی که علیه ظلم به پا خاست. به خود می‌بالیدم که یک زن هستم و دیگر عروسکی نیستم برای تبلیغ کالا، زنی هستم که در انقلاب یک ملت شریک است. اما متأسفانه امروز دیگر این‌طور فکر نمی‌کنم چون هرچا صحبتی از زن به میان می‌آید، توهین است و بس...» و در پایان آورده‌اند: «زسانی که کتاب ۱۹۸۴ را می‌خواندم، می‌خندیدم که: آیا در کره ارض چنین مکانی وجود دارد اما امروز دیگر این‌طور فکر نمی‌کنم.»

از خواندن نامه شما و نگاه جست‌وجوگرانه در مسائل دوروبرتان بسی مشعوف شدیم. شما با نوشته‌تان نشان دادید که یک مادر پنجاه‌دوساله هم اگر زندگی را جدی بگیرد و بکاود، آگاهانه‌تر زندگی خواهد کرد و می‌تواند آگاهی‌اش را به دیگران هم بسط دهد. باز هم منتظر نامه‌های شما هستیم.



رابطه پول و پشتکار
مانی رنجبر (تهران)

سازمان اجرایی ورزش زنان را مورد انتقاد قرار داده‌اید. ما هم با شما در مواردی که گفته‌اید، موافقیم. برای همین در مصاحبه‌ها و گزارش‌ها سعی کرده بودیم نقاط ضعف و اشکال را هم نشان دهیم اما قصدمان هیچ‌گیری و چسبیدن بقیه «مقصر» نبود بلکه می‌خواستیم «تقصیر»‌ها و «قصور»‌ها را نشان دهیم.

نامرتب بودن روال انتشار نشریه را می‌پذیریم اما کار چندانی از دستمان برنمی‌آمده است، چنان‌که در مورد تعداد صفحات هم. در این موارد، پشتکار - که شما به آن اشاره کرده‌اید - جای هر چیز را بگیرد، جای «پول» را نمی‌گیرد در مورد پرهیز از اختصاص هر شماره به یک موضوع، نظر خوانندگان متفاوت است. ما سعی می‌کنیم راه میانه‌ای برویم. از اظهار لطفتان ممنون.



زنان را آگاه کنید
اورنگ (تهران)

خانم اورنگ در نامه‌ای نسبتاً مفصل و با احساس، ضمن برشمردن مواردی چون حق ازدواج مجدد مردان، حضانت، ارث، نفقه، تمکین و ذکر مثال‌های عینی، نوشته‌اند: «من از چیزهایی که می‌دیدم و آزارم می‌داد و روحم را می‌سوزاند و عیناً بارها و بارها در اطرافم دیده‌ام، نوشتم... اگر شما مجله‌ای دارید به نام زنان، باید فریادرس زنان باشید.» خوشبختانه بلافاصله اشاره کرده‌اند که مسئولیت ما آگاهی دادن به زنان است و نه بیشتر و این‌که کلید حل تمام مشکلات زنان در آگاه شدن آنهاست. در پایان نیز از مسئولان خواسته‌اند «به جای برگزاری هفته زن و سخنرانی و... عملاً کاری بکنند... شاید

در مجلس ششم نصف مجلس را زنان تشکیل دهند و شاید روزی همان‌قدر که به مردها میدان داده می‌شود، در تمام زمینه‌ها به زن‌ها هم توجه شود.»

نامه‌های این دوستان هم به‌دستمان رسید. از توجه و اظهار لطف همه شما سپاسگزاریم: سیما صفاری آشتیانی (تهران)؛ الف. گرامی (تهران)؛ سعید حیدری (کرج)؛ کمال مصطفوی (کرمان)؛ نسرین بیات (بابل)؛ صدیقه میرزایی (تهران)؛ الف. دیوانی (اصفهان).

درباره مطالب رسیده



نازنین بنی‌اسدی (تهران)

لطف کرده و ترجمه‌ای از پرل باک برایمان فرستاده بودید با نام «شنبه بعد و برای همیشه». متأسفانه متن اصلی نیست تا بتوان درباره ترجمه آن قضاوت کرد. زبان ترجمه هم قدری نامناسب انتخاب شده. با سپاس از شما، منتظر آثار دیگران هستیم.



افروز جعفری‌نور (همدان)

ترجمه «خانه عروسکی» را خواندیم. این داستان پیش‌تر در مجموعه داستان‌های کاترین منسفیلد چاپ شده. باز هم برایمان مطلب بفرستید.



دکتر بهروز ثروتیان (کرج)

شعری را که به مناسبت روز پرستار فرستاده بودید، خواندیم، که البته دیر به‌دستمان رسید. این‌گونه شعرها که به مناسبت‌های خاص سروده می‌شود، معمولاً برای چاپ در روزنامه مناسب است نه مجلاتی که ماهانه منتشر می‌شوند. به‌هرحال، از توجه شما سپاسگزاریم.



داستان‌ها و شعرهای این دوستان هم به دستمان رسید:

حامد رئیس‌یزدی (یزد)؛ ارژنگ توراتی (قزوین)؛ امید جهان‌شاهی (تهران)؛ ع. صداقت‌بین (کرج)؛ آذر کتابی (تهران)؛ ماریا بطحائی (آمل)؛ رضا فریدی (شیراز)؛ طاهره اکبری (تهران)؛ بهاره گشتاسبی (تهران)؛ فاطمه اوجاقی (تهران)؛ حاجیه وطن‌زاده (تهران)؛ کمال بیگی (بابل)

از لطف و عنایت همه شما سپاسگزاریم. آثارتان را خواندیم. پیشنهاد می‌کنیم با مطالعه مباحث نظری مربوط به شعر و داستان بر ابزار کار

نیز مسلط شوید. در کنار آن خواندن هرچه بیشتر آثار بزرگان ادب فارسی را نیز فراموش نکنید. منتظر آثار بهتر شما هستیم. موفق باشید.



نازخند صبحی (زنجان)

مقاله شما به دستمان رسید. موضوع مهمی را دستمایه کار خود قرار داده‌اید اما بیاد داشته باشید که مسئله اشتغال زنان مسئله‌ای است چند بعدی که فقط نمی‌توان از زاویه نیازها یا خواسته‌های زنان به آن پرداخت. یکی از این ابعاد اشتغال هم منطقی اقتصادی آن است که در مقاله شما توجه درخوری به آن نشده است. ارائه هرگونه راه‌حل واقع‌بینانه‌ای صرفاً با در نظر داشتن ابعاد واقعی موضوع مورد مطالعه ممکن می‌شود. ما را از نوشته‌هایتان بی‌خبر نگذارید.



محمدحسین حافظیان (تهران)

مقاله شما را با عنوان «زنان در گذار در توسعه» خواندیم. موضوع بهره‌برداری ناموزون زن و مرد از مواهب توسعه - که شما به آن اشاره کرده‌اید - البته مطلبی است که اکنون در پرتو مطالعات متعدد کاملاً آشکار شده است. این مسئله علل متعدد دارد و شاید یکی از مهم‌ترین‌ها همان باشد که شما به آن پرداخته‌اید، یعنی تأخیر دگرگونی نهادها و روابط سنتی در مقابل سرعت تغییرات فنی و اقتصادی. اما باید دانست که مسئله پار مضاعف مسئولیت‌های زنان (کار خانه و کار بیرون) صرفاً ویژه جوامع توسعه نیافته نیست و در جامعه‌های پیشرفته نیز کمابیش مشکلی است درخور. درهرحال، مقاله شما بیشتر برای گشتاری کوتاه - مثلاً در رادیو - مناسب بود تا مقاله‌ای که می‌خواهد به‌صورتی علمی مسئله را مورد بررسی قرار دهد. منتظر مقالات تحلیلی شما هستیم.



مرجان ریاحی

همان‌طور که اشاره کردید، در سینمای پس از انقلاب توجه ویژه‌ای به موضوعات مربوط به زنان شده است اما برخلاف آنچه نوشته‌اید، بوده‌اند فیلم‌هایی که مردان و موضوعات مربوط به دنیای پسرچیه‌ها یا نوجوانان پسر را مبنای کار قرار داده‌اند. این فیلم‌ها، از قضا، اسامی مردانه هم دارند که به‌عنوان مثال می‌توان به «هامون» یا «بیچی» اشاره کرد. اما در تحلیل مربوط به فیلم «غزال» نوشته‌اید: «دفاع از مظلومیت و معصومیت زن تا به آنجا پیش رفته که از وی موجودی قابل تحقیر ساخته است.» اتفاقاً در شماره ۳۹ مجله دنیای تصویر نقدی از خانم مهشید زمانی هست که در آن نویسنده با همین دیدگاه به ارزیابی فیلم پرداخته است. مطالعه آن شماره و خواندن هرچه بیشتر کتاب‌ها و مجله‌های سینمایی و به‌خصوص فیلم دیدن را به شما توصیه می‌کنیم. از مطالبی که برایمان فرستادید، متشکریم.



در کلاس ارمغان هنر
 تزئین میوه، سبزی، سالاد، اردور،
 انواع آشپزی و شیرینی، گل آرایی.
 هنرجو در کلاسهای گروهی و خصوصی پذیرفته میشود
 با مدیریت خانم امین، مدرس برنامه آشپزی در تلویزیون
 ۸۷۷۴۶۵۳ - ۸۷۹۰۸۷۶

آموزش گوپ
 در ۱۰ جلسه
 مخصوص فارغ التحصیلان آموزشگاهها
 ۶۴۶۰۳۲۸ - ۹۵۸۶۵۶

ترک اعتیاد
 زیر نظر متخصص
 تماس صبحها و بعد از ظهر
 تلفن ۶۴۸۵۱۲۳

در کلاس ایران دخت
 آشپزی ایرانی، فرنگی، چینی، شیرینیهای
 خشک و تر، تزئین کیک و شکلات سازی و نانهای
 فانتزی را بیاموزید.
 تلفن: ۰۲۸۷۸۷۴۴۹ - ۸۷۹۹۴۶

موسسه تندرستی بانو
 ۱۰ کیلو تضمینی در ۱۰ جلسه با نازلترین قیمت آموزش گریم و آرایش
 عروس، ترمیم ابرو، الکترولیز با کلیه خدمات آرایشی، پاکسازی پوست،
 ناخن کاشتن، ابروگذاری (تاتو) و کلیه خدمات آرایشی
 تلفن: ۶۴۷۳۹۷۷

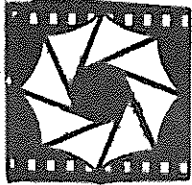
مرکز تعمیر سشوار
 تحویل دز سراسر تهران و ایران
 تهران: خیابان سعدی - خیابان منوچهری
 چهار راه کنت، ساختمان درفشان
 (جنرال استیل سابق) طبقه همکف پلاک ۱۸-۱
 ۳۱۱۷۸۰۱ - ۳۷۸۳۷۶۷



لاغری بانوان
 بدون بازگشت
 ده جلسه بدون بازگشت
 کلیه خدمات پوستی
 ۸۰۲۹۸۵۰

آموزش، ترجمه و ویراستاری زبانهای
 انگلیسی، فرانسه، آلمانی،
 لاتین، عربی، یونانی و عبری
 حضوری و مکاتباتی تلفن ۲۲۳۷۳۰۰
 تهران - صندوق پستی ۵۶۳۸ - ۱۹۳۹۵

عند
کلیه خدمات
فیلمبرداری، عکسبرداری
مجالس و صنعتی و ورزشی
پاسپیتم کامپیوتری
پاسداران، آفدسیه، بازار صدف
تلفن: ۸۰۳۱۹۳۷ - ۸۰۳۱۲۲۲
تقی پور




گیاهان دارویی حکیم انصاف
 عرضه کننده بهترین گیاهان دارویی برای زیبایی پوست و مو، ریزش مو
 و رویش مجدد مو (مثل رفع طاسی سر) بیماری دستگاه ادراری و
 تناسلی، نازایی، کیست تخمدان، دستگاه عصبی، رفع اعتیاد، لاغری و
 چاقی تضمینی، درمان سرطان با گیاهان دارویی، زخم دستگاه گوارش و
 برطرف کننده رماتیسم و سیاتیک به همراه آموزش اصول تب سنتی
 ایران، گیاهان دارویی، رایحه درمانی، بخور درمانی، روغنهای گیاهی،
 شامپو و صابونهای گیاهان و نحوه کشت گیاهان دارویی.
 مشاوره و آموزش، حضوری و مکاتباتی
 تلفن: ۲۲۳۷۳۰۰
 موسسه گیاهان دارویی بهبود
 تهران - صندوق پستی ۶۴۴۸/۱۹۳۹۵



راهنمای زبان ۸۸۳۳۲۴۹

آموزش طراحی و نقاشی و تجسمی
زیر نظر استاد با تجربه (خانم)
با تحصیلات دانشگاهی در ایران و انگلیس
برای خانمها و دخترخانمها و کودکان
قائم مقام فراهانی - ۸۸۴۵۹۶۵



**نکارخانه
نقش**

دستر خدمات مسافرتی و جهانگردی



صفا تور

با داشتن ۲۰ سال تجربه در سیاحت و زیارت
تورهای داخلی و خارجی و تهیه بلیط
مشهد، کیش، و تور امام زاده داوود
سوریه هوانی، عشق آباد زمینی
ورود میهمانان خارجی، ویزای دومی، شارجه
تورهای اطراف تهران در مجتمعی که امکانات
استخر، اسب سواری، قایق رانی و سائن ورزشی دارد

«با مدیریت سید نورالدین دربندی»
سهروردی شمالی نبش اندیشه ۳ تلفن: ۸۵۴۰۵۵

آموزشگاه خیاطی ایرانیان
با امتیاز رسمی از سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور به
مدیریت خانم بیگلری آماده آموزش ۵ متد بین‌المللی با
جدیدترین روشهای اروپا با اخذ مدرک می‌باشد
۶۴۹۹۱۲۸

**در «بادی هاوس»
چاقی و لاغری
بدون رژیم را تجربه کنید**
تلفن: ۲۲۷۱۱۸۰

بانو وزیری
آموزشگاه شیرینی‌پزی و آشپزی
و خانه‌داری با ۲۵ سال تجربه
با اخذ ۳ دیپلم از وزارت کار با
کد بین‌المللی، تزئین انواع
کیک، سبزی و میوه و میز غذا،
سفره نذری، میز تولد، اردو و
خیاطی بدون الگو، گل‌سازی،
شمع‌سازی
شریعتی، سهیل، مهر چهارم
آموزش مکاتبه‌ای
۲۲۳۲۰۵۲

داروهای گیاهی الکساندر
لاغری بدون رژیم - لاغری موضعی - چاق کننده
جلوگیری از ریزش مو - ماسک ضد لک و جوش صورت
تلفن ۷۸۱۴۲۳۸ آدرس: تهران نو، ایستگاه پل
نارمک، خیابان شهید افشاری (پدرثانی) پلاک ۱۲۰

اپیلاسیون، پند، ابرو در منزل تقاضا کننده
تلفن: ۸۰۴۸۵۰۲

**با افتخار به اطلاع شهروندان محترم میرساند
رستوران و سالنهای جدید و مجلل**



هتل بزرگ فردوسی
با انواع غذاهای ایرانی و فرنگی با کیفیت عالی
آماده پذیرائی ناهار، شام و برگزاری مراسم و
جشنهای عروسی، میهمانیها و سمینارهای شما میباشد.

آدرس: خیابان فردوسی - خیابان فروغی (ثبت) شماره ۲۴
تلفن: ۳۱-۶۴۹۷۰۲۶ و ۳-۶۴۵۹۹۹۱ فاکس: ۶۴۵۱۴۴۹
هتل بزرگ فردوسی

تصویب طرح احتساب مهریه زنان به قیمت روز

به موجب این طرح، چنانچه مهریه وجه رایج باشد، میزان آن به هنگام تأدیه متناسب با افزایش شاخص قیمت‌ها و تغییر قدرت خرید نسبت به سال اجرای عقد محاسبه می‌شود. موافقان این طرح با اشاره به کاهش ارزش پول در سال‌های اخیر محاسبه مهریه به نرخ روز را ضروری دانستند و مخالفان معتقد بودند که در صورت تصویب این طرح و تسری یافتن آن به مواردی چون سایر قرض‌ها و بدهی‌ها، در امور مالی و حقوقی جامعه پیامدهای منفی به وجود خواهد آمد. این طرح با ۱۰۶ رأی موافق، ۷۹ رأی مخالف و ۱۷ رأی ممتنع تصویب شد.

به موجب این طرح، مرجع تشخیص و تعیین شاخص قیمت‌ها و تغییر قدرت‌های خرید، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران است.

آیت‌الله مرعشی: قضاوت زنان میسر است

سرپرست گروه بازنگری حقوق جزایی در دیدار با اعضای شورای فرهنگی - اجتماعی زنان گفت: مسئله قضاوت چون به دو صورت اجتهادی و براساس قوانین مدون مطرح است و امروز قضاوت براساس قوانین مدون انجام می‌شود، قضاوت زنان میسر است.

آیت‌الله مرعشی مهم‌ترین مواردی را که در اولویت کار این گروه قرار دارد، موارد اختلافی حقوق جزایی بین زن و مرد، نظیر قضاوت زنان، دیه، سن بلوغ دختران و عسر و حرج خوانند.

وی در مورد مسئله دیات گفت: «از آنجا که برخی احکام بستگی به مقتضیات زمان دارد، مثلاً در زمان حاضر برای اکثر مردم

پرداخت نقدی در اولویت نسبت به پرداخت جنسی است، بنابراین راه‌حلی‌هایی در این مسئله مطرح است که مثلاً با استفاده از قوانین بیمه و قراردادهای شرعی مدون در این زمینه می‌توان مشکل دیه را حل کرد.»

آیت‌الله مرعشی همچنین در مواردی که زن مورد ضرب و شتم شوهر واقع می‌شود، گفت: «اگر در جای حکم خداوند مورد سوءاستفاده برخی قرار می‌گیرد، می‌توان با استفاده از قانون‌های دیگر اسلام در کنار حکم الهی جاری سوءاستفاده را گرفت.»

نخستین اجلاس سازمان بین‌المجالس زنان کشورهای اسلامی

نخستین اجلاس این سازمان از ۱۸ تا ۲۱ آذرماه با حضور نمایندگان از کشورهای ایران، عراق، سوریه، فلسطین، اوگاندا و... در تهران برگزار شد.

در نتیجه این اجلاس مقررات دبیرخانه و امور مالی این شورا تصویب شد. منیره نوبخت، نایب رئیس شورا، گفت: «سایر مقررات مورد نیاز این شورا در اجلاس سال آینده که در یکی از کشورهای عضو برگزار می‌شود، به تصویب خواهد رسید.»

منیره نوبخت پیشینه اجلاس نمایندگان زن کشورهای اسلامی را اجلاس‌های مقدماتی در تهران، پاکستان و مالزی ذکر کرد و گفت: «در اجلاس مالزی اساسنامه این سازمان به تصویب رسید و شورایی متشکل از کشورهای سوریه، اردن، عراق، آذربایجان، ایران، مصر، مراکش، قزاقستان، اندونزی و ترکیه انتخاب شد.»

مقر ثابت دبیرخانه این سازمان در پاکستان است و دبیر آن به صورت ادواری هر دو سال یکبار با تشکیل مجمع انتخاب خواهد شد.

این شورا در حال حاضر ۱۸ عضو دارد که ۱۷ عضو آن از قاره‌های آسیا و آفریقا هستند و عضو دیگر از قاره اروپاست. طبق اساسنامه سازمان زنان

نماینده کشورهای اسلامی، هدف از تشکیل این سازمان بالا بردن سطح آگاهی زنان، افزایش میانجی‌گری حقوق زنان، پشتیبانی از مقررات بین‌المللی تضمین‌کننده حقوق زنان و دفاع از حقوق زنان مسلمان در کشورهای غیرمسلمان است.

اعطای جایزه مؤسسه نظارت بر حقوق بشر به یک زن حقوقدان ایرانی



آبان ماه امسال لوح تقدیری از سوی مؤسسه نظارت بر حقوق بشر به شیرین عبادی، وکیل پایه یک دادگستری و مدرس دانشگاه تهران، اعطا شد.

شیرین عبادی علاوه بر مقالات متعدد، چهار کتاب زیر را نیز در زمینه حقوق بشر چاپ و منتشر کرده است: «تاریخچه و اسناد حقوق بشر در ایران»؛ در این کتاب تعهدات بین‌المللی دولت ایران در زمینه حقوق بشر آمده است. حقوق پناهندگان؛ حقوق کودک؛ این کتاب را یونسف به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. سنت و تجدد در حقوق ایران؛ در این کتاب با تجزیه و تحلیل شریعت مقدس اسلام به اثبات می‌رسد که پذیرفته شده حقوق بشر ناشی از ذات شریعت اسلام نیست بلکه درک و برداشت ناصحیح از مقررات فقهی موجب این تناقض است.

از طرف این مؤسسه جوایزی نیز به چهار نفر دیگر، از کشورهای مالزی، مکزیک، نیجریه و چین، اهدا شد. ولی چون فردچینی به علت فعالیت‌های سیاسی در زندان بود، در مراسم اهدای جوایز صندلی‌اش خالی نگه‌داشته شد.

مؤسسه نظارت بر حقوق بشر (Human rights watch) مستقل است که در سطح بین‌المللی فعالیت می‌کند. دفتر مرکزی این مؤسسه در شهر نیویورک قرار دارد و در شهرهای بروکسل، لندن، پاریس، ووس آنجلس و... شعبه دارد.

این مؤسسه هر سال به چند نفر از کسانی که در زمینه حقوق بشر فعالیت‌های مفیدی داشته و به اشاعه مفاهیم و اصول حقوق بشر کمک می‌کنند، جایزه اعطا می‌کند.

انتشار نشریه ورزشی - فرهنگی بانوان

اولین شماره نشریه ابرار بانوان، با مدیریت مسئولی سیدمحمد صفی‌زاده، در هشتم دی‌ماه منتشر شد.

در سرمقاله اولین شماره این نشریه آمده است: «... در یک کلام گسترش ورزش در نزد زنان گسترش سلامتی، شادابی و سرزندگی در جامعه اسلامی است و هم بدین روی است که ما (ابرار ورزش) تصمیم گرفتیم که ابرار ورزشی را برای زنان میهن اسلامی منتشر کنیم، نه به صورت روزنامه و نه به شکل ویژه‌نامه. از این پس ابرار ورزشی ویژه بانوان به نام ابرار بانوان (ورزشی - فرهنگی) مستمراً منتشر خواهد شد. معرفی ورزش، کمک به توسعه ورزش بانوان، خبررسانی و تبلیغ در مورد ورزش زنان، برای این که سلامتی، شادابی، سرزندگی در جامعه اسلامی‌مان گسترش پیدا کند، از اهداف ماست...»

اولین شماره ابرار بانوان در ۱۶ صفحه و با قیمت ۶۰ تومان منتشر شد.

درگذشت یک هنرمند

آئیک شفرازیان، بازیگر ۸۶ ساله سینما و تئاتر، روز هشتم دی‌ماه - یک ماه پس از فوت همسرش - درگذشت. این زوج سالخورده ماه‌های آخر عمر را در سرای سالمندان کهریزک به سر می‌بردند. شفرازیان که کار خود را با بازیگری تئاتر شروع کرده بود، با فیلم ضربت (ساموئل خاچیکیان) وارد سینما شد.



او در ششمین جشنواره فجر به خاطر حضور در فیلم سرزمین رزوه‌ها (سجید قاری زاده) جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل زن را دریافت کرد.

از دیگر کارهای شفرایسان می‌توان به بازی او در فیلم‌های کلاچ (بهرام بیضایی)، جهنم سفید (ساموئل خاچیکیان)، سازنده (احتجاج (بهجت فرمان‌آرا) و بازی به یادماندنی او در فیلم هامون (داریوش مهرجویی) اشاره کرد.

گفتنی است آناهید آباد از مدت‌ها قبل مصمم بود مستندی درباره زندگی این بازیگر قدیمی بسازد ولی به دلیل به طول انجامیدن مراحل اداری و دریافت امکانات از بنیاد نارابی، متأسفانه، امکان تهیه این فیلم زمانی مهیا شد که آنسیک شفرایسان آخرین روزهای زندگی خود را می‌گذراند و در نتیجه این فیلم نیمه‌تمام ماند.

حمایت از تولیدات زنان روستایی

معاون ترویج و مشارکت‌های مردمی وزارت جهادسازندگی در اولین همایش علمی نقش و جایگاه زنان روستایی کشور، گفت: «وزارت جهاد سازندگی ظرف سه سال آینده پنج میلیارد ریال اعتبار برای سازماندهی و آموزش تولیدکنندگان خانگی زنان روستایی در نظر گرفته است.»

مهندس اسحاق حسینی، با تأکید بر ضرورت حمایت از تولیدات زنان روستایی، گفت: «تا پایان سال جاری ۹۷ و تا پایان برنامه دوم توسعه ۵۰۰ شرکت تعاونی تولیدکنندگان خانگی زنان روستایی در کشور ایجاد خواهد شد.»

وی با اشاره به حضور چشمگیر زنان در فعالیت‌های آموزشی و ترویجی گفت: «در شش ماه اول سال جاری ۶۳۰ هزار نفر از زنان روستایی کشور زیر پوشش برنامه‌های ترویجی وزارت جهاد سازندگی قرار گرفته‌اند.»

جداسازی زنان و مردان در اتوبوس‌های رژیم اشغالگر قدس

نشریه ایران تایمز در شماره هفتم دی ماه خود به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس نوشت: دولت اسرائیل تحت فشار نیروهای بنیادگرای این کشور در نظر دارد در برخی از مناطقی که تعداد جمعیت مذهبی آن زیاد است، خطوط اتوبوس شهری را زنانه - مردانه کند.

خبرگزاری آسوشیتدپرس در گزارش خود در این زمینه به نقل از کانال دو تلویزیون رژیم اشغالگر قدس نوشت: هم‌اکنون در بخشی از مناطق اسرائیل مسافران زن و مرد به‌طور داوطلبانه از دو بخش مجزای اتوبوس‌های شهری استفاده می‌کنند. رژیم اشغالگر قدس، به نام ران کهن، گفت: «اجرای مقرراتی نظیر ایران و افغانستان و سایر نقاطی که در آنجا زنان حقوقی در حد یک برده یا حیوان دارند، آغاز یک فاجعه است.»

نشانه‌های دیگری نیز از افزایش نیروی بنیادگرایان مذهبی در اسرائیل دیده می‌شود: دیوان عالی قضایی اسرائیل، علی‌رغم قانونی بودن تجارت آزاد، واردات گوشت خوک به این کشور را ممنوع کرد؛ در بیت‌المقدس گروه‌هایی از بنیادگرایان به‌زنانی که از نظر آنها «پوشش مناسب» بر تن نداشتند، حمله کردند؛ چندی پیش نیز صد هزار نفر یهودی بنیادگرا در خیابان‌های تل‌آویو دست به تظاهرات زدند و خواستند که فروشگاه‌ها و سینماها و کلوب‌های شبانه این شهر روزهای شنبه تعطیل شود.

افغانستان در آستانه یک درام انسانی

با قوانینی که طالبانی‌ها در کابل به‌اجرا گذاشته‌اند، بیمارستان‌ها از همسکاری کارمندان زن محروم مانده‌اند و زنان و کودکان به مراقبت‌های پزشکی دسترسی ندارند. دکتر گی کاسه، مسئول گروه اعزامی سازمان بشردوستانه پزشکان

بین‌المللی از فرانسه، ضمن بیان این مطلب افزود: «افغانستان در آستانه یک درام انسانی قرار دارد. ارائه خدمات پزشکی به کودکان و زنان ۷۵ درصد کاهش یافته است. مردم وسایل گرم‌کننده در اختیار ندارند و



با چای و نان شکم خود را سیر می‌کنند. ۵۰ درصد کودکان دچار سوءتغذیه و بیماری‌های عفونی هستند. کابل زیستان سختی در پیش دارد.»

وی به‌ویژه از جامعه اروپا و سازمان ملل درخواست کرد که به‌وضع زنان و کودکان افغانی رسیدگی کنند. پس از این‌که گروه طالبان در ۲۷ سپتامبر کابل را تسخیر کرد، ۲۵ هزار زن کارمند را، که اکثراً بیوه بودند، خانه‌نشین کرد. بیمارستان‌ها که در اثر ۱۶ سال جنگ متوالی به ویرانه تبدیل شده بود، اکنون دچار کمبود شدید کادر درمانی است. زنان به مراقبت‌های پزشکی و بهداشتی دسترسی ندارند زیرا، طبق قوانین طالبانی‌ها، فقط زنان باید آنان را معاینه و درمان کنند.

و تازگی‌ها نیز طالبانی‌ها، به بهانه ماه مبارک رمضان، مقررات محدود کننده‌تری برای زنان وضع کرده‌اند و رئیس اداره دینی طالبان در کابل اعلام کرده است که زن‌ها و دخترها جز برای شرکت در تشییع جنازه، عیادت بیماران و خرید ضروری از خانه خارج نشوند.

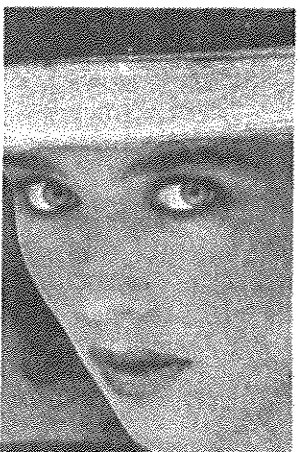
اولین زن عضو دولت در قطر

شیخ حامد بن خلیفه آل ثانی، امیر قطر، برای اولین بار در تاریخ امارات یک زن را در کابینه خود منصوب کرد.

شیخه احمدالمحمود که به معاونت وزیر آموزش و پرورش منصوب شده، قبلاً نیز پست‌های مهمی را در همین وزارتخانه عهده‌دار بوده است.

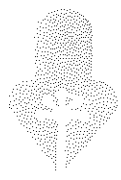
این اولین بار است که زنی در کشورهای حوزه خلیج فارس به یک مقام دولتی در این سطح منصوب می‌شود. تاکنون فقط چند زن عهده‌دار پست‌های عالی در ادارات امارات متحده عربی، بحرین، عمان و کویت بوده‌اند. در عربستان سعودی زنان هنوز هیچ نقشی در دولت ندارند. زنان کویتی سفیر شده‌اند اما هنوز حق رأی و نمایندگی مجلس را ندارند.

ایزابیل آجانی، رئیس هیئت داوران پنجاهمین جشنواره کن



ایزابیل آجانی، بازیگر ۴۱ ساله فرانسوی، که با بازی در فیلم داستان آدل ه. به شهرت رسید، اسال به‌عنوان رئیس هیئت داوران پنجاهمین جشنواره فیلم کن انتخاب شد.

آجانی که هم‌اکنون شهرت و اعتباری هم‌تراز ژان مورو و کاترین دونوو دارد، همواره در جریان‌ات اجتماعی فعال بوده است. او چندی



پیش اعلام کرد که پاریس را به خاطر آلودگی غیرقابل تحملش برای همیشه ترک خواهد کرد. او همچنین به دفاع از مهاجران سیاهپوست غیرقانونی که در یکی از کلیساهای شهر پاریس اعتصاب کرده بودند، پرداخت.

پیش از این فرانسویس فورگوپولا، گلینت ایستوود و روین پولانسکی نیز برای ریاست هیئت داوران این جشنواره انتخاب شده بودند.

انتخاب ایزابل آجانی در پنجاهمین دوره جشنواره کن که با جشن‌ها و مراسم ویژه‌ای همراه است، نشانه احترام به این زن سینماگر است.

مادر ترزا، زندگی دوباره

قلب مادر ترزا، برنده جایزه صلح نوبل سال ۱۹۷۹، برای مدت کوتاهی از حرکت ایستاد.

این راهی ۸۶ ساله کاتولیک که مدت‌ها از ناراحتی قلبی رنج می‌برد، در نوامبر گذشته تحت عمل جراحی قرار گرفت و اکنون رو به بهبود است.

او به خاطر تأسیس سازمان بیک‌های نیکوکاری در سال ۱۹۵۰ و تلاش برای دستگیری از مستمندان در سراسر جهان آوازه خوبی دارد.

در حال حاضر سه هزار خواهر روحانی که در خدمت سازمان بیک‌های نیکوکاری هستند، در صد کشور جهان به دستگیری از مستمندان می‌پردازند.

ایدز در کشورهای فقیر

۹۰ درصد بیماران مبتلا به ایدز در کشورهای فقیر زندگی می‌کنند.

ویروس HIV تاکنون ۲۲/۶ میلیون انسان را آلوده کرده است و تنها پنج درصد بیماران از روش‌های درمانی جدید بهره می‌برند.

لوک موتشانیه، رئیس مؤسسه جهانی تحقیقات و پیشگیری بیماری ایدز، اعلام کرد: «بیش از ۹۰ درصد بیماران مبتلا به ایدز در کشورهای

توسعه نیافته زندگی می‌کنند و به داروهای درمانی که بسیار گران است و پیشرفت بیماری را به تأخیر می‌اندازد، دسترسی ندارند.»

این دانشمند فرانسوی که در سمینار ایدز و روش‌های درمانی آن در سن‌ونسون واقع در شمال ایتالیا صحبت می‌کرد، افزود: «تا وقتی بشریت درک نکند که بیماری ایدز یک معضل جهانی است، مبارزه علیه آن موفق نخواهد بود. برای مبارزه با شیوع این بیماری باید برای تأسیس مراکز تحقیقاتی و درمانی در کشورهای فقیر سرمایه‌گذاری شود و باید همه‌جا تأکید کرد که آموزش بهداشتی و تعلیم روش‌های پیشگیری کماکان از مؤثرترین راه‌های مبارزه با این بیماری است.»

سنت‌شکنی یک کشیش و خواهر روحانی

یک کشیش ایتالیایی و خواهر روحانی فیلیپینی در کازرتای ناپل اعلام کردند که تصمیم دارند با یکدیگر ازدواج کنند.

دن نیکلا آمودیو، ۶۷ ساله، کشیش یکی از دهات ناپل در نگاه نخست شیفته خواهر آلمای ۳۰ ساله می‌شود. این ماجرا سه سال طول می‌کشد تا بالاخره در ژوئن گذشته آمودیو تصمیم می‌گیرد از مقام خود دست بکشد. او اعتراف کرد که دیگر نمی‌تواند رذای کشیشی بپوشد و انجام وظیفه کند زیرا نتوانسته بر احساسات خود فائق آید و همراه خود را بسیار دوست دارد. آلمان نیز صومعه ساکره کور در نزدیکی ناپل را ترک کرده است. این دو قرار است به‌زودی با هم ازدواج کنند. نیکلا آمودیو می‌گوید: «اسیدوارم برای کشیشانی که در وضع مشابهی قرار می‌گیرند، تدبیری در نظر گرفته شود.»

مبارزه با اشاعه فحشا به سبک جدید!

شهرداری میلان در نظر دارد از مشتریان زنان بدنام در حین ارتکاب

جرم در آوبیلشان عکس بگیرد و کلیشه این عکس‌ها را برای خانواده مرد مزبور ارسال کند.

شورای شهرداری میلان با تصویب این طرح در نظر دارد تعدادی پلیس عکاس استخدام کند که مأموریشان عکاسی از مشتریان زنان بدنام خواهد بود. آنها چند روز بعد از عکس‌برداری از صحنه، عکس مورد نظر را با یک برگ جریمه به نشانی خانه مرد پست می‌کنند تا خانواده او هم از جریان مطلع شوند.

ماژکو فرمنتینی، شهردار میلان، به این ترتیب می‌خواهد با توسعه فحشا در خیابان‌های شهرش مبارزه کند. طبق تخمین سازمان کاتولیک کاریتا حدود دوهزار و ۵۰۰ زن بدکاره در شهر میلان وجود دارد.

تمهیدات مشابه در سایر شهرهای ایتالیا، مانند فلورانس، با مشکلات قضایی مواجه شده است.

هر دقیقه یک زن جان خود را از دست می‌دهد

فدراسیون بین‌المللی تنظیم خانواده برای کمک به زنان، به‌ویژه زنان کشورهای جهان سوم، فراخوان داد. طبق آمار، هر ساله در این کشورها ۵۸۵ هزار زن بر اثر حاملگی یا زایمان‌های مرگبار جان خود را از دست می‌دهند.

هر دقیقه و هر روز زنی قربانی می‌شود. این فاجعه حاصل ۲۰ میلیون سقط جنین خطرناک در سال است که جهان ۷۵ هزار زن را می‌گیرد. دکتر عطیه عنایت‌الله، رئیس پاکستانی فدراسیون، ضمن بیان این مطلب در کنفرانس که از ۱۱ تا ۱۴ نوامبر در کینهاگ برگزار شده بود، گفت: «درحالی‌که جمعیت ۵/۸ میلیاردی جهان بی‌وقفه در حال افزایش است، ۳۲۰ میلیون زن به دلیل عدم دسترسی به راه‌های پیشگیری از بارداری از حق طبیعی تعیین تعداد فرزندان خود محرومند.» اعضای فدراسیون بین‌المللی تنظیم خانواده از جامعه بین‌المللی

خواسته است که از برنامه‌های تنظیم خانواده و سلامت زایمان این سازمان حمایت کند تا بتوان این فاجعه انسانی را در کشورهای درحال توسعه - به‌ویژه در آفریقا که بیشترین قربانی را می‌گیرد - کاهش داد.

فدراسیون بین‌المللی تنظیم خانواده (IPPF) در سال ۱۹۵۲ در بمبئی هند تأسیس شد و از آن پس با گشایش ۱۸۰ شعبه در ۱۸۰ کشور پیشگام اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده در جهان است.

نقش حیاتی زنان در مبارزه با گرسنگی

سازمان خواروبار و کشاورزی بین‌المللی (فائو) اعلام کرد که زنان با کشت بیش از نیمی از محصولات کشاورزی جهان نقشی اساسی علیه سوءتغذیه در کشورهای درحال توسعه دارند.

در کنفرانس جهانی غذا که از ۱۳ تا ۱۷ نوامبر در رم برگزار شد، نمایندگان کشورهای جهان شیوه‌های تأمین مواد غذایی برای همه و نقش زنان را در این زمینه بررسی کردند.

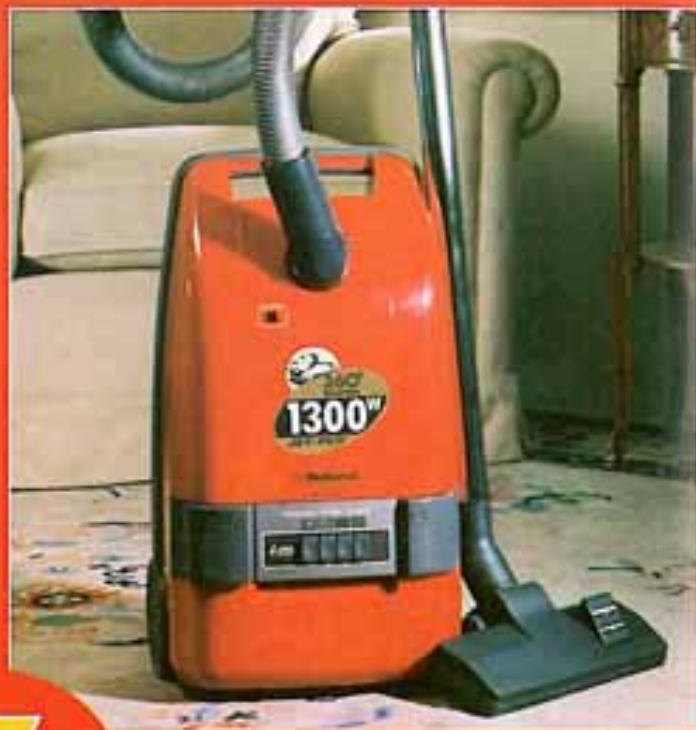
زنان مسئول تولید و تهیه مواد غذایی برای تمام اعضای خانواده هستند و در غیبت مردانشان که در جست‌وجوی کار به شهرها رفته‌اند، قسمت اعظم کار کشاورزی را برعهده دارند. حتی در بعضی نواحی آفریقایی ۶۰ درصد زنان رؤسای واقعی خانواده هستند. ارزش سیاسی و اجتماعی مشارکت وسیع زنان در تأمین مواد غذایی به‌درستی درک نشده و این مسئله را بی‌سوادی زنان تشدید کرده است. این عوامل سبب شده از سال‌های ۷۰ تعداد زنانی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، تا ۵۰ درصد (مردان ۳۰ درصد) افزایش یابد. هم‌اکنون ۱/۳۰۰ میلیارد فقرا

زنان هستند. دست‌اندرکاران فائو معتقدند باید برای زنان شرایطی فراهم کرد که راحت‌تر بتوانند به زمین‌های مرغوب و منابع کشاورزی دسترسی پیدا کنند و از اسکانات شغلی و دستمزد یکسان بهره‌مند شوند.

دست‌اندرکاران فائو معتقدند باید برای زنان شرایطی فراهم کرد که راحت‌تر بتوانند به زمین‌های مرغوب و منابع کشاورزی دسترسی پیدا کنند و از اسکانات شغلی و دستمزد یکسان بهره‌مند شوند.



ناسیونال برای زندگی بهتر



با ۱۲ ماه ضمانت



محصول مشترک ایران و ژاپن - ساخت ایران

شرکت صنایع الکتریکی ناسیونال - ولی عصر - خیابان توانیر - شماره ۲۸
تلفن دفتر مرکزی: ۸۷۹۲۵۹۰-۲ تلفن خدمات پس از فروش: ۸۷۷۹۸۸۰
مراکز بخش: فروشگاههای زنجیره ای رفاه، شرکت های تعاونی و کلیه
فروشگاههای معتبر لوازم خانگی

همیشه



نافار



شرکت شیمیایی بهداد سهامی خاص



دفتر مرکزی : تهران خیابان آفریقا خیابان جهان کودک شرقی شماره ۸ کد پستی ۱۵۱۸۸

فاکس : ۸۷۷۰۵۷۸ تلفن : ۸ - ۸۷۷۱۶۷۷ و ۳ - ۸۷۷۷۷۵۲